

















در دفتر کتب کتابخانه ملی

شماره ۲۵۷۲۲۸

ثبت خرید

هو القهار

در دفتر کتب کتابخانه ملی

شماره

۱۱۷۴۲

ثبت خرید

حوادث مهمه قرون اخیر اروپا

وسوانق تاریخی جنب بین المللی

تألیف

سلطان محمد بن اسد السلطنه بمبئی

چاپ اول

حق طبع محفوظ است

تاریخ شهر ربیع الثانی

۱۳۲۴





## بسمه تبارک و تعالی

## مقدمه

مقصود ما از طبع و انتشار این مجموعه آنست که سوابق تاریخی جنگ بین المللی را بطور اختصار بنظر قارئین برسانیم .

وقایع سگیبسی که امروزه ارکان عالم تمدن را مستهلزل ساخته و افق اروپا را تیره و تاریک کرده و طبیعت جنگجویانه که از تمدن ترین ملل عالم بطور غیر در حقیقت تجدید عصرهای جاه و طلبی و ملک پستانی سلاطین و بازگشت منظره های هیبت جنگ سی ساله اروپا و محاربات طولانی عصر نومی چهاردهم و جنگهای مهابت آلمان با یونان کبیر است .

حسن خودپرستی و طمع و رزوی قبیله با تشاع دائره حکم فرمائی و خصوصت های نژادی که از دیر زمانی در نهاد ممالک اروپا مثل گازهای زهره آگین متراکم و جایگیر شده بود عاقبت محترق گشته ظاهر ساخت که مابین نژادهای سلاو و لاتین و یونان و انگلوساکسان چه مقدار صیغه





منافع و نظریات موجود بوده است .

برای کشف صل جنگ بین مللی کنونی هیچ چیز جز تاریخ نیستوان متول شد  
و نتایج بزرگ این بحسب ان عمومی رایج و پدید جز بقایات تاریخی  
مکن نیست پیش گوئی کرد .

از زمان صلح نیموکن که لوی چهاردهم را با وج عظمت و اقدار رسا  
دو ست و سی و هشت سال و از زمان ناپیون تا بحال یکصد سال میگذرد  
و در این مدت عوامل سبب و مند مذن و علم و ندای بلند مادیان  
صلح و اجتماع از پیش آمد های یونانی که هر چند وقت یکمرتبه بواسطه صل  
و آزر کینه جوئی و حسد و انگیزه مل میگردند جمعیت بشری را نتوانسته اند  
حفظ نمایند . و اینک تاریخ تکرار و زمانه تجدد مطلع نموده اروپا را  
گرفتار همان محن و مصائبی می بینیم که در زمان آنتیوین را ان دوچار بود  
مقایسه عصر جنگ بین مللی با عصر لوی چهاردهم و ناپیون کبیر سهل و  
آسان است همین که هوای کشور پستانی و جهانگیری در سپه لوی چهارم  
پیدا شد و اول اروپا برودی خطه بزرگی را که متوجه منافع آنها بود متینه  
داده بایکدیگر احتساب کردند و قله پر نخوت و غرور را خرم نمودند .



در موقع طلوع ستاره ناپلیون دُول اروپا از درک خطر غفلت کرده و در  
در مقام اتحاد برآمدند. نتیجه این شد که آطریش در جنگ اسطرنبر  
پروس در جنگ ژنا روسیه در میدان نبرد شکست یافت  
لیکن همینکه خطر احسا پس گردید روس و پروس و آطریش و سوئد و انگلستان  
اتفاق کرده کار جهانگشای نرسه را خاتمه دادند.  
در جنگ کنونی دو حریف بزرگ یعنی آلمان و انگلستان در اوایل  
یاران خود را جمع کرده برضد یکدیگر لشکر آرستند. جنبش قوهای متحین  
در شرق و غرب عملیات بحریه های متخاصمین جنگهای دیپلماتی طسرفین  
مملکت بطرف و با طرف تمام مطابق نقشه ها و زمینه های جریان یافت  
که در تاریخ نظامی و سیاسی قسرون قبل مندرج است.

در اوایل سال ۱۹۱۵ ایتالیا سینه داخل جنگ شد. علت  
دخول ایتالیا در جنگ بین المللی کنونی باعث دخول آطریش در جنگ  
برضد ناپلیون شباهت تام دارد. در این جنگ ایتالیا از آطریش  
تقاضا کرد که اراضی ایتالیا فی ترا در ابوی مستقل سازد. چون آطریش  
این تقاضا را نپذیرفت ایتالیا برای گرفتن آن اراضی داخل جنگ شد.



اکنون چون به وره ناپلیون رجوع کنیم می بینیم در سال ۱۸۱۲ میلادی  
 و قسکه ناپلیون در دو فرونت بزرگ اسپانی و آلمان بجنگ اشتغال  
 داشت و در میدان لوتزن *Lutzen* و بوترن *Bautzen*  
 فتوحات کرده بود نظیر همین واقعه مابین او و امپراطور اطریش  
 اطریش از ناپلیون تقاضا کرد و ایالات امیربان را که عبارت از تربیت  
 و فووم و دالماسیا است ( همان نقاطی که امروزه ایتالیا میخواهد )  
 بآود بدهد تا بطرف بماند . ناپلیون در آنال تقاضای اطریش را قبول  
 نکرد و امپراطور سنسرا نوآر و زف در این سال همان تقاضا را از ایتالیا  
 نپذیرفت . و نتیجه این شد که در آن سال اطریش بر ضد ناپلیون و در  
 این سال ایتالیا بر ضد اطریش در موضوع یکت قضیه داخل جنگ شدند .  
 علاوه بر اصول و مرامهای سیاسی ملاحظه میشود که بسیاری از حوادث  
 نظامی و بحری این دو جنگ بایکدیگر شباهت تام دارند .  
 مثلاً ملاحظه میشود که نقشه جنگی ایتالیا همان نقشه ناپلیون است . پس از  
 فتح لودی *Lodi* و آنکولا *Areola* در یوآلی *Novoli*  
 و بعد از تصرف مانتوا *Mantua* و ورونا





جهانگشای فرانسه همان وضعیاتی را در پیش داشت که اداره ارکان  
 طریقه ایتالیا در سال ۱۹۱۵ در موقع دخول بجنگ در پیش داشتند.  
 مائیمون ماسنا *Massena* را به تیرول فرستاد و ژوبرت  
*Joubert* را از پونت با *Pontebba* بسمت  
 جبال الپ رولیان اعزام داشت. قشون فرانسه از تالیا  
 مانتو *Tagliamento* عبور کرده خطوط آسیریشی را درهم شکستند.  
 قشون ماسنا و ژوبرت در کلاگنفورت *Klagenfurt*  
 بیکدیگر پیوسته اطیشیه را در نیومارکت *Neumarkt*  
 و اوزنمارکت *Unzmarkt* شکست دادند و مقدمه بحش  
 فرانسه بکنگسبرینگ *Semmering* را گرفته وین را تهدید نمودند.  
 اطیشی ناگزیر درخواست صلح نموده جنگ با معااهده کلا مپو فورمبو  
*Kampo Formio* خاتمه یافت  
 قشون ایتالیا نیز همین نقشه را تعقیب کرده تیرول و جبال الپ  
 رولیان و کارنیک و مواقع ایسانزورا که فقط چند میل در شرق تالیا مانوا  
 مقصد فرانسه را دادند





چون قوای بحری انگلستان و نقشه که آلمان در حمله بر بریطانیا طرح کرده  
و فشار اقتصادی که یکی از عوامل مهم تمام جنگ شده است و بسیاری از  
مطالب دیگر را که در این اوراق بنظم میرسد تحت نظر آوریم ملاحظه میکنیم که  
حوادث تاریخی در تکرار و جنگ بین املی کنونی با بعضی تغییرات جزئی بازگشت  
همان وقایع ممکن دوره ناپلیون و سایر جنگها میباشد در ترتیب این مجموعه  
سعی ما اسواره این بوده است که حوادث مهم تاریخی را تا درجه که دشمن  
آنها بر همه کس مندرض و واجب است بنویسیم و اثرات هر واقعه را بر حالات  
روحیه مردم تشریح نماییم . بدین جهت این کتاب میتواند آئینه عبرتی برای ما شود  
و ما را تعلیم دهد که برای مصونیت حیات هر ملت و محفوظ ماندن هستی هر ملت  
قبل از همه چیز اخلاق حسنه و ملکات فاضله لازم است .

اشخاصی که دوره این کتاب را از نظر بگذرانند خود را از چگونگی نفوذ و  
مغطه اروپا - انگلستان و آلمان و فرانسه و روس در آسیا و آفریقا  
و جریان سیاست قرون اخیر اروپا تا یکدرجه آشنا خواهند یافت .

بیانات مختصر و اشاراتی که راجع بمسائل ذیل رفته :

تشکیل اتحاد ملث . پیشرفت مستعمراتی فرانسه . معاهده انگلیس و



فرانسه راجع بر کشش . اعتراض آلمان باین مسنده . قضیه اکادیر .  
 مشاجرات بالکان . ائتلاف فرانسه و روس . میلی تاریزم  
 آلمان و فرانسه . قشون بومی و بکری پاکستان . رویه اطیش  
 و بالکان . نفوذ آلمان در بالکان . مناسبات عرب و روس . روس  
 و پاکستان . مرام ملی و مقاصد مستعمراتی ایتالیا و اختلاف منافعی آن  
 دولت با اطیش . قارئین این کتاب را بهترین حوادث دنیا و علت  
 وقوع بزرگترین بحران عالم واقف و مطلع میسازند .  
 کسانی که بطلعه حبه اند فارسی عادت کرده اند این مجموعه را المکتب زمینی  
 برای فهم مندرجات آنها خواهند یافت و بغالب اشارات تاریخی مطلق خواهند  
 گشت . آخر الامر این تالیف را حضور مبارک بنده گان حضرت مستطاب  
 اشرف امیر معارف پرور آقای سردار اسعد دامت شوکه تقدیم می‌دارم  
 امید دارم ابتداء در پیشگاه خورشید مجمع اهل دل است و مرکز علمای کامل بنده و متحول  
 گردد و بعد قاطبه هموطنان بطلعه آن رغبت و میل نمایند و از وقایع آن بحقایق عمیقی  
 و از تجربات گذشته عبرت گیرند و کارهای آینده را بوجه مطلوب تثبیت دهند ۱۳۲۲  
 و آنجا العبد سلطان محمد بن مسیح زانصر الله خان اسد السلطنه حامی بیست و نه روز فی شهر بیج



هُوَ الْقَهَّارُ

چگونگی تأسیس سلسله نای سلطنتی اروپا

و سوابق تاریخی جنبش بین المللی

تألیف

سلطان محمد عامری نایینی

چاپ اول

حق طبع محفوظ است

۱۳۳۴  
فی شهر محرم الحرام



## سلسله هوهنزالرن

### اصل و موطن سلسله هوهنزالرن

در اوائل جنگ امپراطور آلمان امالی مملکت خود را خطاب کرد  
گفت از زمان الکتور عظم (۱) و پادشاه کبیر تا بحال خداوند  
متعال ملت پر و پس را بمواهب خود مخصوص داشته است حتی  
اشخاصی که دایره فیوضات پر وانی را وسیع تر از آن میداند  
که تنها شامل حال یک ملت و موجب ارتقاء یک امت گردد نمیتوانند  
از مدح و ستایش سلسله هوهنزالرن از بد و ظهور خود در نواحی  
جنوبی آلمان تا امروز که بمقام پادشاهی و ریاست نیرومندترین

(۱) در اوائل قرن دهم میلادی چون سلسله کارولین جیان *Carolingia*  
آلمانی منتهی شد اشرف مملکت با انتخاب پادشاه پرداختند و بعد  
تاج بخشی را بخود مخصوص داشتند. و آنها با پسم الکتور که در وقت معنی انتخاب کنند یا تاج بخش است  
معروف شدند در اوائل سلسله هوهنزالرن *Hohenstaufen*  
این حق مخصوص بهت نفر از اشرف آلمان بود که چهار نسل آنها  
از بزرگان کشور و نسل از روسای روحانی بودند. الکتور با تخت و تاج آلمان را در معرض  
خراج گذارده هر کس که بیشتر پول میداد تخت و تاج مملکت خود را با و میدادند.



و تمدن ترین ملت تاریخ رسیده خود داری نمایندجا و زارشش  
مانه یا شصتصد سال است که صیت شجاعت و صلابت و دانش و  
کفایت آنها آفاق را گرفته است

در ابتدا ار حال خانواده هوهنرالن از امرای محلی سواب  
*Swabia* بودند و برای سکونت خود قلعه بنا نهادند که  
تا با مرور حسره به نامی آن بجای مانده است محل مزبور اقامتگاه  
آنها بود تا زمانی که فردریک والی وکنت شهر نورمبورک  
شد و در آنجا قلعه بنا نهاد که هنوز از آن شهر است .

در سال ۱۴۱۱ فردریک نامی دیگر از همین سلسله که سینه والی  
نورمبورک بود بیادش خد ماتی که با پسر اطور شیرسیمون بایسورکی  
*Ingelmona* کرده و پوی که با دستش داده بودید  
و مقام الکتوری براندنورک ارتقا یافت و بواسطه اشغال  
مقام ملی از هفت شاهزادگانی شد که حق انتخاب پسر اطور  
مخصوص آنها بود مستدراجا خانواده هوهنرالن قطعات  
کوچک از اراضی مجاوره مجتبی کرد و ضمیمه مملکات خود



ساختند تا در سال ۱۶۱۸ مملکت پرویس را تصرف در آورند.

امالی براندنبورگ و امالی پرویس و اکتور طریقہ پرتستان و

مملکت دیگر آلمان طریقہ کاتولیک داشتند. از اینرو

صفی مملکت آلمان مدتی میدان جنگهای پیروان این دو طریقہ

بود یکی از امرای ضعیف هوهنزرالرن موسوم به هرج و یلیام نیز

در کشمکشانی که بنام مذهب مابین کوستاوس و آلفوس

*Gustavus Adolphus* پادشاه سوئد ویتی *Wallenstein*

سردار قشون اطیشس بوقع پیوست دخالت کرد و از اینرو

براندنبورگ مانند سایر قطعات آلمان خسارات بسیار دید

و در اینجا چند کلمه برای توضیح خالی از فایده نیست

قارین مامید اند که طریقہ پرتستان نسبت مستحدث است

پس از ظهور لوتر آلمانی در سال ۱۵۱۷ و پرتست وی بر ضد دعاوی

پاپ و نصب کردن پناه<sup>۵۹</sup> و نه ماده اعتراضیه بر علیه تعلیمات

تزل *Teitel* کلی از ما مورین کلیسای کاتولیک

که مردم را بر فتنن نزد پاپ و خریدن بهشت در مقابل یوجنی



نقد دعوت میکرد پیوسته مابین اتباع کلیسای قدیم یعنی کاتولیکها  
و پیروان کلیسای جدید یعنی پروتستانیها آتش جنگ و نزاع  
شعله و زبود

آخرین جنگی که مابین پیروان این دو طریقه بوجود پیوست در  
تاریخ جنگ سی ساله معروف است (۱۶۴۸ - ۱۶۱۸)  
و از شره ماکین ترین کشمکشانی بشمار میرود که نوع بشمار بایکدیگر  
کرده اند

در ابتدا حال شاهسزادگان و امرای پروتستانی آلمان  
ضعیف بودند و چپیری نمابند بوجهی که رشته مقام و نشان کینجه کرد  
لیکن چندی بعد یعنی در سال ۱۶۲۹ - ۱۶۲۵ و در سال ۱۶۳۰  
و انمارک و در سال ۱۶۳۰ سوئد بجاییت پروتستانیها داخل  
جنگ شدند و بالاحسنه کار دینال ریشلوصدر اعظم فرانسه  
بجاییت پروتستانیها اسلحه برگرفت مقصود ریشلوا که برخلاف طریقه  
خود رفتار نمود این بود که اطریش و ماکت کاتولیکی آلمان را  
ضعیف سازد تا فرانسه را بدون رقیب و مخالف بتواند توسعه



و ده قشونهای متخاصمین دست بقتل و غارت گشودند از تنعید و  
 پیروان پادشاه صلح زمینهای آباد ببار و خراب گشت .  
 چنانچه در سال ۱۷۱۸ یعنی قبل از شش وع جنگ سی ساله مملکت  
 آلمان با ثروت ترین و متمدن ترین و سعادتمند ترین ممالک عالم  
 بشمار میرفت سخاوت تجار تی آنها راه ایاب و ذهاب را در بحر  
 بالتیک بر دیگران بسته و در هر نقطه این مملکت شهر و قلعه  
 مدرسه کتابخانه و دارالاصنایع و فور داشت و عده نفوس  
 بی میلیون میرسید لیکن در سال ۱۷۴۸ که جنگهای مذهبی خاتمه  
 یافت از سی میلیون نفوس فقط ۱۲۰۰۰۰۰۰ باقی مانده شهرهای آباد  
 از قبیل ماکد بورک و غیره تنی از خاک و خاکستر شده و اراائی  
 مردم همه بیا و یما و چپاول رفته بود

## شهر یاران پروس

اسامی پادشاهان سلسله هوهنبرگرن از این فتره است  
 (۱) فردریک و ولیم الکتر عظم ۱۷۸۸ - ۱۷۴۰



- (۲) فردریک ثالث الکتر که در سال ۱۷۰۱ بعد بلقب  
 فردریک پادشاه پروس شناخته شد <sup>سال وفات</sup> ۱۷۱۲ - <sup>سال جلوس</sup> ۱۶۸۸ (پسر)
- (۳) فردریک ویم اول ۱۷۴۰ - ۱۷۱۳ (پسر)
- (۴) فردریک ثانی ۱۷۸۶ - ۱۷۴۰ (پسر)
- (۵) فردریک ویم ثانی ۱۷۹۷ - ۱۷۸۶ (برادرزاده)
- (۶) فردریک ویم ثالث ۱۸۴۰ - ۱۷۹۷ (پسر)
- (۷) فردریک ویم رابع ۱۸۶۱ - ۱۸۴۰ (پسر)
- (۸) ویم اول ۱۸۸۸ - ۱۸۶۱ (برادر)
- (۹) فردریک ثالث ۱۸۸۸ (پسر)
- (۱۰) ویم ثانی ۱۸۸۸ (پسر)

## الکتور اعظم و مملکت پروس

فردریک ویم نخستین شهریار پروس است که پس از جنگهای  
 مذهبی و خنثی ایهای براندنبرک بر مسند حکمرانی جلوس نمود  
 در آغاز جنگهای سی ساله که شمشیر از آن در فوق ذکر شد تولد یافت



در اوان فردی بلند رفته تحصیل پرداخت . و در پس  
بیت ساگی که تحت پادشاهی جلوس پس گرد جمع توجّه خود را متحد  
ساختن چند ملون نفوسی معطوف داشت که در تحت حکمرانی  
او بودند و کوشش کرد عسوان ملیت با نهادند

الکتور عظم یعنی فردریک ویلم از چپ و راست بر دو خور  
مشغول بود در شمال با سوئدیا و در مشرق با لهستانها جنگ کرد  
ملکت خود را توسعه بخشید قشون پر و پس را منظم کرد و با آنها موجب  
داد بآبادی ملکت و مرمت خرابیهای گذشته پرداخت از رود آدر

*Order* تا پایتخت خود برلن کانالی حفر نمود

و برای اشاعه علوم و معارف کتابخانه ها را ساخت خود  
آئینش را نیز از علم شیمی بهره کامل داشت و بواسطه فتح فربین  
که اولین فتح بزرگ سلسله هوئرا لرن بشمار  
میرفت نام خود را بلند کرد فردریک ویلم را دو دشمن بود  
شارل دهم پادشاه سوئد و لوی چهاردهم پادشاه فرانسه .  
اولی را در جنگ فربین مغلوب ساخت لیکن از عهده دومی بر نیامد



و در حقیقت پادشاه فدراند از نتیجه جنگ فدرلین برخوردار گشت  
این بود که نخستین پادشاه پرویسیم مانند اولین شهریار صفوی  
که از قشون ترک دریم شکسته شد فریاد برآورد

ایکاش کبیر انتقام گیرنده از استخوانهای ما بر میخاست .  
آرزوی وی صورت گرفت انتقام گیرنده برخاست لیکن دیر  
در سال ۱۷۰۰ پسر الکتر عظم از امپراطور مایسورک اطریشی  
اجازت یافت که لقب پادشاهی بر خود دهند زیرا تا آن زمان الکتر  
اعظم و پسر وی اگرچه معنادار ای اقتدارات پادشاهی بودند  
لیکن ظاهراً عنوان پادشاهی نداشتند و این اولین نوبت بود  
که بزرگوار پسر امپراطور مایسورک اطریشی کبیر دیگر هم در مملکت آلمان  
دارای عنوان پادشاهی شد متعیناً چون پرویس از دایره  
مملکت آلمان که با پسر امپراطور می متحد پس روم شناخته میشد خارج  
و از سکنه آلمانی نژاد خالی و در پسر حد مملکت سلاو واقع بود  
بعلاوه رئیس خانواده هوسنرالن تنها عنوان پادشاهی  
آن مملکت را داشت و پس چکس کان نمیکرد زمانی برسد که پادشاهان



وی در ریاست مملکت رثمان ( آلمان ) رقیب امپراطورهای  
اطریش کردند ( باید بخاطر داشته باشیم که در آن زمان مملکت  
آلمان نیز مطیع سپیده مایبورگ اطریش بودند )

اخلاف فردریک سوم ( پسر الکسندر عظیم که پس از یاقین غول  
پادشاهی خود را فردریک اول نام نهاد ) چون میدانستند  
نتیجه تفیق و اختلاف ضعف و اضمحلال است در اتحاد قبایل مختلفه  
آلمانی که در تصرفات آنها سکونت داشتند جهد وافی بعمل آوردند  
چون فردریک اول پادشاه نخست سلسله هوسنزالرن درگذشت  
پسرش موسوم به فردریک ویهلم اول جانشین و قائم مقام وی  
گشت . و اگر چه ظالمی بیایک بود لیکن خدمات وی را بمملکت  
پرویس نمیتوان انکار کرد در تثبیت قوای مستقر لرزه پر و سوان  
همت بر کمزرد و در زمان فوت خود مملکتی وسیعتر از آنچه در زمان  
مرگ پدر باور رسیده بود برای اولاد خود اراث گذاشت .  
شوق فردریک ویهلم در جمع کردن قشون بجهون رسیده بود  
با مخارج گزاف قشونی از مردان بلند قامت تشکیل داد . برای



جمع کردن افتاد این قشون بلند قامت ترین اشخاص بر کس  
 اکتفا نکرده با طراف و اکناف اروپا اعمال مخصوص میفرستاد  
 تا بر جا جوانی بلند بالا سپهر آغ نمایند هر مبلغ که راضی شود او را  
 بر و پس بیاورند بدین طریق قشونی از مردان پوی و کوشک  
 که هیچیک از پادشاهان نظیر آنرا نداشتند

## فردریک کبیر

چون فردریک ویلم اول در گذشت پادشاهی بفردریک  
 دوم رسید (۱۷۴۰) و او تنها پادشاه آن عصر است که  
 بقب کبیر ممتاز می باشد فردریک کبیر بزرگترین نظامی و  
 سیاسی دان و دیپلمات عصر خود بود از پدر قشونی مرکب از  
 هشتاد هزار جوان بلند قامت ارث یافت و همان سال  
 اول جلوس خود برای سنجیدن قوه این هشتاد هزار غول  
 با اطریش مصاف داد . و چندی بعد داخل جنگی شد که  
 در تاریخ با سم جنگ هفت ساله معروف است در این هر دو



فردریک کفایت خود و لیاقت سپاهیان پرویس را ثابت  
 کرد. تفصیل این اجمال آنکه در همان سال که فردریک دوم  
 تحت سلطنت پرویس جلوس شد شارل ششم امپراطور مابورگ  
 اطیش زندگانی را بدو گفت و اولاد ذکوری از خود باقی  
 نگذاشته بود که قائم مقام وی گردد لیکن شارل قبل از وفات  
 خود با پادشاهان اروپا قرار داده بود که اگر از وی اولاد ذکوری  
 باقی نماند دخترش ماریا طرسا وارث و جانشین وی شود و دیم  
 امپراطوری بر سر گذارد. فتواری در داد مزبور تصویب نامه  
 پراگماتیک *Pragmatic* معروف است بهنگه شارل  
 در گذشت چند نفر از شاهزادگان مدعی تاج و تخت این امپراطوری  
 شدند ولی قبل از آنکه بقوه و شمشیر حق تصاحب مملکتی را که بجان  
 آنها بی صاحب بود برای خود ثابت کنند فردریک کبیر از  
 تصویب نامه پراگماتیک که پدرش خط آن را ضمانت کرده بود  
 رعایت نکرده بدون اعلان جنگ با قشون جرار بر مملکت سیلیسی  
*Silesia* که متعلق به ماریا طرسا بود حمله آورد



آزاد متصرف شد . بدیهی است که این عمل فردریک یکم دزدی  
و سرقتی بود چنانچه خود او علناً اظهار داشت که شوق باز دیار  
مصرفات و محترم ساختن مملکت پرویس در اروپا و بلند کردن نام  
و شهرت خویش را در امحزک بملکت سیلیسی گردید

چون مملکت دیگر دیدند فردریک با سالی از ارث شارل ششم  
سهی بر تقسیم کردند که مملکت او را تعقیب نمایند اسپانی  
فرانسه ساوای باویر هر یک شافتند که از این غنیمت  
قسمتی ببرند

لیکن مملکتی را که لاشه بیروح میپنداشتند جدی جاندار یافتند  
و مالکشان را نیز و مند ترا از آنچه تصور میکردند دیدند . بعد  
از مملکتان و مانند در و پس نیز با ملکه اطریش در حفظ حق خود مملکت  
کردند و گزگهای باره محسوم بجای خود برگشتند . خلاصه جنگ  
فردریک با اطریش در سال ۱۷۴۸ با صلح آکس لا شاپل

*Aix-la-Chapelle* خانه یافت و سیلیسی بمانظرو

در تصرف وی ماند



بعد از این جنگ صفحه اروپا مدت هشت سال از صدمه زد و خورد سست  
 بود لیکن در عرض مدت مزبور ماریا طر سا بقصد انتقام با دولت  
 پرویس و سوند و بسیاری از ممالک آلمان که محبته بودند حتی  
 فرانسه اتحادی بسته در سال ۱۷۵۶ چهار قشون عظیم از جهات  
 مختلفه بر پرویس حمله کردند و اساس سلطنت شریار پرویس را  
 متزلزل ساختند لیکن سرعت عمل فردریک و استعداد نظامی  
 وی دولت پرویس را از مهلکه نجات داد در جنگ راسباخ  
*Rosbach* قشون فرانسه و در لون

*Luthen* سپاهیان اطریش و در زاندوف

*Zandorf* عساکر پرویس را منهزم و جمیع اروپا  
 ثابت کرد که فرانسه مانده لشکریان پرویس قهرمانی است که از اعجوبه  
 روزگار بشمار میرود

(باید دانست که انگلستان در این جنگ رویه دیرینه خود را  
 ترک گفته با پرویس همراه بود)

از خوشبختیهای فردریک این بود که یکسال قبل از خاتمه یافتن



جنت الیزابت Elizabeth امپراطریس روسیه  
 فوت کرد و پتر سوم که از دوستان فردریک بود تحت روسیه  
 جلو پس نمود و فوراً سپاه روسیه از حمایت اطریش و متفقین دست  
 کشیدند و طرفدار پروس گشتند و کمال بعد هم انگلیس و فرانسه  
 صلح کردند (۱۷۶۳)

جنت هفت ساله یکی از جنگهای قطعی تاریخ است بعد از گفتگوی  
 انگلیس و فرانسه و هندوستان دو مسئله دیگر را نیز که دارای  
 اهمیت تاریخی بودند این جنگ تویه کرد

اول آنکه آیا پروس در آلمان سیادت داشته باشد یا اطریش  
 دوم مشاجرات انگلیس و فرانسه را در امریکا که حکم مشاجرات اطریش  
 و پروس را در اروپا داشت خاتمه داده و بطور قطع معین نمود  
 همانطور که پروس در اروپا فتح کرد دولت هم پیمان وی یعنی  
 انگلستان هم بر فرانسه غلبه نموده و امریکای شمالی متعلق  
 بوی می باشد

فردریک کبیر



یکی از پادشاهان رعیت دوست مملکت پرست بود. در ایام صلح  
 همواره اوقات خود را بتزئید عایدات مملکت و فراهم آوردن  
 وسائل سعادت و ترقی رعایای خود مصروف میداشت. و برای  
 پروکس همان کرد که شاه عتاس کبیر برای ایران : علاءه برین  
 فردریک کبیر در فلسفه و ادب نیز دست داشت  
 یکی از مورخین اروپا گوید در قرن هجدهم فردریک کبیر و ولتر  
 فرانسوی *Voltaire* مملکت عقلانی را دوست  
 کرده و دینی را این دینی را او برای خود برداشت

در بار این شهریار مجمع ادباء و فلاسفه عصر بود از جمله ولتر  
 فرانسوی را با بذل مال بسیار به برن احضار فرمود که بر رونق  
 و تشعه در بارش بفرزاید و اشعارش را تنقید و تصحیح فرمایند  
 لیکن از آنجا که دو پادشاه در آئینی نمجذ طولی نکشید که مدت حیات  
 بیایان رسید و ولتر از دربار شهریار پروکس خارج شد

### عصر ناپلیونی

فردریک کبیر در سال ۱۷۸۶ درگذشت و فردریک ویلهلم پنجم



پادشاه شد تا شاید ثابت کند که از سلاطین و پادشاهان نیز ممکن است  
 کینفر ضعیف نفس و تن پرور بصره و جو و آید . در زمان او قسطنطنیه  
 از استان نصیب پرویس گردید

جانشین فردریک و ویلم ثانی پسرش فردریک و ویلم ثالث بود که  
 بدخستی او را در راه ناپلیون انداخت . نظر با عتبار نظامی  
 پرویس همه کس را در بد و امر عقیده و این بود که فردریک و ویلم  
 ثالث تواند در مقابل ناپلیون خود را حفظ کند لیکن در سال ۱۸۰۶

در میدان ژنا *جنا* جانکشی فرانسوی  
 سپاه پرویس را در هم شکست و لطمه بزرگی بر شرافت نظامیان آن  
 مملکت وارد آورد و پادشاه پرویس و ملکه بدیع الجلال و می لویزا  
 که هنوز نزد جمیع اشخاصی که وفاداریات قدم را مقدم پس میارند  
 محبوب است مدت هشت سال هدف محن و مصائبی بودند که بر مملکت  
 ایشان وارد می آمد ایالات آلمان و بسیاری از متصرفات دیگر  
 آنها را ناپلیون گرفت پای تختشان را اشغال کرد و اسپهالی که  
 بر طاق دروازه برآید نورکت بیاد کار فتوحات پرویس نصب بود



پاریس بود لیکن این شکست تولید حسیات و وطن پرستانه در اهالی  
پروپس نمود و بر اهستمانی منتهی ایدون اندر دم استاین

*Baron von Stein*

صدر اعظم فردر یک و یلم در مملکت پروپس اصلاحات سیاسی  
و اقتصادی چند صورت گرفت که مجبّر اصفح غبار آلوده آن  
مملکت را مشعشع و براق ساخت و افکار اهالی آن مملکت را برای  
انتقام بر افروخت و مستطفر صفتشان کرد تا در سال ۱۸۱۲ که ناپلیون  
بالحکومت سرمای روسیه از مسکو مراجعت کرد و وقت مقتضی  
دانستند و در سال ۱۸۱۳ و ۱۸۱۴ وی را مقهور و روح انتقام را  
شاد ساختند

### مشروطه پروپس

سابقاً ذکر کردیم چگونه وسائل اتحاد آلمان منتهی بهم آمد در شور  
وروسیون ۱۸۴۸ برلن که یکی از اثرات روسیون فرانسه  
بود فردر یک و یلم رابع اعطاء مشروطیت را وعده داد و در  
فوریه ۱۸۵۰ بوعده خود وفا نمود و سوگند یاد کرد که مطابق نظامنامه



مشروطه عمل نماید . هیئت مقتضیه پرویس یعنی لاند تاک مرکب از دو

مجلس است مجلس اعیان ( *Herrenhaus* )

و مجلس نمایندگان ( *Abgeordnetenhaus* )

و ویلهلم اول نخستین امپراطور آلمان پادشاه پرویس

در سال ۱۸۷۱ و ویلهلم اول هفتمین پادشاه سلسله هوهن زولرن بر حسب

شماره دویتمین بر حسب بزرگی و اقتدار تحت سلطنت پرویس جلوس

نمود این پادشاه در عرصه فاض ده سال اول سلطنت خود بقدر تمام

اجدادش بر وسعت اقتدار پرویس افزود امپراطور و ویلهلم اول

در سیاست مل اطراف بصیر با استقبال آگاه و دارای تمهی

عالی بود بالاتر از همه آنکه در تهیه نمودن وسائل مقتضیه برای اجرای

مقصود خود دید طولانی داشت بیمارک *Dinmark* را

که یکی از بزرگترین سیانیون عالم بشمار میرود صدر عظمی و وزیر

خارج خود کرد و در سایه اقدامات مدبرانه این وزیر رومین ری

مناقشات اطیش و پرویس با شمیر خاتمه یافت



## امپراطوری آلمان

واطیش از مہیست دول آلمانی خارج و ریاست حق پرویس  
کردید در این جنگ سردار قشون پرویس ژنرال ون مولک  
*Gen. von Moltke* معروف بود جنگ اطریش و پرویس  
بنای یک جنگ دیگری باین منہ آنہ و پرویس شد کہ در سال

۱۸۷۱ - ۱۸۷۰ بوقوع پیوست

علت اصلی این جنگ مداخلہ امپراطور ناپلیون سوم در امور آ  
داخلی آلمان و منع اتحاد باین ممالک آلمان بود زیر منہ آن  
میل نہ داشت کہ در اروپا ملکتی قویتر از خودش وجود داشته  
باشد و منتظر بہانہ بود کہ بر رقیب جدید خود حملہ کردہ برادر از اتحاد  
ممالک آلمان در تحت ریاست پرویس مانعت نماید .

طولی نکشید کہ بہانہ بدست آمد کہ سال ۱۸۶۹ تخت و تاج اسپانی  
بی صاحب ماند کی از شاہسنہ ادگان خانوادہ ہوسنہ الزار  
موسوم بہ لئوپولد *Leopold* طلبید



تا سلطنت اسپانی را اشغال نماید لئو پوله برای رضایت خاطر  
امپراطور فرانسه از قبول تاج و تخت اسپانی اقبال و وزیر  
معهد اسپراطور از ویهلم تقاضای طمینان کرد که بهیچوقت  
کسی از خانواده هوسنر المرن قبول سلطنت اسپانی را ننماید  
این تقاضای بی اساس اسپراطور فرانسه را باندنی

Beneditto سفیر آن مملکت بویهلم ابلاغ کرد پادشاه  
پرویس که برای تفسیح به این  
Esse  
رقعه بود مؤدبانانه از قبول آن استماع و کرزید و تلگراف بایرمارک را  
از مراتب مطلع ساخت بایرمارک مضمون تلگراف ویهلم را تفسیر  
داده چنان دانمود که پادشاه پرویس سفیر فرانسه را با خشونت  
و درشتی از پیش رانده است و تلگراف را طبع کرده انتشار داد  
استماع این خبر خاطر فرانسه را از غضب مشتعل ساخت و پرویس

اعلان جنگ دادند

از جمله مطالب قابل توجه آنکه در موقع جنگ جمیع ایالات کنفدراسیون  
شمال آلمان و کنفدراسیون جنوب متحد آقشون خود را باختیار



و ولیم که اردند شکر بیان آلمان مانند سیل از سرحد فرانسه عبور کردند  
 در غالب نقاطی که امروز جنگ است با سپاه فرانسه مصاف  
 دادند فتوحات شگفت انگیز قشون آلمان در خاک فرانسه تولید  
 حس افتخار و شرافت ملی در میان آنها کرده میل و رغبتشان بآنها  
 زیاد شد چنانچه بسوز پاریس در محاصره بود که ممالک جنوبی آلمان  
 از طرف خود سفار به ورسایز *Versailles*  
 مرکز نظامی ولیم فرستاده اظهار شوق بدخول در هیئت اتحاد  
 ایالات شمالی آلمان کردند و بعد با شارل پادشاه بایر و ولیم که تا آن زمان  
 عنوان ریاست دولت محبته آلمان داشت بقلب امپراطوری  
 مخصوص گردید و مستتر شد که این لقب در خانوادۀ اواراتی باشد  
 و از وی به پسرش منتقل گردود. روز ۱۸ ژانویه ۱۸۷۱ در لای  
 قصر ورسایز که عمارت محبوب لوی ۱۴ بود ولیم را پادشاه پروسی  
 و امپراطور آلمان خواندند پس از این واقعه جمیع ممالک آلمان  
 متحد شده یک امپراطوری آزادی تشکیل دادند



## وکیل شاه ثانی

دومین امپراطور هوپسز الرن که فردریک نام داشت در زمان  
 کولت و پیری بر تخت جلوس نمود و مدت حکمرانیش چند ماهی بیش  
 طول نکشید پس روی وکیل شاه ثانی پادشاه و امپراطور حالتی در سال  
 ۱۸۸۸ که همان تاریخ جلوس و وفات پدرش باشد مقام پدر را  
 اشغال نمود. مدت بیست و هفت سال از حکمرانی این شهریار میگذشت  
 و در عرض زمان مزبور خود را وارث جمیع صفات پسندیده  
 پدران خود نشان داده و از هر یک فضیلتی کسب کرده است.  
 قیصر وکیل صاحب فصاحت بیان الکتور عظم و شوق  
 فردریک وکیل تقشون و دارای استعداد نظامی فردریک  
 کیر و علاقه فردریک چهارم بر ترقی ادبی امانی آلمان و مملکت  
 دوستی جد خود می باشد. علاوه بر جمیع این فضایل در ترقی  
 بحریه آلمان و توسعه دایره تجارت آن مملکت مساعی جمیده بخرج  
 داده و او خود را در زمین جانشین خدا میداند. امانی مملکت  
 خود را دوست میدارد و در وقت محنت و سختی با غصه آنها شرکت.



آلمانها جمیع اوراد و دوست دارند و از هیچگونه فداکاری در راه  
او مضایقت نمینمایند . اشخاصی که سلسله هو هنرالرن را بموارد  
مورد حملات قرار داده اند میگویند این جنگ روزگار را بطوری  
سلسله مزبور را پایان خواهد آورد لیکن تاریخ شهادت میدهد که  
در اوقات سختی و سستی آلمانها بالتویه نسبت پادشاهان این سلسله  
وفادار بوده اند

اوقاتی که اساس سلطنت فردریش کبیر از تنها جسم قوای چندین  
دولت متزلزل گشت وفاداری آنها نسبت بشهریار خود محکمه بود .  
لغات عصر ناپلیون بهترین موقع را برای انفصال این سلسله  
از سلطنت تهیه کرد و با وجود این رعایای شهریاری بر و پس مثل یار  
اوقات دولتخواه بودند



## سلسله هابسبورگ اطریش

### ابتداء سلسله هابسبورگ و موطن آنها

سلسله هابسبورگ سینه مانند سلسله هوهنشتارن در اوایل حال از ما  
و کنتهائی بودند که در عصر ملوک الطوائف اروپایینی در حدود  
مائده دهم میلادی دارای یک نفوذ و اقتدار محلی شدند. بعضی  
از قصرها و قلعه های آنان که در حوالی سال ۱۰۲۰ ساخته شده  
هستند در نزدیکی آردو *Ardou* واقع در شمال  
سوئیس باقی مانده و اوقات این سلسله سینه مانند غالب امرا و ملوک  
الطوائف کشاکش با همسایگان خود میگذشت ولی بواسطه ظهور بعضی  
اشخاص با کفایت در این طایفه متدرجا دایره اقتدارات آنها  
توسعه یافت تا در سال ۱۲۷۳ رودالف *Rudolf*  
کنت هابسبورگ دکی بورک از طرف الکترهای هشتگانه  
با پادشاهی مملکتی که در آن زمان با پسم امپراطوری مقدس روم معروف  
بود انتخاب شد. امپراطوری مزبور که بقول و ترفه انوی



نه امپراطوری و نه مقدس و نه رمانی بود در تیره و ن متوسط خود را  
 قائم مقام امپراطوری آغسوس و مادران معرنی می نمود  
 غالباً الکتورهای اشخاص با ثروت معتد را بمقام امپراطوری انتخاب  
 میکردند ولی بعضی از اوقات هم این مسند را بزمایده می فروختند.  
 با بجه در سال ۱۲۷۳ قمری امپراطوری با پسم رود الف در  
 و او خود را پادشاهی کافی و با اقتدار جلوه داد. پادشاه  
 بوهم که یکی از الکتورهای هتنگانه بود خواست با وقوع و عظمی گذارد  
 بدین سبب رود الف بر مملکت وی تاختن کرده دوک نشین  
 اطیش را از مملکت وی متزع ساخت و بدین پاتخت آنجا رفته  
 اوقات خویش را مصروف اعاده انتظامات نمود و در هر جای  
 محل آسایش مردم باندی در طریق استعلائی خود دید از میان  
 برداشت چنانچه تنها در امتداد رود درن متجاوز از صد چهل  
 قلعه قطاع لطمه یق و غارتگر را خراب ساخت.  
 پس از مرگ رود الف الکتورهای از دادن مقام امپراطوری بپسر  
 مستناع و رزیدند و مدتی درجه و مقام مزبور را بزمایده فروخته



جیب خود را پر میگرداند تا بالاخره مجده و در سال ۱۴۳۸  
البرت دوک اطریش را که از خانوادۀ مایسبورگ بود امپراطور کرد  
و از آن سبب تا سال ۱۸۰۰ لقب امپراطوری بخانوادۀ مایسبورگ  
مخصوص گردید

## مایسبورگها در اطریش

امپراطوران سلسلۀ مایسبورگ برای آنگه سرحدات شرقی خود را  
از متاجات مل تحب و زکار عصر حفظ نمایند در قطعات شرقی مملکت  
سکونت اختیار کرده غالب اوقات بدفع حملات ترکها و لهستانها  
اشتغال داشتند لفظ اطریش که اطریش از آن اشتقاق یافته  
در لغت بمعنی سلطنت شرقی است

و همانطور که در این عصر پادشاه انگلستان را امپراطور هند و پستان  
میخوانند در آن اوقات دوک اطریش را پادشاه بوهم و خداوند  
ممالک دیگر میخوانند و لقب امپراطوری منبرحق وی بود و از این  
قطعات شمالی سویس و نواحی شهبانی فرانسه و ممالک هند و بربک  
در دایرۀ مملکات وی بشمار میرفت پس از ابرت پسرش فردرک



قائم مقام پدر شد و او هم پس از پنجاه و سه سال سلطنت  
( ۱۴۹۲ - ۱۴۴۰ ) درگذشت و تاج شریاری به کسمیلیان

*Maximilian* ( ۱۵۱۹ - ۱۴۱۳ ) رسید

که از بزرگترین تاجداران سلسله هابسبورگ بشمار میرود کسمیلیان  
مجاهدات بسیار کرد که بتوسط اصلاحات اساسی و استقرار مشروطیت  
در آلمان همان اتحاد ملی و مسلم و صلیبی را که در سایر ممالک از قبیل انگلیس  
و فرانسه و اسپانی بود برقرار نماید لیکن بعلت خود پرستی الکتورها  
و شاهزادگان هر گونه سعی و کوششی که در این راه مصروف  
داشت بی نتیجه ماند . کسمیلیان ماری دوشس بورگندی را که  
مالک ممالک هند بود بجهت آنکه ازدواج در آورد باین واسطه مالک  
مربورگینه در دایره تسلط وی داخل شد . پسر کسمیلیان ژوانا  
*Joana* دختر فرنسویس و پادشاه اسپانی را بکلیخ آورد  
پسری که از این مزاجت در سال ۱۵۰۰ بوجود آمد شارل نام داشت  
که بعد با اسم اسپر اطور شارل پنجم معروف گردید و او بزرگترین  
پادشاه اروپاست زیرا وارث ملک چهار سلسله بزرگ بود .



مادر شارل ملکه ایرا بل معروف است .

## ماریا طرسا

پس از آنکه امپراطور شارل پنجم در سال ۱۵۵۰ عا گوشه غفلت  
 اختیار کرد تا سال ۱۷۴۰ که ماریا طرسا زمام پادشاهی را  
 بدست گرفت از خانواده هابسبورگ پادشاهی که قابل ذکر باشد  
 سلطنت نمود . ماریا ارشید و شس اطریش و ملکه هنگری بود  
 چون موافق قانون زن مکن نبود عنوان امپراطریسی داشته باشد  
 فرانسس دوتوسکان شوهر وی را لقب امپراطوری دادند  
 بسیاری از شهریاران خانواده هابسبورگ مردمانی بزرگ همت و  
 بلند فکر بودند مخصوصاً ژوزف پسر ماریا طرسا که در کاستن اقتدا  
 اشراف مملکت و سلب اعتبار روحانین و موقوف ساختن عنوان  
 بندگی و رقیقت مساعی جمیده بخرج داد .

امپراطوری که از سلسله هابسبورگ بانا پیون بنوپارت معا صر بود  
 فرانسس دوم نام داشت . این امپراطور بدبخت نیز که خود را



در مقابل شهر یار فرانسه قویتر از یکت گیا و ضعیف ندید بواسطه مجرای

شدن و در تمبورک *Stürtemberg* و باویر

*Bavaria* و چهار ده ایالت کوچک دیگر بصرافت

طبع عنوان امپراطوری مقدس روم را ترک گفته خود را امپراطور

اطیش اعلام کرد

(ترکها *Turks*)

از جمله کارهای خیلی بزرگ امپراطورهای سلسله مایسورک منع از

پیشرفت تهاجمات ترک بود در سال ۱۳۰۰ ترکها بار و پا قدم گذارند

و از آن تاریخ تا چهار صد سال پیوسته بسمت مغرب پیش رفته بزرگتر شدن

از و پانزدیک میشدند و بالاخره امپراطوریهای بلغار و صرب

منهدم ساختند . جزایر یونان را بتصرف در آوردند باشارل

نهم جنگها کردند . تمامت مملکت هنگری را دستخوش تاخت و تاز ساختند

لیکن در سال ۱۸۰۴ عا پشت حصار وین پستی در مقابل پیشرفت خود

دیدند در واقع کشاکش از و پای میسوی با ترکهای مسلمان یک وجه

ند بهیسی اتحاد کرده بودند و در آن ترک هر جا که میرفتند بترویج این



اسلام میبرد آهستند . این بود که چون شهر یاز اطیش با ترکها مصاف  
داد آلمانها و لهستانها نیز کمک دی آمدند . از آنوقت بعد سیل  
تهاجمات ترک متد رجاء عقب نشستی در قسطنطنیه قبل بکلی دست آنها  
از پیشکری و سایر ممالک متعلقه باطیش کوتاه شد از اینسر و عالم  
مسیحی را با بسجور که از طمعه ترکهار مانعی دادند

### سلاو و مجار

مکنه مملکت فرانسه پروپس با اسپانی هر یک دارای زبان جدا  
و از یک نژاد و یک مذهب بودند . از اینرو پادشاهان آنجا  
از قبیل مانری چهارم شهر یاز فرانسه یا فردریک کبیر هتیه مان  
پروپس در ترقی دادن وضع حکومت ممالک خود دو چار اشکالی  
نمیشدند لیکن مکنه مملکتی که امروز باطیش پیشکری معروف است برگ  
از نژاد های مختلفه میباشد که هر یک دارای لسان و عقاید مخصوصی  
هستند . از اینرو شهر یازان سلسله با بسجور که همه وقت در حکمرانی  
مملکت خود بواسطه تعدد نژاد مانعی که در آن توطن دارند دو چار اشکالی



می‌گشتند و هر گونه اقدام آنها در ترقی و وضعیات مملکت بموانع سخت  
 بر میخورد. مابسبور کها خودشان از تراژدرمن بودند وین با تختشان  
 یک شهر درمن بود و دو ک نشین اطیش و بعضی قطعات شرقی الپکم  
 سکنه ژرمانی داشت لیکن سایر ممالک متعلقه باطیش از تراژدرمن  
 نبود و تمدن آنها را قبول نمیکرد و امپراطوری وسیعی که شهریاران  
 مابسورک بر آن حکمرانی میکردند مشتمل بر چند قطعه بود که سکنه آن  
 سلاویا مجار بودند. زبان و عادات و تمدن آنها بکلی با ژرمن  
 تفاوت داشت لیکن نطفه بگانه سلسله مابسورک از تراژدرمن  
 بودند زبان رپسی مملکت آلمانی بود در جمیع نقاط امپراطوری  
 دارلهنسونهای آلمانی تائیس میکردند و هیچکس را بخر آلمانها  
 در امور ات مملکتی دخالت نمیدادند. بزرگان سلاو و مجار را  
 بوین احضار نمود و مجبورشان میکردند که بزبان آلمانی گفتگو  
 کنند. بپس آلمانها را بپوشند و دارای افکار آلمانی شوند.  
 حتی در بعضی از نقاط زبان سلاو مخصوص دهاقین و طبقات پست بود  
 با وجود این بواسطه افتد ان وسائل تحصیل بسیاری از یاد گرفتن



زبان آلمانی بی بسنه مانند و از لسان آلمانی جرمنه مانهای نظامی  
چیزی نمیدانستند

## وضع حکومت

متد زجا در امریکا و اروپا آزادی افکار و شرکت افراد در امور  
حکومتی حکم نمیکردید. روسیون فرانسه و حکومت آزادانه  
افقی سیاست اروپا را روشن و هوای آن تسلیم را آزاد کرد.  
اساس حکومت ملی تقسیمات در جمیع ممالک اروپا برقرار گردید  
با وجود این در نظریه مابینورها شرکت دادن عناصر غیر آلمانی  
در امور پلیسی و حکومت محال می آمد. نژادهای مختلفه را که در  
تحت فرمانروائی آنها بودند آزادی دخیلی نمیدادند بقیده آنها همان  
سیستم مائه ۱۸ در مائه ۱۹ نیز قابل اجرا بود نظر بر علل فوق الذکر در عرض  
قرن هجدهم طرز حکمرانی اطریش از قطع ترین طرزهای حکومت بود  
غالب قوانین فسنه ن فربور همان قوانین مترنخ Metternich  
وزیر داخله بود که میتوان تمام آنها را در این  
جمله خلاصه کرد. هر پرسی که سودای حکومت ملی داشته باشد



باید از بدن جدا کرد و مطابق همین قانون چند نفر از نقاط مختلفه  
 اطیشس بنگری که زبان برای حکومت ملی گشوده بودند از پنج دشتن  
 سرآسوده شدند در هر گوشه مملکت که صدائی از آزادی و حکومت  
 ملی بند میشد قوئی اعزام کرده اگر میتوانستند با خاک یکسانش  
 میکردند چنانچه در سال ۱۸۲۰ قوئی به ناپل فرستادند تا شورش  
 آنجا را خاموش نماید و بتصویب اطیشس فرانسه نیز بار و بیونیه  
 اسپانی در سال ۱۸۲۳ همین مساعده کرد و نیز فرانسه دسته  
 از جهازات خود را فرستاد که کلنیهای امریکای شمال و امریکای  
 جنوبی را که بر اسپانی شوریده بودند مطیع سازد و این اقدام  
 دولت فرانسه بجایت اسپانی منجر تعقیقه و قانون مانرو در سال ۱۸۲۳  
 شد که بموجب آن هیچیک از دول اروپا حق مداخله در امورات  
 مملکت امریکا ندارند

## فرانسیس ژوزف

دوره طولانی فرانسیس دوم در سال ۱۸۳۵ پایان رسید.



در تمام این مدت روح انقلاب در هیچان بود . در سال ۱۸۴۸  
 نهضت انقلابی اطریش کویجه یونانی را تحتاد کرد و بیم بود که  
 شیراز و مملکت بکلی گنجه گردد . ثماته ساعت سیاست متوالیا چندین  
 صدای بیونناکت داد . برکن پاریس وین از تصرف  
 قشون سلطانی در آمد طوفان شورش شدت یافت در اطریش  
 مترنج راه فرار پیش گرفت ~~فرزین~~ و دم که امپراطور بود  
 از کار کنار کشید و امپراطور کهن سال امروزه فرانسوا  
 ژوزف که در آنوقت جوانی بیسجده ساله بود تحت امپراطوری  
 برآمد در موقع جلوس وی کشمکشهای داخلی افق مملکت را تیره ساخته  
 بود . هنگرها در تحت لیدر معروف خود لوی کوسوت

کوسوت علم طغیان افراشته استقلال  
 خود را اعلام داشتند . برای آزادی جنگهای با شرافت  
 کردند ولی عاقبت مغلوب قشون مشترکه اطریش و روس گشتند  
 و مندرجا امپراطوری قدیم رونقی گرفت

از زمان ماریاطه ساتا بحال در سلسله ماسبورک امپراطور



فرانسوا روزف تنها شهسار یاری بود که در نزد مل مختلف مملکت  
اطرش بهنگری عزیز و محبوب است بهنگریها مستد رجاً با و اطمینان  
اعتماد حاصل کردند و فرانسوا روزف پیوسته در صد و بودگیل  
و خواهرش رعایای خود را از بسه نژاد که بودند بعمل آورد

## شکستهای اطرش

نوبت اول که ناپلیون بعلت فشار دول اروپا از کار کناره گرفت  
جمع شهساران اروپا یا شخصاً یا توسط نماینده نمایند که از طرف  
خود معین کرده بودند در وین جمع شدند تا مجدداً امورات اروپا  
سرو سامانی دهند و سرحد ممالکی را که ناپلیون گرفته بود معین  
نمایند این مجلس که ( از سپتامبر سال ۱۸۱۴ تا ژوئن ۱۸۱۵ )  
منعقد بود بکنگره وین معروف است . از قرار معلوم کمیونرهای  
وین فقط یک مقصود در نظر داشتند یعنی سرحدات ممالک و سایر  
امور را بهمان حالت قبل از شورش فرانسه عودت دهند .

نقشه کشای وین بیچوجه من الوجوه اصول ملیت و هم نژادی را



در تقسیم ممالک وسیعۀ ناپلیون رعایت نکردند از اراضی مختلفه  
 که دارای نژادهای مستباین بود یک مملکت تشکیل میدادند و بدست  
 یک سلطان جابری می سپردند . از جمله اراضی که در این تقسیم  
 بهره اطریش گشت قطعۀ وین و لمبارودی بود که در شمال ایتالیا  
 واقع اند . حکمرانی اطریش بر اراضی ایتالیا از جملة کموفیدترین  
 تجاوزاتی بود که کنگردین ضد اصول ملت بعمل آورده قلب ملیونها  
 سکنه شمال ایتالیا را مخزن کینه گردانید

در سال ۱۸۵۹ موقع انتقام رسید و قشون فرسوده بطرفداری  
 مملکت کوچک ساردینی آمد و لمبارودی را از اطریش گرفتند .  
 وین هم در سال ۱۸۶۶ از تصرف خاصبانه اطریش بیرون آمد .  
 هنوز تا آن زمان ریاست ممالک محتمه آلمان باین اطریش و  
 پروس متنازع فیه بود و هر یک ریاست را حق خود میدانست .  
 لیکن در سوم ژوئیه ۱۸۷۱ جنگ سادوا *Sadowa*  
 که یکی از جنگهای قطعی تاریخ بشمار میرسد و اطریش را از اجتماع دول  
 آلمان خارج کرد . این شکست از سعادتهای اطریش بشمار میرود



و در واقع میتوان گفت شکست ساد و ابرای اطریش همان کرد که  
 شکست ژنا *Messel* برای آلمان . یعنی باعث اصلاحات  
 سیاسی و اجتماعی اطریش شد اولین قدمی که در راه اصلاح  
 برداشته شد این بود که بموجب یک قرارداد دی موسوم به اسکالیش  
*Ausgleich* هنگریها دارای استقلال داخلی شدند  
 قرارداد اسکالیش امپراطوری قدیم را دو قسمت کرد .

(۱) امپراطوری اطریش (۲) مملکت هنگری یا مجارستان  
 این دو قلمه هر یک دارای پارلمانی مخصوص هستند و در امور  
 داخلی خود مستقل میباشند . حل و تسویه امورات مشترکه از قبیل  
 تعیین سیاست خارجی و قشون و امور مالییه بر عهده پارلمان  
 ثالثی است موسوم بجلس ولاگاسیون *Delegation*  
 که از نمایندگان پارلمان اطریش و پارلمان هنگری تشکیل مییاب  
 چون از اصلاحات سیاسی فراغت حاصل شد نوبت اصلاحات  
 دیگر رسید در تمام اطراف مملکت مدار پس و دار احسنونها تشکیل  
 یافت . زود دانوب را بیش از پیش برای کشتی رانی رسمیت



دادند. در شهر وین عمارات خیابانها باغهای جدید ساختند  
در کوچههای الب اطریش راه آهنهای متعدّد کشیدند. تجارت  
و صنعت روز بروز ترقی کرد تا در این عصر مملکت اطریش هنگری از  
جمله ممالک درجه اول اروپا محسوب میشود

## بحران سلسله هابسبورگ

امپراطور فرانسوا ژوزف پرنس آلبن سال و پنجاه و شش سال سن  
همواره کوشش علیحضرت معظم له این بوده که دیگر مصائب و محن  
جنگ داخلی و کشاکش ملی را نبیند. رویه مسالمت آمیز اطریش  
هنگری در کلیه بحرانهای خیر اروپا معلوم بوده است.

رویه صلح جوینان آن دولت را نسبت بسند مهم بالکان به چک  
نمیخواند انکار نماید. در سال ۱۸۷۸ که عثمانی را از وسیع مغلوب  
کرد و انگلستان مداخله نموده قسمتی از پستملکات اروپائی با بعلی  
ما بین دول تقسیم کردند آسینه و هرزگوین سهم اطریش هنگری  
گشت. این معامله برای دولت اطریش هنگری خیلی بی صرفه



تمام شده بموارد مجاهدات صرب یا اقلانسه و از مالی آن مملکت  
 این بوده که دوا بابت مزبور را ضمیمه صرب کنند . در سال  
 ۱۹۱۳-۱۹۱۲ که دول بالکان در جنگ بودند عقیده جمعی این بود  
 که موقع دخول اطریش منگری در جنگ رسیده است لیکن آن طوفان  
 بدون صاعقه و رعد و برق بخرگشت . چند سال قبل و بعد اطریش  
 منگری را یک مرگ غیر معلومی در بر بود و در بیست و هشتم ژوئن سال ۱۹۱۴  
 آرشیدوک فرانز فرس و بیاند و بعد و زوجه اش و دانش هون  
 برگ نیز طعمه یک توطئه شد که بصورت دولت اطریش منگری با اطلاع  
 و دستور اعلی دولت صرب بوقوع پیوست با وجودیک عمر مجاهدات  
 در راه سلم و صلح امپراطور فرس انوار و زلف ملاحظه کرد که لشکرها  
 و جنگی یا دشمنهای خارجی یا هر دو تمامیت مملکت وی را تهدید  
 میکنند و مجبوراً شمشیر از غلاف کشید .

ششصد و چهل و یک سال از عهد اولین امپراطور مابسبورک  
 میگذرد و در این مدت شهریاران این سلسله بموارد متایل خود را  
 بمحافظت اساس قدیم بنصه ظنور رسانده و کوشش کرده اند که پنجاه



یلئون نفوس را بتضمیم و رای هیئت امدان یا مجاز نثر اد حکومت کنند  
 هر پیغمبری که مدت عمر و دمان توانای ماسبورک را بیش از شش  
 سال دیگر بگوید در پیشگونی و نبوت بی پروائی کرده است چه جای شک  
 و تردید است که اقتدار و نفوذ سلسله ماسبورک در خطر زوال باشد  
 و پس از این جنگ در وضع حکمرانی آن مملکت تغییرات بزرگ حادث  
 خواهد شد



## سلسله رومانف

تزار بزرگ — باتفاق جمیع مورخین و سیاستون یکی از نیرومند  
 شهریارانی که سلسله ممالک متخاربه میباشد امپراطور نیکلای دوم تزار  
 بافتد ار روس است که از سلسله رومانف میباشد. در این  
 عصر پادشاه انگلستان و امپراطور هندوستان تنها شهبازیاری است  
 که رعایای وی از اتباع جمیع شهبازیاران عالم چند ملیون بیشتر است  
 و از آن پس تزار روس که تنها در ممالک اروپائی خود و برابر آلمان  
 و سه برابر و نیم فرانسه و سه مقابل بریطانیا رعیت دارد و وسعت فضا  
 ممالک وی از مجموع بقیه ممالک اروپا زیاد تر و عده قشونی که در میدان  
 کارزار میتواند حاضر نمود و دولت عده سپاهیان مجموع سایر ممالک  
 اقلیم مزبور است. از اینرو میتوان گفت که پس از زوال امپراطوری  
 روم حکمرانان مستقل این امپراطوری عظیم از جمیع شهبازیاران عالم نیرومند  
 سلسله امپراطوری رومانف که سوین شهن طلائع خود را بگذرانند  
 در شمت و عظمت با سلسله هو هسن آلرن آلمان و ما بسورک اطیش



همدوش است . لیکن اسپه اطوری عظیم آنها با وجود وسعت خاک  
 بسیجیک از مزایای که ظاهراً از شئونات یک جهان مملکتی است  
 مخصوص نمیباشد . روی هم رفته باستانهای بعضی از ممالک با  
 رومیه از فقیرترین ممالک اروپا بشمار میرود . عایداتش بسیار کم  
 و ناخیز . مدار پس و تاسیسات عیش و نعت بعد و نفوسی که در آن مملکت  
 زندگانی میکنند پست و خالی از اهمیت و تجارت داخله و خارجه و  
 نسبتاً محدود و کوچک میباشد . توانائی و اقتدار رومیه فقط  
 نسبت وسعت خاک و کثرت نفوس است و الا از سایر حیثیات  
 دارائی امتیازی نیست و از اینرو است که میگویند این خرپس  
 شمالی بسوز قدرت و توانائی خود را تمسین داده و مقدرات آتی  
 خویش را ندانسته است .

نتیجه این جنگ را ما پیشگوئی نمیتوانیم کرد زیرا نبوت کردن خود را در خطر  
 انداختن و هدف سهام ملامت ساختن است لیکن همینقدر میتوانیم  
 گفت آثم از آنکه رومیه غالب گردد یا مغلوب پس از آنکه صحنه  
 اروپا را آتش بوزناک حالیه مصفا و صیقلی کرد و رومیه استعدادها



واقعات مصنوعی خود را که تا امروز بروی مجهول بوده است احسا  
کرده حکمرانان وی خویش را معمار قصر سعادت یک ملت بزرگ  
و فخرماند و یکت مملکتی خواهند دید که اگرچه در دست از سابق کمتر  
لیکن از حیث قوای روحیه بسی بالاتر و والاتر خواهد بود

## سلسله رومانف

چنانچه در مقالات سابق ملاحظه کردیم از عصر خانواد سلطنتی آلمان  
و اطریش مدت شش قرن میگذرد لیکن سلسله سلطنتی روپس نسبتاً جوان  
و خردسال است میکائیل نخستین تزار در رومانف تزار در سال ۱۶۱۲  
بر حسب انتخاب یک مجمع بزرگ ملی بمقام پادشاهی رسید و او پس  
کی از آبار کلیسای روپس بود . بواسطه شرافت نسب و بیاقت  
ذاتی و هم بواسطه قرابت بیعی و بی با سلسله روریک اسکاندیناوی  
*Scandinavian Rurik* که پادشاهان قدیم  
روپس بودند بدین رتبه عالی ارتقا یافت . اجداد میکائیل روریک  
بودند لیکن اخلاف وی بواسطه تکرار و صلت با آلمانها و آلمانی



و خون آلمانی شده اند

## اسامی پادشاهان سلسله رومانوف

### و سال جلوس و وفات آنها

- (۱) میکائیل (اولین شخصی است که از سلسله رومانوف تراشه) سال جلوس سال وفات  
۱۶۱۳ - ۱۶۴۵
- (۲) الکسیوس پسر میکائیل ۱۶۴۵ - ۱۶۷۶
- (۳) طیودور ثالث پسر الکسیوس ۱۶۷۶ - ۱۶۸۲
- (۴) ایوان پنجم برادر طیودور ثالث ۱۶۸۲ - ۱۶۸۹
- بنیاد سلطنت صوفیا الکابیر ناخوایسرایوان
- (۵) پتر اول یا پتر کبیر برادر ایوان ۱۶۸۹ - ۱۷۲۵
- (۶) کاترین اول زوجه پتر کبیر ۱۷۲۵ - ۱۷۲۷
- (۷) پتر دوم نواده پتر اول ۱۷۲۷ - ۱۷۳۰
- (۸) آننا دختر ایوان پنجم ۱۷۳۰ - ۱۷۴۰
- (۹) ایوان ششم ۱۷۴۰ - ۱۷۴۱
- (۱۰) الیزابت دختر پتر اول و کاترین ۱۷۴۱ - ۱۷۶۱



۱۱۱. پطرسوم نواده پطرس کبیر سال جلوس سال وفات  
۱۷۶۲ — ۱۷۶۱
۱۲۱. کاترین دوم. بایکاترین کبیر زوجه پطرسوم ۱۷۹۶ — ۱۷۶۲
۱۳۱. پل پسر پطرسوم دکاترین دوم ۱۸۰۱ — ۱۷۹۶
۱۴۱. الکساندر اول پسر پل ۱۸۲۵ — ۱۸۰۱
۱۵۱. نیکلای اول برادر الکساندر اول ۱۸۵۵ — ۱۸۲۵
۱۶۱. الکساندر دوم پسر نیکلای اول ۱۸۸۱ — ۱۸۵۵
۱۷۱. الکساندر سوم پسر الکساندر دوم ۱۸۹۴ — ۱۸۸۱
۱۸۱. نیکلای دوم پسر الکساندر سوم — ۱۸۹۴

## قبائل سیلا و منغول

مملکت روسیه محل توطن و سکونت نژادهای مختلفه میباشد .  
در روسیه اروپای متجاو زارسی نژاد ، و در روسیه آسیای تریبمان  
عده نژادهای دیگر زندگانی میکنند . باستثنای عثمانی اروپا فقط  
یک مملکت دیگر یعنی روسیه در آن اقلیم هست که علاوه بر نژادهای  
اروپائی دارای نژاد خالص آسیائی نیز میباشد .



باید دانست از موصلت اروپا و آسیا یک نژاد آسیائی  
 نیز در روسته اروپا وجود دارد لیکن نژاد عمده که در روسته زندگانی  
 میکنند میتوان گفت تا یک درجه ملک مزبور با آنها اختصاصی دارد  
 نژاد سلاو میباشد که هنگام طلوع فجر تاریخ و زایل شدن ظلمت عصر  
 افسانه یعنی در دو هزار و پانصد سال قبل در اراضی که امروز بدو  
 روسیه شناخته میشود وطن داشته اند اگرچه امروز عادتاً نژاد  
 مزبور را آسیائیهای نیم وحشی میخوانند لیکن باید دانست سلاو  
 نژادی است اروپائی که با طوایف سلت و توتان  
 بنی اعظام و بایونانها و رومانها نواده اعظام اند اما با طوایف منول  
 و ترک آسیا خویشاوندی و غایت ندارند و فقط نظر بوقعت جغرافیائی  
 و سخوش امواج تهاجمات قبایل مختلفه آسیا شده اند و اگر در آنها  
 سیره آسیائی یافت میشود بهین جهت است

پس نژاد سلاو و روس اگرچه اصلاً آسیائی نیستند لیکن همواره  
 در تحت یک نفوذ مشرق زمینی بوده اند. در عصر امپراطوری روم  
 طوایف سلاو و ژرمن (آلمانی) بایکدیگر مخلوط بودند.



چنانچه قبایل کوت *Choth* و داندال که اسپه اطوری  
 زم را منتهی ساختند از صحرای وسیع روستیه و سواحل بحر  
 اسود حرکت کردند. بعد از حرکت طوایف مزبور سلاوا که همواره  
 در تحت فشار قبایل کوت و داندال آلمانی بودند فرصتی بدست آورد  
 در جنوب روستیه توسط بنای بلاد و وضع قوانین و ترقی تجارت خود  
 دارای اعتبار ساختند و چند قرن بعد عیسی در نامه دهم میلادی  
 بدعوت مبلغین مسلمانان که دعای کلیسای یونانی بودند آئین مسیح را  
 قبول کرد و در شرافت خویش فخر کردند

لیکن پس از یک قرن تمام نگذشته بود که تهاجمات هونانک طوایف  
 منول از مرکز و شمال آسیا تمدن نوزاد سلاوا را منهدم ساخت.  
 اگرچه فاتحین منول در تأسیسات مذهبی و تشکیلات اجتماعی سلاوا  
 مداحند نگردیدند لیکن استیلای فاتحین وحشی بالطبع بر قوای روستیه  
 مغلوبین یک لحظه حیران ناپذیری وارد آورد و از همیشه بدتر آنکه  
 نظر حکمرانی جابرا از منول که از سال ۱۲۳۷ تا ۱۲۸۱ م  
 یافت در آن زمانه برای منسردایان بومی آن مملکت گردید



این یک قرن رقت و اسارت برای رومها در پس عبرتی بود.  
 پس از استیلای مغول و تحمل صدمات طاقت فرسا فیهبند که برای  
 زمانی از قید بندگی علاج منحصر بفیهبند آن است که از میان خود  
 رئیس انتخاب کرده گردونی جمع آیند و بمکلی متحد افسرمان او را  
 گردن نهند. در سال ۳۸۰ که رومیان رومیست از چنگال مغول نجات  
 یافت حکمرانان رومی آنجا بر سپهر انطاکیه خود را تزار یا قیصر لقب  
 دادند و دوره استبداد و سخت گیری مغول را تجدید کردند  
 خوانندگان این مقاله باید بخاطر آورند که قبل از تاسیس سلسله  
 رومانف پادشاهان رومیست سوئدی بودند

شرح این اجمال آنکه در قرن نهم میلادی یکی از امرا سوئد که  
 روریک *Rorik* نام داشت بروسیه رفته  
 خود را پادشاه آن مملکت ساخت بنا بر این روریک مؤسس  
 اولین سلسله بود که در روسیه سلطنت کردند

چون روریک سوئدی حکمران این خطه شد بالطبع جماعی از اهل  
 اسکاندیناوی که برویس *Rurik* معروف بودند از مملکت



خود هجرت کرده در قلمبه جدیدی که کنفرانس از بزرگان مملکت  
 خودشان پادشاه آن بود آمدند و از آن بعد آن قلمبه بر روی  
 معروف شد یعنی ارض روپس . لیکن در سال ۱۵۹۸ سلسله  
 مزبور منقرض گردید و مدتی به شرح و مرج در مملکت روسیه حکم فرما  
 بود تا در سال ۱۶۱۳ میکائیل نخستین شریار سلسله رومانف تحت  
 سلطنت برآمد . در پنجاه سال اذل سلطنت پادشاهان این سلسله  
 واقعه مهمی که جالب دقت باشد رخ نداد و در حقیقت شریاران  
 رومانف از اطراف در تحت فشار دشمنهای نیرومند بودند .  
 از طرف شمال امانی قلعه و سوئد و لیونیان و لهستان مدی  
 میان آنها و بحر بالتیک شده و از طرف مغرب بازم لهستانها  
 با بین آنها و اطیش حائل گشته و از جانب جنوب قبائل تاتار  
 و ترک و دشمنان از بحسب اسود کوتاه ساختار بودند از اینرو  
 نقطه از سمت مشرق راه برای آنها باز بود که توسعه مملکت خود  
 پردازند این است که می بینیم روسیه کوچک و ارانی  
 متصرفات آسیائی بزرگ شد



## پتر کبیر

در اواخر قرن هفدهم بواسطه جلوس پتر اول بر تخت سلطنت  
تازه اقبال روسیه طلوع کرد. پتر اول پادشاهی کافی و مدبر  
و خیر خواه بود از این جهت او را کبیر لقب داده اند. در سن هفده  
سالگی زمام مهام مملکت را از دست صوفیا الکسیرنا متزعج خسته  
و خود مسئولیت امورات را عهده دار گشت. در اوایل  
سلطنت پتر کبیر چنانچه ذکر شد روسیه فقط از سمت شمال دتر  
بدریاد داشت و بندر منحصر به در آن مملکت آرخ انجل

*Archangel* در کنار بحره ایض بود  
که بواسطه سرمای اقطار شمالی در غالب فصول یخبسته و استفاد  
از آن ممکن نبود. از این رو پتر کبیر پیوسته کوشش میکرد که سواحل  
بالتیک را از تملک سوئد و سواحل بحره اسود را از تصرف  
ترکیها متزعج سازد. چون همایه جنوبی یعنی ترک از دولت  
شمالی که سوئد باشد ضعیف تر بود در سال ۱۷۰۵ پتر کبیر بر آرف  
*Asow - Azoff* که کلید بحر اسود است



حمله کرد لیکن موفقیتی حاصل ننمود و سال بعد سینه حمله آشف را تجدید  
 کرده این مرتبه با حصول مقصود مراجعت نمود و برای پیشرفت  
 نقشه های بحری خود عده از بزرگ زادگان روپس را با ایتالیا  
 و هند و انگلستان فرستاد تا در آن ممالک در امور بحری سرشته  
 و مهارت حاصل نمایند و فرمود که تا اطلاع کامل نیابند مراجعت  
 نمایند. اما تنها بفرستادن آنها کفایت نکرد شهریار روپس  
 در سال ۱۶۹۷ از مام مهم زاد در کف سه نفر از اشراف مملکت  
 گذارد و خود بهمت بلند رهپار شد و برای آنکه از صدمه تشریفات

رپسی آسوده و فارغ باشد بلا پس مبدل به زندم

Jandam که نقطه ایست در نزدیکی استردام رفت و از آنجا  
 مجدداً بکار خانجات کشتی سازی آن شهر عودت نموده مدت  
 چهار ماه بکشتی سازی اشتغال داشت در تمام این مدت سایر  
 کارگران از مقامات سلطنتی و می بخیر بودند و او را جز یک استاد  
 پتر پس معمولی نمیشناختند.

پتر کیر از هند به انگلستان رفت و پس از ملاحظه بحریه انگلستان



مجددالملکت مزبور مراجعت نمود و از آنجا بسمت دین رهپار شد  
و مقصودش از این سفر رفتن به وینس بود لیکن چون شنید که  
بواسطه غیاب وی دستة فوج استرلتی *Streltsi*  
شورش کرده اند متجلاً بمکو مراجعت کرده سرغالب

سرکشان را بدست خود از تن جدا ساخته یک قشون منظمی مطابق  
دسپلین اروپائی تشکیل داد

در این موقع مرحله از عسکر پیر میرسیم که داپستان زد و خورد  
وی با شارل دوازدهم پادشاه سوئد است. شرح کشمکش این  
دو پهلوان اروپائی از قصه رستم و سهراب یا حکایت رستم و اسفندیار  
کمتر جذاب و دلکش نیست و موضوع زمانهای بسیار شده است.  
چنانچه سابق بر این گذشت دولت سوئد بواسطه اقتداری که داشت  
در یامی بالتیک راجع خود میدانست و این مسئله بطور بزرگی  
بر منافع روسیه و لهستان و دانمارک بود.

جلوس شارل که پادشاه نوردسال بی تجربه بود بر تخت سوئد  
در سال ۱۷۰۶ یک فرصت نیکویی برای رقیبهای سوئد فراهم



آورد . بنا بر این سه شهر یارار و پامینی فردریک چهارم  
 پادشاه دانمارک و اغسطوس ملقب به نروموند که هم اکنون  
 ساکنانی و هم پادشاه هلند بود و پیر کیر ترار و پس هم پیا  
 شدند که متفقاً هر نقطه را بخوانند از شهر یارار سوئد که پیش از پانزده  
 سال نداشت متوجع سازند

در جنگهایی که مابین آن سه پادشاه متفق و این عجوبه پانزده ساله  
 بوقوع پیوست شارل ثابت کرد که او را بغلط دشمنی بی تجربه و  
 ضعیف شمرده اند

شارل در آغاز امر خود را بروی دانمارک انداخته در ظرف  
 دو هفته پادشاه آنجا را چنان در تحت فشار آورد که التماس کرد  
 با او صلح نماید و بعد استعداد کوچک خود را که از هشت هزار  
 تجاوز نمیکرد برداشته متوجه قشون روس پس شد که بمحاصره شهر  
 ناروا *Narva* واقع در خلیج فلاند اشتغال داشتند  
 و باز سوانی تمام آنها را مغلوب ساخت . و برای طبعه کیر  
 جای چون و چرا نگذاشت . مگر آنکه بگوید سوئدیها اول بر ما غلبه



میماند لیکن با تعلیم سپید بند که چطور باید آنها را شکست داد . بعد  
 از کوششهای دادن ترار و روپس در ناروا . شارل مانسند اهل  
 بهمت جنوب حرکت کرد تا به اغسطوپس پادشاه لهستان نشان دهد  
 که نتیجه خصومت و ضدیت با وی چیست و او را از سلطنت خلع کرد .  
 و تاج و تختش را بدیگری داد . لیکن در غیاب شارل پسر خود را  
 بر اراضی سوئد که در ساحل شرقی بحر بالتیک بودند مسلط کرد و  
 در کای جزیره باطلاتی که در دانه رودنوا *Neva* واقع  
 بود شهر سن پترزبورغ را که در جنگ حایه (۱۹۱۵-۱۹۱۴)  
 یکی از جانشینهای او پتر گرادشس نام نهاده است بنا کرد همینکه  
 شارل از سیاست پادشاه لهستان فراغت حاصل کرد متوجه پتر  
 کیر شد اما این مرتبه در پوتانوا *Poltava* مغلوب  
 شد به عثمانی فرار کرد و مدت پنج سال در محکمت آل عثمان بسر برد .  
 شارل را سابقا دیوانه شمال هم لقب داده بودند و در عرض این  
 پنج سال حرکاتی از او ناشی شد که صحت آن لقب را ثابت کرد . بعد  
 از مراجعتش بملکت خود در سن سی و شش سالگی کشته شد



در زمان جلوس پسر پتر کبیر و پسیه نه اردو پانی بودند آسیائی باین  
آن مملکت و ترقیات مغرب زمین مد نامی بزرگت حاصل بود.  
لیکن پسر کبیر آن سپه دار از میان برداشت چنانچه در عرض  
دو تیرن اخیر و پسیه کی از اعضاء خانوادۀ مل مغرب بشما  
میرود. پتر کبیر از ابتدا تا انتهای سلطنت خود مسکلی را که در مرا  
ذیل درج است و بما درشش نوشته تعقیب نمود

پسر کوچک شما پتر و سکا هنوز مشغول کار است. از شما همت و  
برکت میطلبم و شایق باطلاع از سلامتی حالاتان هستم. از دُعائاتی  
که برای من میکنید تشکرم بمکلی سلامتم. یخهای دریایچه درستم  
این ماه آب شد و جمیع کشتیها جز جازات بزرگ حاضر و مهیا هستند

### نمود آلمانها

در ایالات شرقی بحر بالستیک که روسیه از سوئد متزع ساخت  
به تیرن قبل شوالیه های تیوتان سکونت خستیار کرده و از اینرو  
تمدن آلمان در آن فضا ط جای گزین شده بود. بسیاری



از آلمانهای که در ایالت بالتیک بودند جدا شده و سیه رفتند  
 و چون استعداد و کفایت آنها بیش از اثنی عشر معمولی رؤس  
 بود در دوا و اترقی و دیپلماسی دارای مقامات عالیه شدند  
 و همواره مقصدی امور پلیسی روسیه آنها بودند چنانچه در محفل  
 پرتسموت *Portsmouth* که دولتمردین روس و ژاپون  
 با یکدیگر صلح کردند و نقشه نمایندگی روسیه یعنی روزن  
*Rosen* و ویت *Witte* هر دو اصلا آلمانی  
 بودند. بعد از پتر کبیر کاترین زوج وی بر حسب وصیت شوهر  
 تحت سلطنت برآمد. از سال ۱۷۲۵ تا ۱۷۹۸ (باستثنای  
 سه نوبت که روی هم رفته بیش از پنج سال بود) زمام پادشاهی  
 در دست چهار زن یعنی کاترین اول و آنا و الیزابت  
 و کاترین دوم بود. آنها دختر ایوان چهریم درجه اول کاج  
 یک نفر آلمانی بود که مقام دوکی هولستاین کو تارپ  
*Holstein Gottorp* را داشت. زوج تزار پتر  
 سوم سینه کنفرشاهزاده خانم پرستان آلمانی بود که صوفیا



نام داشت . کاترین کبیر ز دوستیه همین شاهزاده خانم آلمانی است  
 پطرسوم در تاریخ فقط از اینجه معروف است که چون پادشاهی  
 انگریان الیزابت امپراطریس روسی را که برلن را گرفته و  
 اساس سلطنت فردریک کبیر روسی را متزلزل ساخته بودند  
 احضار کرده پرس ۱۱ از یک بلیه بزرگی خلاصی داد

## کاترین کبیر

پس از پطرسوم زوجه آلمانی وی صوفیا تحت سلطنت برآمد و خود  
 کاترین نام نهاد و او در عرصه ضعیفی و چهار سال پادشاهی خود یکی  
 از بزرگترین و باکفایت ترین شهریاران اروپا بود . لیکن  
 صفحه اخلاق او پراز کله مائی است که ذکرناکردن آنها اولیتر است .  
 در سال ۱۷۷۲ یعنی در دهمین سال سلطنت او تقسیم اول  
 لستان بوقوع پیوست و ثلث آن مملکت مابین روس و پروس  
 و اطریش تقسیم شد

اوضاع لستان از دیرزمانی مغشوش بود لیکن این اغتشاش



اوضاع آنجا را غارت کنندگان لهستان نمیتوانند بهانه برای  
تجزیه و سرقت آن مملکت سازند زیرا لهستانی فلک زده مانند  
ایرانی بلا دیده هر وقت قدمی در راه اصلاح اوضاع پریشان  
خود برمیداشت همسایه های دزدوی با جمیع قوا مانع میشد  
و با اقدامات جابرانه اثرات اصلاح را خنثی میکردند .  
بعلاوه در سال ۱۷۹۱ لهستانها نقشه برای استقرار <sup>سلطنت</sup>  
مشروطه طرح کردند که اگر همسایگان مانع نمیشدند لهستان را  
یک مملکت اروپائی نمیدو مندی میساخت

باجمله کاترین با ترکها جنگ کرد و حدود مملکت را از طرف جنوب  
تا بحر اسود وسعت داد در سال ۱۷۹۲ تقسیم ثانی لهستان بامین  
روپس و پروپس بوقوع پیوست . در این وحله قطعه پوسن  
*Posen* نصیب پروپس شد . در سال ۱۷۹۵

لهستانها در تحت ریاست فرمان وطن پرست کوسیوسکو  
*Kosciuszko* شورش کردند ولی در این  
نوبت هم مورد حمله هر سه دزد پستیکی یعنی رُوپس و پروپس و



اطرایش شد و بکلی اسم لستان از ردیف ممالک اروپا محو شد

## الکساندر اول و ناپلیون

بعد از فوت کاترین پسرش نیکل تحت سلطنت برآمد و او یک شاهزاده  
خانم فرانسوی موسوم به پرنسس دوروتی *Princess Dorothea*  
را بجهال از دوواج در آورد و بود .  
شرح زندگانی این زن و شوهر برای زمان نویسی مناسبتر است  
تا برای تاریخ . چه در تاریخ سر تا سر حُسن و طلال پل تنها حادثه  
در خسانی که بنظمه مورخ و زمان نویس میرسد و اسپستان عقباری  
او با این شاهزاده خانم بدیع البحال فرانسوی است و قصه  
مسافرت آن دو با اتفاق مآدام دو برکیرش *Mada*  
*oberkirche* که رفیق و مصاحب  
پرنسس بود در ممالک فرانسه و ایتالیا و هند با سم کنت و کنش شوالیه  
*Comte et comtesse* معروف است . خلاصه  
دوره حیات نیکل بزودی سپری گشت و الکساندر اول تحت



سلطنت برآمد و او یکی از شهریاران عادل و نیکوکار و وسیع بشمار  
میرود که خیال داشت آن ملک را مشروطه نماید .

تزار الکساندر اول معا صصر ناپلئون امپراطور فرانسه بود  
و مانند سایر ممالک اروپا با جهانگشای فرانسه انجمن زد و خورد را  
کرد و در سال ۱۸۰۵ ائتلافی از اروپا پدید با اتفاق اطیش در  
اسطرتینر *Austerlitz* با ناپلئون  
مصاف داده شکست یافت در سال ۱۸۰۶ ائتلاف روسیه  
بملکت پرو پس آمد و مجد و مغلوب گشت .

در سال ۱۸۰۷ در رودنیم با بن امپراطور فرانسه و امپراطور  
رو پس ملاقاتی دست داد . الکساندر مجذوب و مستغرق  
شهریار فرانسه شد و دشمنی دیرینه مبدل بدوستی گشت .  
لیکن دوره دوستی بیش از پنج سال طول نکشید و آخر الامر  
در سال ۱۸۱۲ این دو دولت شمشیر بر روی یکدیگر کشیدند و  
بالاخره بمساعدت طبیعت امپراطور فرانسه شکست خورده  
بملکت خود مراجعت نمود . در کارزارهای دیگر که منجر بخلع



ناپلیون شد قسطنطنیه نیز شرکت داشتند . در کنفرانس وین  
که برای تقسیم ارث ناپلیون مابین دول منفعت شد امپراطور  
الکساندر مقام ریاست داشت و انعقاد عهدنامه موسوم به اتحاد  
مقدس را امپراطور فریبور باعث شد .

اتحاد مقدس عبارت بود از یک معاهده مابین روسیه و  
اطریش و پروسیا که بعد از زوال ناپلیون منعقد شد ظاهراً  
بدین عنوان که شهریاران ممالک فوق الذکر با ستظهار و تمنا  
یکدیگر صلح از و پارا حفظ نمایند و با محبت پدرانیه بر ممالک خود  
سلطنت کنند لیکن مقصود باطنی آنها این بود که بهانه حفظ  
و عدالت و نظم از هر گونه جنبش آزادی طلبانه ملی که در آن اوقات  
پیوسته عرض وجود می نمود با کمک یکدیگر مانع نمایند .

الکساندر مملکت روسیه را نیز وسعت داد فلذا در اواخر سال  
۱۸۰۹ از سوئد گرفت و قسمت بزرگی از قفقاز را ضمیمه  
مملکات خویش ساخت و سرحد روسیه را تا دماغه رود  
دانوب عقب برد



## ( تزار نیگلا )

تزار نیگلای اول برادر الکساندر ( ۱ ) که در سال ۱۸۲۵ ویم  
شهریاری رو پس را بر سپه نهاد در حقیقت یک مرد سپاهی بود  
نه دیپلمات جنبشهای روسیونی مملکت خود را آرام کرد .

در سال ۱۸۴۹ قشونی بملک اطریش فرستاد تا از طغیان  
هنگاری مانع نماید ( صفحه ۳۵۳ ) قشون ابراز  
ملکت داد بایونانیها که بر عثمانی شورش کرده بودند ملک کرد  
و بحریه را خود را فرستاد تا در جنگ ناوارینو

Navarino بحریه عثمانی را منهدم ساخته آن مملکت را  
آزاد کرد و جنگهای هفتم با عثمانی نمود . این جمله با وقایعی که  
در ذیل ذکر خواهد شد موافق دستور شیواله آن را وصیت نامه  
بطرکبیر بخوانند . در صحت و سقم این وصیت نامه گفتگو بحث است  
و ما بواسطه ضیق صفحات این کتاب داخل تحقیقات تاریخی در حقیقت  
آن نمیشویم ولی در همه حال نیگلا چه در اوقاتی که مقام گراندوکی  
( ولایت عهد ) داشت و چه در ایام سلطنت آنرا یک حقیقی



نصرت کرد که از طرف یکی از اجدادش رسیده و پیوسته کوشش  
میکرد که موافق آن عمل نماید و مواد آن دستور را بموقع اجرا  
گذارد

در وصیت نامه فرمود بطور نبوت و یگونی میگوید بنظر  
که اروپای غربی در ایام گذشته مکرر مجبور بوده است که در مقابل  
سلتتات قباثل مشرق تسلیم باشد بمینطور موافق قانون نشو  
و ارتقاء روستیه جمع اروپا را که پیرومند رسیده و اندک مسخر خواهد  
ساخت و مقدرات آتی این تسلیم در کف دی خواهد بود .  
بنابر این ما بپانشینان خود این چند کلمه را بطور وصیت امانت  
می سپاریم که دستور العمل آنها باشد

اول - آنکه دولت روس باید همیشه اسباب کارزار مهیا  
و آماده داشته در سرحدات خود پیوسته مشغول جنگ باشد  
تا قشون دی همیشه کار آزموده و کافی باشند

دوم - همیشه دولت روسیه باید تسلیح کند که از خارج مردان  
کافی خاصه اشخاصی که در فن نظام مهارت دارند در روسیه



سکونت اختیار کرده مشغول خدمت گردند

نوم — در جمع منازعات و مشاجرات سیاسی دولت اروپا  
روسیه باید هر وسیله که ممکن شود مدخل نماید

چهارم — عمال روسی باید برای حفظ منافع روسیه در دربارهای  
خارج انتریکت و دسیه نمایند

پنجم — مستملکات سوئد را باید از وی مستخرج ساخت  
( در آن زمان قلند متعلق بسوئد بود )

ششم — شاهزادگان روسی باید همیشه دختران آلمانی را  
بجای از دواج در آورند

هفتم — آنکه حدود روسیه اروپا را شمالاً تا شمال دریای  
بالیک و جنوباً تا دریای سیاه و سواحل مدیترانه وسعت داد

هشتم — دولت روس پس پوستانه باید در صد و پنجاه میلیون  
و تجارت هندوستان باشد و نیز روسیه باید همواره در نظم  
داشته باشد که خود را در خلیج فارس مستقر سازد

نهم — باید پوستانه کوشش کرد که اتحاد روسیه و اطریش



کامل گردد لیکن در همان حین باید بوسیله تفاهت اخذ حقن باین امانی  
مختلفه اطریش فوای ویرا ضعیف ساخت

دہم - باید طریش را راضی کرد کہ روسیہ اسلا بول را  
تصرف نماید و اگر این مسئلہ ممکن نشود باید گریبان وی را اگر قمارب  
جنگ اروپائی کرد

یازدہم - در جمیع نقاط باید از یونانیها حمایت کرد تا در وقت جنگ  
ایشان معین و مددگار روسیہ بشوند

دوازدهم - پس از آنکہ سوئد و پولند و عثمانی روسی  
شدند باید بمنہ آنہ و اطریش پیشنهاد کرد کہ در منہ انفرمانی عالم  
باروسیہ شرکت نمایند ہر یک آنہا کہ از قبول این پیشنهاد  
استنکاف کردند روسیہ باید با وی جنگ کند در نتیجہ این  
جنگ جای شبہ نیست چہ توسط آن روسیہ ملکہ مشرق و مالک  
بہترین قیمت اروپا خواہد شد

اگر ہم منہ آنہ و ہم اطریش از قبول این پیشنهاد استنکاف کرد  
روسیہ باید با آلمان حملہ کردہ بتوسط جہازات خود سواحل مدیترانہ



واقیانوس پس اهل را از وجود دشمن خالی نماید و در یک وقت  
بر سرانه و آلمان تاخت و تاز کردند این دو مملکت که مغلوب  
شدند سایر ممالک تسلیم بستند

( اطریش و آلمان در آن وقت یکی بوده است ) انتی  
مواد مزبوره که یا پطر کبیر یا دیگر می نوشته اساس مملکت پادشاهان  
رو پس و جانشین پاتخت پطر بوده است . و در فتنه ن اخیر که  
بیاری از اسرار پستیگی کشف شد این سینه نیز مبرهن و آشکار گردید  
که امپراطور نیکلاتا چه درجه کوشش کرد که ماده ۱۲ وصیت نامه را  
که در فون نگاشته ایم مجرا دارد و تا چه درجه سعی کرد که با شارل دوم  
پادشاه فرانسه عهد اتحادی نماید تا بدان وسیله با رزومایه  
در تصرف اسلا مبول داشت نائل گردد

جنگهای ۱۸۲۹ - ۱۸۲۸ روس با عثمانی و جنگ کریمه که در

سال ۱۸۵۶ - ۱۸۵۳ وقوع پیوست تمام بطور غیر مستقیم بر

تصرف اسلا مبول بود چنانچه در جنگ کریمه اگر انگلستان و فرانسه

و عثمانی همراهی نگردیده بودند حایه اسلا مبول را دوستیه در



در تصرف داشت

باری بطلب رجوع کنیم هنوز جنت گریه در کار بود که نیکلا از <sup>مقصود</sup> ایزل  
مابو پس شد و از غصه در گذشت

## الکساندر ثانی و نیکلا

الکساندر دوم پسر نیکلای اول مدت ۲۶ سال عیسی در ۱۸۵۵  
تا ۱۸۸۱ سلطنت کرد و او پادشاهی بزرگ منشن و نیکوسیرت بود  
و پیوسته کوشش میکرد که روسیه را از نعمت تجدد برخوردار سازد.  
موقوف ساختن بندگی و رقیت دهقانان روسیه از اقدامات  
این شهریار بزرگ است و در صد بود که بر روسیه مشروطه بگشاید  
ولی بزودی یک مسبب اجزاء انجمن نهلیستی طومار حیات وی را  
بپایان رساند. در زمان الکساندر ثانی و پسرش الکساندر ثالث  
قوای روسیه که مدت دو قرن متوجه سیبری شده بود حشر الام  
خود را از سمت مشرق تا اقیانوس پس محیط جای گزین کرد و قلب آسیا  
تا پشت دروازه هندوستان در تحت تملک روسیه درآمد.



امپراطور حاليہ روسنیکلای دوم است . مدت بیت سال از  
دوره سلطنت این شهریار میگذرد . جنگ روس و ژاپون که  
فنتی شکست نظامی روس و فتح دیپلماسی وی گردید . در زمان  
این پادشاه بوقوع پیوست . و اینکه میگوئیم منسج دیپلماسی بعثت  
پس از جنگ فروردین روسیه بم در آسیا و هم در اروپا  
از پیش شد

### استبداد

روسیه چه از حیث نفوذ تاریخی و چه از حیث وضع حکومت با سایر  
ممالک اروپا بکلی تفاوت دارد . و در جاؤ ترقی با سایر ممالک  
اروپا هم قدم نبوده است . وضع این مملکت در قرن بیستم  
مثل اوضاع آلمان و فرانسه در قرن هفدهم میباشد که در آن  
زمان شارل نهم و لویی چهاردهم خود را از طرف خداوند  
حکمران مطلق و فعال مایثار میدنستند . وضعیات اجتماعی و  
اقتصادی روسیه بهتر از وضعیات یک قرن قبل ایتالیا است .  
و دارای یک مجلس ملی است که تا سال ۱۸۵۰ پر و پس آنرا



دارا نبود

سلاطین سلسله رومانف بظلم معروف هستند . زندان و بیاد  
چال و تبعید و کار محسوس آن از جمله مصائب و محنی است که متقصرین  
پستیکی زو پستیة گرفتار آن میشوند . روسها طبعاً خوش خلق  
هستند اما اگر خشم و غضب آیند از کوه کردان آلبانی سخت ترند . ولی  
غضریب اشاعه تربیت و تمدن روسها را خواهد فهماند که ظلم و ستم فقط  
کلمه برداران حشلاق یک قوم است و بوسیده آن مقصود نمیتوان  
اولین دوما ی روس پس در سال ۱۹۰۵ تشکیل یافت لیکن  
همچنانکه آمد قوت و قدرتی ابراز داده فوراً منحل شد و بعد از آن آتش  
ظلم نسبت بازادی طلبها شعله ور گشت . و همچنین چند نوبت دیگر در  
تشکیل یافت و منحل گشت . در اروپا هیچ سلسله مانند رومانف  
بر وسعت مملکت خود نمیسنوده . با وجود این زو پستیة هنوز  
دارای یک بندری نیست که از یخ آزاد و در ساحل اقیانوس  
واقع باشد از اینرو مملکت دولت روس بر آن است که بسفور  
و دارد داخل را بصرف در آورد .



بقیة جمعی از مورخین دانشمند و سیاستون عالم تا وقتی که روسیه  
 باین مقصود مائل نگردد و اروپا ز روی صلح و سلامت نخواهد دید



## سلاطین آل عثمان

آسیاها در اروپا - در قصر خانوادۀ لایارد انگلیسی درون  
 پرده بود که ریختل بنی صورت سلطان محمد ثانی را بر آن نقش کرده  
 و عالم را از مهارت خود در شگفت انداخته بود. صورت نگری در این  
 اسلام حرام است لیکن سلطان عصر تصویر خود را خواست و معنوی  
 آن را ساخت احساسات مغرب رنیزی در افکار مشرقی بنوید گشت  
 پروفسور والا مقام البرت پوشنل مارت گوید. ماعل مغرب  
 زمین که در دریای ترقی و سعادت غوطه وریم و از نعمت علم و تربیت  
 برخوردار و بشرافت حکومت ملی تسرین افتخار و دارایی را از آن  
 کشتی بخار. اسلحه های ناریه. و آلات حربیه هستیم. آسیائی  
 قومی ضعیف و پست می بیند اریم که با سرعت بهمت تزل و انحطاط قدم  
 میسند و میگویم آیا پرقت آنها نبودند که قوای مملکت مالای را  
 در مشرق زمین محو و نابود ساختند ؟ آیا انگلیسها هند و پستان  
 میدان جولان خود را ندارند ؟ آیا منهنه انوهایا در سال  
 ۱۸۶۰ در غارت قصر زمستانی بیخاگران ملک نکردند ؟



آیا روسها ترکمانان سرکش آسیای مرکزی را آرام نداشتند ؟  
 آیا اتا زونی سلطه و اقتدار خود را در جنبه اتریشین مستقر داشت ؟  
 پس آیا که ام صفحہ تاریخ بر عظمت اروپائی شهادت نمیداد و چه وقت  
 سپاهیان آسیایک قشون منظم اروپائی را شکست داده و از  
 پیش رانده اند ؟ ولی حقیقت آنرا آن است که مکرر در مکرر آسیا  
 بر اروپائی چیره شده حتی در جنگهای ۱۹۰۵ روس و ژاپون  
 آسیائی زبردستی خویش را اثبات کرد از موکدن که در منچوری  
 چین واقع است تا شالونز *Chalon*  
 که نزدیک خطوط جنگی امروزه فرانسه و آلمان میباشد  
 میدانهای هستند که کلاغهای آسیا در آن از جسد دلیرترین  
 پهلوانان اروپا مجلس ضیافت ترقیب داده اند .  
 از مرکز آسیا دسته دسته قبائل غارتگر بیرون آمده و امانت  
 در بارهای باشکوه اروپا را بیغما برده و سالیان در از درختان  
 با خون آمیخته ممالک مغرب زمین رخت انداخته اند  
 امپراطوری اسکندریه ، امپراطوری روم ، امپراطوری



رو پس ، امپراطوری صرب و بلغار بنگلی دستخوش حمله آسیائی  
 شد ، و طوق رقیبت آنان را برگردن نهاده اند و بسنوز هم اگر  
 چینبها دارای روح نطنامی آلمان و سر ص و طمع انگلیسها  
 بودند چه جای شبهه که مجدداً اروپا گرفتار همان بیات میشد  
 و منظره های عصر حکیر و تیمور تجدید میگشت !

تحتاجات مضمحل سازنده آسیائی بآروپائی و جهت سیر و تاء  
 مناسبات آسیا و اروپا است . باید مناسبات فرزندان  
 این دو اقلیم شرقی و غربی را نیز ذکرنا کرده گذاشت .  
 آیا کدام قوم بیابان گردی را ترک گفت و برای سکونت خویش  
 شهر ساخت ، قشون ترقیب داد ، آلف بار اختراع کرد ،  
 علم طب را فرا گرفت حرکت پستارگان را کشف نمود ،  
 برای آبیاری ترعه و کانال سفر کرد ، معبد ساخت ،  
 حکومت نشین و حکام معیر نمود ، کتاب نوشت و کتابخانه  
 ساخت ؟ آسیائی که برگزیده کردگار و فائد و برهنمای  
 اقوام بود . اگر شریعت پاک موسی است از آسیا است و اگر



آئین تاناک میسی از آسیا است. اگر کیش زردشت است.  
 و اگر شریعت مقدس حضرت مسیح البرسلین برده و از آن تسلیم است.  
 سه دین بزرگ که در قرن بیستم عالم را تسخیر کرده از آسیا است.  
 مذهب بودا در شمال هند و پستان ظهور کرد و مستد رجائیت  
 مشرق حرکت نموده تا ژاپون رفت اسلام در عربستان طالع شد  
 و در اندک وقتی بسیاری از قطعات آسیا و افرقا و اروپا را  
 روشن و نورانی ساخت آئین مسیح نیز در همان مملکت ساطع گشت  
 و مملکت عثماني اروپا را مستخر کرد صحایف تورات و انجیل هر دو مخلوق  
 از شرح عوائد و اطوار آسیائی و داپستان شریای را این مملکت  
 این تسلیم. علمای اروپا همان تخته مائی را که از آسیا برده اند  
 در این عصر برای ما بار مغنان می آورند  
 زیرا آسیا آموزگار مصر بود. مصر آموزگار کرت، کرت  
 آموزگار یونان، یونان آموزگار روم و روم آموزگار دنیا.  
 از اینرو تمام دنیا مدیون آسیا است  
 ترکها در اروپا — آسیا منبع و منشأ دواعال متضاد بود



که یکی از آنها موجب تنویر افکار عامه بشریت و ترمیم خرابی و افساس  
جراحتهای عصر و خش و دیگری باعث تخریب هیئتهای جامع و  
پراکنده قوای تمدن گشته . از هندوستان و عربستان و  
آسیای صغیر حیات عقلانی آمده صفو تاریک اروپا را روشن  
ساخت . از مغولستان و ترکستان بر بریهائی حرکت کردند  
که عصرهای طولانی اروپا را از حیرت وجود انداخت . عالم غرب  
باید اندکی تأمل کند که بیابان گردنهای وحشی که ثروتی غیر از آب  
و حشم نداشته و اسلحه غیر از آنچه بادیست پیاختند دارا نبود  
چگونه مکرر در مکر سپاهیان مسلح اروپا را با آن اسلحه های نیکو  
غرابه ها و مخیمتها حصارهای محکم قلعه های نیرومند شهرهای  
پُر ثروت و جمعیت شکست دادند

قابل آسیائی بن *Sindhu* و آوار *Avar*  
و مغول و ترکهای سلجوقی خود را با یک صلابت و بیای  
بر دشمن میزدند که استحکامات سرحدی اروپا مانند مقوات در هم می شکست  
سواران وحشی مغول علاوه بر تسخیر ممالک کم و بیش در اراضی مغنجه



حکمرانی میکردند. بهین واسطه مدت صد و پنجاه سال پراثر غصه و  
طال زدوستی گردن در فرمان مغول داشت و بهین علت هنوز  
هنگویها در اراضی سکونت دارند که هشتاد سال قبل اجداد آسیائی  
آنها مستخر ساختند. از این جهت است که ترکها دارای پستلکات  
آسیائی و اروپائی هستند.

امپراطوری یونانی برانقیوم تا حوالی سال ۱۳۰۰ در مقابل تهاجمات  
صحراگردان آسیا مقاومت کرد. ترکمان سلجوقی که یکی از  
شعبات مغول بودند امپراطوری عرب را تصرف در آوردند  
و آئین اسلام را مستحسین کرده دارای تمدن عرب شدند. بعد  
در سال ۱۳۰۰ میلادی همسان اوقات که سلطه و اقتدار مغول  
در روسیه زوثر لرزل نهاد و پستاره ترکهای عثمانی اوج گرفت  
چون از اسپلا منول بسافت بکرو ز سمت مشرق راه پیمایند به قصبه  
نقیس شهر *Al Kischeh* میرسید. این قصبه  
کوچک بنزد کهوار ترکهای عثمانی مسیبا شد. تاریخ میگوید از  
کیت طایفه ترک که با همسایگان خود جنگ کرده و شکست یافته بودند



تقریباً شصت سوار فسر را از بقعیه فرور آمدند و از میان خود عثمان  
نامی را بریاست انتخاب کردند . مدتی را در جا گردوهی انبوه گرد عثمان  
جمع شد و دایره اقتدار او وسعت یافت تا کار بجائی رسید که  
قهرمان ترک موتس امپراطوری گردید که فتنه نهاست به اسم او  
معروف میباشد . پس قشون ترک بسمت مغرب حرکت کرده از  
بسنور عبور نمودند و اراضی مرکزی بالکان را بحدی تصرف در آوردند  
و در سال ۱۳۶۳ در نزد پایتخت خود خستند

پس از فتح بالکان دولت آنها صورت رسمیت یافت و در جزو دول  
ثابت شمار رفت . خوششده تر آنکه این گروه فهاجم آسیای که  
دارای دولت و ملت شده بودند در این موقع محبوس بودند که امپراطوری  
کوچک خود را از تهاجمات یکدسته از طوایف آسیای بکر یعنی  
مغول حفظ نمایند

### فتوحات ترک در اروپا

هرگاه امروز یک دولت آسیائی در آسیای صغیر قدم ببرد و ظهور  
گذارد تمام اروپا خطره آن را احساس کرده متفقاً بانهاده آن ضل



وی خواهند پرداخت لیکن در آن عصر که هسج و مرج در غالب نقاط  
 اروپا حکم فرما بود کسی بدین خیال نیفتاد . نتیجه این شد که در  
 ماه مه سال ۱۴۵۳ همان اوقات که پرتغالیها کوشش میکردند از  
 دور آفریقا راهی آسیا پیدا کنند زکهارا بوسید تصرف اسلامبول  
 مستقماً از آسیا با اروپا دست یافتند . و این واقعه را بتقدیری  
 اهمیت بود که بعضی از مورخین مسیحی وحشت نمودند و این عبارت  
 بیان کردند . ( قلعه سپهر حدی اروپا بدست ترک افتاد ) . در  
 تاریخ تهاجمات مغول این اولین دفعه بود که از خاک اروپا یک  
 امپراطوری بزرگ بدست آسیا میآمد . در ظرف چند سال  
 ترکها تمامت بالکان و یونان و جزیره یونان را تصرف در آوردند  
 و آثار تمدن یونان را محو کردند . چون از تاخت و تاز اراضی مجاوره  
 فراغت حاصل شد نوبت جولان در دریا رسید صحراگردان مغول  
 که مالک مستملکات وسیعه و وارث امپراطوران یونان شده بودند  
 در بحر مدیترانه کشتی رانی پرداختند . و مدتها آن دریا را حق  
 مخصوص خود میدانستند . با بجمده پس از تائیس یک امپراطوری



بزرگی که حد و دشتی آن بایران و بحر احم میرسید و سرحد شمالی آن  
بجبال ارات می پویست و از طرف مغرب ببحر ادریاتیک منتهی  
میکشت بهادران ترک مصمم شدند که با همسایگان شمالی خود دست  
و پنجه نرم سازند

امپراطوری صرب سال ۱۳۸۹ در جنگ کساوا Kassa  
در هم شکست . هنگریها سال ۱۵۲۶ مغلوب شدند و ترکها دوناوب  
تا پشت دروازه دین پیش رفتند . علت جمیع این فتوحات قشون ترک  
سیستم نظامی آنها بود که در آن عصر بهترین قشون و کاملترین نظام  
شمار میرفت . ترکها در سواری مشهور آفاق بودند و قشون سپاهگیری  
از پدران خود بارث میبردند . بهترین توپخانه آن عصر توپخانه ترک و  
کاملترین وضع آذوقه رساندن بقشون سیستم آنها بود . و در حمله جنگها  
شخص سلطان حضور بهم میرسانید . برای هر سپاهی که فاتح از جنگ  
مراجعت می نمود پاداشی معین بود و بعضی از اوقات سلطان علاوه  
بر اعطای درجه و مقام بخششهای مالی و خستران خود را بجا از نکاح  
صاحبان بزرگ در می آورد . سپاهیان ترک در جنگهای صربانی



و در قن مجاهده مهارت کامل داشتند چنانچه بعضیها از کثرت

تعجب آنها را لشکر شیطان میپنداشتند

اسامی سلاطین ترک — با پستشای سلطان محمد فاتح

کمتر پادشاهی از سلاطین آل عثمان نزدامعروف است در صورتیکه

دوره سلطنت سایر شهریاران سلسله مزبور بر از وقایع تاریخی است

و از اینرو اسامی آنها شایان توجه است

اسامی سلاطین ترک از سلطان محمد فاتح تا امروز با سال جلوس

و وفات هر یک در جدول ذیل ثبت است

سال وفات	سال جلوس	
۱۴۸۱ — ۱۴۵۱	۱۴۵۱	۱ — محمد ثانی یافاح
۱۵۱۲ — ۱۴۸۱	۱۴۸۱	۲ — بایزید ثانی پسر محمد ثانی
۱۵۲۰ — ۱۵۱۲	۱۵۱۲	۳ — سلیم اول پسر بایزید ثانی
۱۵۶۶ — ۱۵۲۰	۱۵۲۰	۴ — سلیمان اول پسر سلیم اول
۱۵۷۴ — ۱۵۶۶	۱۵۶۶	۵ — سلیم ثانی پسر سلیمان اول
۱۵۹۵ — ۱۵۷۴	۱۵۷۴	۶ — مراد ثالث پسر سلیم ثانی
۱۶۰۳ — ۱۵۹۵	۱۵۹۵	۷ — محمد ثالث پسر مراد ثالث



- ۸ - احمد اول پسر محمد ثالث سال وفات باغزل سال جلوس ۱۶۱۷ - ۱۶۰۳
- ۹ - مصطفی اول برادر احمد اول ۱۶۱۸ - ۱۶۱۷
- ۱۰ - عثمان ثانی پسر برادر مصطفی اول ۱۶۲۲ - ۱۶۱۸
- ۱۱ - مصطفی اول مجد ذابسلطنت رسید ۱۶۲۳ - ۱۶۲۲
- ۱۲ - مراد چهارم پسر احمد ۱۶۴۰ - ۱۶۲۳
- ۱۳ - ابراریم برادر مراد چهارم ۱۶۴۸ - ۱۶۴۰
- ۱۴ - محمد چهارم پسر ابراریم ۱۶۸۷ - ۱۶۴۸
- ۱۵ - سلیمان دوم برادر محمد چهارم ۱۶۹۱ - ۱۶۸۷
- ۱۶ - احمد ثانی برادر سلیمان دوم ۱۶۹۵ - ۱۶۹۱
- ۱۷ - مصطفی ثانی پسر محمد چهارم ۱۷۰۳ - ۱۶۹۵
- ۱۸ - احمد سوم برادر مصطفی ثانی ۱۷۳۰ - ۱۷۰۳
- ۱۹ - محمود اول پسر مصطفی ثانی ۱۷۵۴ - ۱۷۳۰
- ۲۰ - عثمان سوم برادر محمود اول ۱۷۵۷ - ۱۷۵۴
- ۲۱ - مصطفی سوم پسر عموی عثمان سوم ۱۷۷۳ - ۱۷۵۷
- ۲۲ - عبدالحمید اول برادر مصطفی سوم ۱۷۸۹ - ۱۷۷۳



۲۳- سلیم سوم پسر مصطفی ثالث ۱۸۰۷ — ۱۷۸۹ سال جلوس سال وفات ۱۷۸۹ خلع شد

۲۴- مصطفی چهارم پسر عبد الحمید ۱۸۰۸ — ۱۸۰۷ بقتل رسید

۲۵- محمود ثانی برادر مصطفی چهارم ۱۸۳۹ — ۱۸۰۸

۲۶- عبد الحمید پسر محمود ثانی ۱۸۶۱ — ۱۸۳۹

۲۷- عبد العزیز برادر عبد الحمید ۱۸۷۶ — ۱۸۶۱ خلع شد

۲۸- مراد پنجم پسر عبد الحمید — — ۱۸۷۶ خلع شد

۲۹- عبد الحمید ثانی برادر مراد پنجم ۱۹۰۹ — ۱۸۷۶ خلع شد

۳۰- محمد خامس برادر عبد الحمید ثانی — — ۱۹۰۹

چنانچه ملاحظه شود از زمان سلطان محمد ثانی ملقب بفتح تا بحال سی نفر از دودۀ وی بر کرسی سلطنت نشسته اند و دورۀ سلطنت ده نفر آنها عموماً بقصر و فشار اتباع خودشان خاتمه یافت . از سال ۱۲۱۰ بعد قائم مقامان سلطنت بیشتر برادر بودند و این سلسلۀ معلوم میدارد که قانون معینی نیست که جانشینان سلطنتی را معین دارد بسیاری از سلاطین آل عثمان بدست سربازان و غلامان خود گشته شده اند و با امعان نظر میتوان دید که پستارۀ اقبال این سلسلۀ زودتر است




نهاده است بی ازد و تنه ن قبل سلاطین آل عثمان و دیگر خود لشکر  
کشی نبرد آهستند و عمر خویش را در فضای مسموم دربار و حرم بعیش و  
نوشش گذرانند و اقدار و اعتبار سابق را اند دست داده  
بحالت امروز افتادند

مسیحیها در اسپه اطوری عثمانی — در حرم ابی عثمانی  
یک منده از بمبالاتی سلاطین ترک بیشتر خلعت داشته و آن  
نژاد های مختلف و مذاهب گوناگونی است که بایک قابت با عداوت  
دائم هستند ایدی در اسپه اطوری ترک زندگانی میکنند .  
همینکه بها در آن ترک آسیای صغیر و ممالک بالکان را فتح کردند  
امالی ممالک مستوحه را دارای تمدن و دین و عالم تجارت و  
صنعت یافتند چون خود ترکها مردمانی تجارت پیشه بودند و از زراعت  
ربطی نداشتند بار امانه و یونانیهای مملکت خود اجازه دادند که تجارت  
نمایند و امالی بلغار و مقدونیه را بکار زمین گذاشتند بدین طریق  
در بسیاری از ایالات غیر ترک عده مسیحیها از عده ترکها بیشتر  
و بالطبع اختلافات مذهبی موجب اشکالات بسیار در طرز حکومت گردید



از این روز نام داران ترک با خستیا رگی از این سه شق ناگزیر بودند  
یعنی یا مسیحیها را مسلمان کنند یا آنها را از میان بردارند و یا اجازت  
دهند که هر کس بذهب و کیش خود باقی باشد .

از تهرار یک معلوم میشود در ابتدا ترکها شق اولی را اختیار کردند  
یعنی با شاع اسلام پرداختند و نتیجه این شد که میونهای آئین اسلام را  
قبول کردند و در ردیف پیروان حضرت سید المرسلین آمدند چنانچه  
امروزه ثلث امالی بسینه هند  صربهای مسلمان هستند  
مدت چند قرن تقریباً سالی بچندار بچه با سم باج و خراج از  
خانواده های مسیحی بدربار سلطان ترک فرستاده میشد و از طرف  
پادشاه اشخاص مخصوص برای تربیت آنها معین بود بدین طریق  
اولاد مسیحیان در میان مسلمین پرورش یافته بمیلی کیش پدر و مادر  
خود را ترک میکردند و مسلمان متعصب میشدند بعضی در هیئت گازد  
معروف بجایزاری سپه باز و برخی سپه دار و امیر لشکر و بعضی هم  
وزیر و راتق و فاتق اموری گشتند

یکت دفعه هم دولت عثمانی خواست اندام مسیحیان را مسکلت خود



قرار دهد تاریخ گوید در حوالی سال ۱۵۲۰ از طرف سلطان سلیم  
 حکمی صادر شد که هر عیسوی که ترک مذہب خویش نگوید و آئین اسلام  
 قبول نکند بقتل خواهد رسید بعضی از یخبران تصور میکنند که نقشب  
 مسلمانی سلطان ترک را بعد و در یک چنین حکم فتاوت آمیزی باز  
 داشت و آتی باید دانست که بر عکس حکم مزبور مطابق عقیده بود که آن  
 اوقات در ممالک سیحی اروپا شیوع داشت یعنی پادشاهان را  
 حتی در تعیین کیش و آئین اتباع خود اختیار داشتند و موافق این  
 قانون کسی را در جبهه ای حکم سلطان مجال تردید یا حق چون و چرا  
 نبود اما مجتهدان در این دین نیسند نمایند شریع نبوی یعنی منفی  
 بزرگ قدم پیش نهاد و سلطان را از مخالفت این حکم با شریعت مظهر  
 آگاه ساخت سلطان سلیم رای منفی شد و متعسف صیویان گشت و  
 از آن بعد سیحیها آزادانه کلیسا ساختند و کیش معین کردند برای  
 تربیت علمای روحانی مدارس بنا نمودند طوائف مختلفه سیحی زبان و  
 عادات خود را حفظ کردند و با بچه نژاد های مختلفه اسپر اطور ی عثمانی را  
 میدان جولان خود را دادند یونانیها ارمنیه بلغاریها و صربها



والا شما همسکریها و امانی تر انسیلوانیا هر یک آزادانه با جری

مقاصد و منافع خود پرداختند ولی انگلیس پس این ثقت نژاد

و ضدیت منافع موجب خرابی اسپه اطوری عثمانی گردید

انحطاط ترکها - در پس راندن ترکها به اسپیا جمع عمایه

شرکت کردند لهستانها همسکریها رومها اطیشها

ونیشها و اسپانیولها و حتی خود پاپ بنوبت نطقه بر فضا جمین سلان

وارد آوردند بهادران ترک مردانه در مقابل هر حمله مقاومت

کردند سیل تهاجمات ترک پیوسته پیش میرفت تا در محاصره سال

۱۶۸۳ وین بنصف النهار قوت رسید پس نوز امانی وین سسکری

ترک را بتماشایان نشان میدهند وین در شرف سقوط بود که

قوای لستان در تحت ریاست جان سوبسکی

بملک شهر محصور رسید و ترکها از آن بیدار شدند و جاع غلبه نشسته

در قرن بعد نیز در شش یا هشت میدان قشون دول مسیحی اروپا

با ترکها جنگ کردند و جمیع آن جنگها با معاہداتی خاتمه یافت

که موجب پیشرفت روس و هنگری گشت در پنجاه سال بعد یونانی



و مصر و رومانی خود را از تبعیت ترک خارج کردند و یکی از اسباب  
 عدم ضعف ترکها قشون جانی را از روی بود که قوت و قدرت کامل حاصل  
 کرده مانند قشون ترک در زمان خلفای عباسی مستدرجا  
 بمیل خود سلاطین عثمانی را غزل و نصب بلکه زجر و هلاک  
 نمودند ولی بعد از آنکه قشون مزبور در سال ۱۸۲۰ قتل عام گردید  
 مصر و چهار دولت بر بری سواحل اسیه بقایز تقریباً مستقل شدند  
 و داخله مملکت هم بواسطه طغیان رعایای مسیحی مغشوش و اساس  
 دولت متزلزل و انحلال حتمی الوقوع بود در چنین وقتی دولت اروپا  
 از ترس پس آنکه مبادا اروپا پس و اطیش از ضحلال عثمانی تهادد های  
 کلی نمایند احسنه کرده جان ویرا نجات دادند از سال ۱۸۴۰  
 تا ۱۸۹۰ انگلیسها و فرانسویها رسماً بحاکمیت عثمانی پرداخته و  
 انورات ویرا سامان دادند ولی مملکت مثل سابق مدتی بواسطه  
 سلاطین بکفایت و زمانی بواسطه تسلط پادشاهی که در مرکز و حد  
 از اعجوبه های روزگار بشمار میرود در رنج و عذاب بود  
 از سال ۱۸۷۰ تا ۱۹۰۹ یعنی مدت سی و سه سال عبد الحمید



ثانی زمام مہام عثمانی را در دست داشت از جملہ شاہکارہای  
 این سلطان شیریر این بود کہ با صلاح طلبہا و کعدہ صلاح میداد  
 بدشمنان مستیارات حیاتی میبخشد و ہر کس کہ اورا نصیحت میکرد  
 بقتل میرسانید با جملہ در زمان سلطنت او ادارات ملکی از حالت  
 امروزہ ادارات ایران اندکی بہتر بود تا آنوقت نگلیس و فرانسہ  
 در عثمانی از رابر دول بیشتر نفوذ داشتند ولی چون سلطان  
 دول مزبورہ را بہ سیحانی کہ در عثمانی بودند بیشتر علاقہ مند یافت  
 متایل بالمان گردید و حالہ تقریباً دہ سال است کہ نفوذ دولت  
 مزبورہ در عثمانی استقراریافتہ است

خرابی سلطنت عثمانی — در ہمان حال کہ عثمانی روبرو بحرابی  
 قدم مینہا دیحیان بالکان فرصت بدست آورد و بتقویت خویش  
 پرداختند در سال ۱۸۷۸ بلغار بہمراہی قشون روس و رومانی  
 آزاد شد و تشکیل یک دولت مسیحی داد چند سال قبل از آزادی بلغار  
 صرب از تبعیت عثمانی خارج گشتہ بود یونان سنیہ مقداری از  
 خاک عثمانی را ضمیمہ خویش ساخت بسینہ و ہرزگوین را نیز اطیش



از عثمانی گرفت بدین طریق تا سال ۱۹۰۸ تقریباً نصف متصرفات  
 خود را از دست داده بود متعارف این احوال یک طوفان ناگهانی  
 در مملکت عثمانی حادث شد غرب جوانان ترک به راهی صاحب منصبان  
 آلبانی که محبوب سلطان بودند شورش کرده عبد الحمید را گرفتند  
 و بیاداشش اعمالش محبوب پس ساختند و حالا تقریباً شش سال است که  
 بایک حالت پریشانی در زندان روزگار میگذرانند و پس از او  
 برادرش سلطان محمد خامش را سلطان کردند در سال ۱۹۱۱  
 ایتالیا طرابلس را از عثمانی گرفت در سال ۱۹۱۲ ضرب و بلباغ  
 و یونان برای گرفتن مقدونیه و نوبی بازار که مابین ضرب و قراطع  
 واقع است متفق و متحد شدند و در ظرف چند ماه عثمانی را  
 از جمیع پستلکات اروپائی خود باستان، قطعه باریکی که انسلامبول  
 در انتهای آنست محروم ساختند و جزایر یونان را نیز از عثمانی  
 پس گرفتند

آئیه عثمانی مانند آئیه مملکت بلاریده مانیه و تاراست سلسله سلطنتی  
 ضعیف و بواسطه نژاد های مختلفی که در آن مملکت سکونت دارند



( از ترک و یونانی و آرمینی و کرد و عربانی سوریه مسوپوتیمی )  
ترتیب دادن بیک حکومت مشروطه که نمایندگان هر دسته در مجلس  
مشورت حاضر شوند خالی از اشکال نیست

بهیت دولت عثمانی مثل بهیت دولت ایران نه دارای اخلاق هستند  
و نه دارای عقل تر که افسوس در دمانی نیکو منش و خوشخو هستند  
لیکن همینکه جمعی از آنها برای حکومت کردن یا اداره نمودن کارها  
گردد آیند بر طریق فتنه مانزدائی جابرانه آسیانی چسبی نمیدانند  
در این بحران اروپا که چهارزات جنگی و سربازان متفقین از طرف شمال  
و مشرق و جنوب بر مملکت عثمانی حمله کرده اند اگر متفقین فاتح شوند روسیه  
بلا تامل سلا بمول و آبهای بحیره اسودنا بحر اژه را مالک خواهد شد و اگر  
آلمانها و اطریشها غالب گردند با دادن بعضی مستیازات آخرالاه  
راه آهینی از بودا بست بخلج فارس خواهند کشید

بلی نتیجه فساد اخلاق افسوس اود و مملکت اسلامی یعنی عثمانی و ایران  
اضمحلال عالم اسلام است و دای بر آن روزیکه سبب مدیون نفوس  
مسلمان مطیع سپید و آن حاج گردند



## خانواده ساوایی و سیاست ایتالیا

مرکز جمیع اشعه زرین رُم است و مقصد تمام مناسبتین هم رُم .  
 البته مختلفه ، شرایع ، صنایع ، ادبیات و ادیان غرب تمام  
 از نهضت های طلایی آن شبه جاری شده اند . تورات نجات  
 انجیل حیل حکمت الهی ، فلسفه طبیعی ، علم گردش افلاک ، حرکت  
 اجسام تابناک ، وحی قانون ناپلئون ، همه انگشت خود بر آ  
 رُم دراز کرده . پایتخت جمهوری توانای ایتالیا را مادر خویش  
 میدانند و در پیش خاکش تواضع و تسبیح می کنند . عالم مدینه  
 نفیس ترین عطیه ثانی را که داراست جمهوری رُم منسوب میدارد .  
 و قهرمانان میدان صنایع و ادبیات آن شبه را فضل تقدیم  
 مینهند . در هر یک از شعبات علوم و فنون بسوز اصطلاحاتی  
 که دانشمندان رُم وضع کرده اند منتهی او ان یافت میشود و بعد از اهل  
 وریشه بسیاری از مفردات البته غرب لغات رُم ولایتین است .  
 جهان کشایان بسیار از شارلمان تا ناپلیون در علمیات خویش  
 همان مسکن جهان گشائی رُم را اختیار کردند یعنی مقصود تمام



آنها این بود که مانند سپه داران یا اسپه اطواران رُم ملت خود را  
مرکز کرده و دهنده و مالک اطراف را مطیع تمدن و نظامات خویش  
سازند و از آن پس بجزائر دور دست تازند در آن نقاط باشاعه تمدن  
پردازند. چنانچه جنگ حالیته اروپا منتهی کشمکش برای تحصیل همین مرتبه

و مقام است.

ایطالیا هنوز مرکز جغرافیائی عالم مدیترانه میسب باشد و از نقاط مختلفه  
آن خطوط تجارتی بزرگ با اروپا و آسیا و آمریکا و افریقا کشیده  
لیکن چه جای انکار که سلطنت عقلانی رُم از شش درون قدیم افتاده  
و ادبیات و صنایع حالیته ایطالیا از مقام اولیه خود تنزل کرده است  
رُم قدیم هم بر عالم عقلانی و هم بر عالم مادی فسر مانده و نبود  
و در بزمیان جمع اراضی مابین سپه داران و اسکاتلند انگلستان را  
خراج گذار داشت لیکن رُم حالیته از جمیع ممالک لاتین نژاد اروپا  
فقط یک شبه جزیره ایطالیا و چند جزیره کوچک را داراست  
و حتی مؤسس دولت حالیته ایطالیا سلسله بود که در خارج آن مملکت شکل  
یافت و بعد مملکتی از اسپه اطواران منسبانه داخل ایطالیا شد.



بعد از سلطه‌های بسیار با معاندین که خیر و مندترین آنها اطریش و پاپ  
بود دولتی را تأسیس نمود که امروزه بسم دولت ایتالیا شناخته شود  
و این دولت از جمیع ممالک لاتین بزرگوار و پیا که سابقاً در تحت دایره  
حکمرانی روم بودند فقط یک شبه جزیره ایتالیا و چند جزیره کوچک را  
داراست و اگر چه جنگ حالیته وی با اطریش برای توسعه تصرفات  
و مملکت اراضی مجاوره است که آنها را اراضی آزاد نشد و میخوانند  
لیکن هنوز بر این جنبش وقوع و عظمی نمیتوان نهاد زیرا در کشمکشهای حال  
الپ که ایتالیا بدان مشغول است هم احتمال میسر و د که عظمت وی  
از پرتگاههای ضعیف فرو افتد و هم ممکن است که برق فتح و فرود را  
بر مرفیع ترین قله آن جبال برساند

### بعد از سقوط اسپه اطوری روم

بعد از سقوط اسپه اطوری غربی روم در سال ۴۷۶ بعد از میلاد ایتالیا  
میدان مبارزت قشون اجانب گردید . طوایف گوت

و ویزانتینی ، نورمان ، لبارد ، اعراب ،  
آلمانها ، فرانسویها و اسپانیولیها هر یک بنوبت خویش بدین



(۹۵)

مملکت تاختند و برای خود قطعه مستم داشتند . بپیکر اجانب آرام شدند  
نوبت بخود ایتالیا نیهارسید تا شیر بروی یکدیگر کشند . در اثنا  
این طوفانهای هولناک که هستی ایتالیا را تهدید میکرد رزانش  
یا نهضت عقلانی پرده از رخ برگشود . دانت *Dante*  
بر اوضاع آشفته و وطن خویش در کتاب دیوان کمدی

*Divina Commedia* زاری نمود . میکانیل انجلو  
*Michael Angelo* کوشش کرد که شهر محبوب  
خویش فلورانس را از چنگ یکتفر ظالم فلورانسی نجات دهد قطعات  
ایتالیا از یکدیگر تجزیه گشت . در هر شهری غاصبی فساد و انی داشت  
و مملکت ناپل و سیسیل در تحت تصرف و حکمرانی یک سلسله اسپانیایی  
در آمدند . از طرف دیگر پاپ سلطنتی برای خود تشکیل داد و اساس  
نفاق را محکم می نمود . تنها قطعه که در آن زمان از تعرضات بیگانه آسودگی  
خویش را حفظ نمود ایالت دینس بود که با ترکها جنگ کرد و قریبی مثل  
ژنر را در هم شکست .



## ( سلسله ساوای )

ایطالیای سیچکا تصور نمیکرد که قهرمان و نجات دهنده وی از آن طرف  
آلب یعنی از ایالت کوچت ساوای که پایتخت آن شامبری  
*Chambery* است بیرون آید . دو کهای ساوای متد رجاً قطعه  
پیدمانت *Piedmont* را بتصرف در آوردند و تورین  
*Turin* را پایتخت خود ساختند . در سال ۱۷۱۳  
حکمرانان ساوای جزیره سیل را گرفتند در سال بعد آن جزیره را  
با جزیره ساردینی معاوضه کردند . و از آن زمان تا یک قرن و نیم  
خود را پادشاهان ساردینی لقب دادند . متد رجاً قطعات  
شمالی ایطالیای نسیه بحیطه تصرف آنها درآمد و تا حوالی میلان آمدند  
در شمال ایطالیای جزیره عظمی مالی دارای عسوق و خون آلمانی  
میباشند و امروزه دریکی از گوشه های دوردست آلب نقطه است  
موسوم به گرسانی *Gressan* که مالیش تمام  
زبان آلمانی تلقیم مینمایند . مالی پیدمانت نژادی سخت هستند  
و در انقلابات و تهاجمات قبائل مختلفه همیشه استقلال خود را حفظ کرده اند



جدول اسامی مشرکان و ایان سپه ساوای از

زمانیکه پادشاه شدند تا امروز

۱- ویکتور اماد و پس ثانی (که در سال ۱۶۷۵ سال جلوسا سال وفات  
۱۷۲۰ پادشاه ساردینی شد ۱۷۲۰  
پادشاه سلطنت

۲- شارل امانوئل ثالث (پسر ویکتور)

اماد و پس ثانی ( ۱۷۲۰ ۱۷۲۳

۳- ویکتور اماد و پس ثالث (پسر

شارل امانوئل ( ۱۷۷۳ ۱۷۹۶

۴- شارل امانوئل رابع (پسر

ویکتور اماد و پس ثالث ( ۱۷۹۶ ۱۸۰۲

۵- ویکتور امانوئل اول (برادر

شارل امانوئل رابع ( ۱۸۰۲ ۱۸۲۰

۶- شارل فلیکس (برادر

ویکتور امانوئل ( ۱۸۲۰ ۱۸۳۱



سال و فوات	سال جلوس
۱۸۳۹	۱۸۳۱

۷۔ شارل البرٹ

۸ — ویکتور اما نوئل ثانی نخستین بادشاہ

ایطالیہ سے شارل البرت ۱۸۳۹: ۱۸۷۸

۹- ہومبرت اول پادشاہ اٹالیا

پسریکتورالانویں ثانی ۱۸۷۸ ۱۹۰۰

۱۰۱- ویکتورمانوئل ثالث پادشاه آلمانی

پیر ہو نیرت اول

1900

سلسله ساوای نینه مانند سایر سلسله های سلطنتی و دوی و پاپی ایتالی  
گرفتار گردید و باد روسیون فرانسه شد. چنانچه در قسمت تاریخ فرانسه  
کتاب نامر قوم است شورش بزرگ فرانسه پس از آنکه گریبان مملکت را  
از چنگ استبداد خلاص کرد و در صدد افتاد که سایر ملل اروپا را نیز  
از فشار استبداد و دول حاکمه نجات بخشد. از جمله ناپلیون بویارت را  
که در آن زمان هنوز مقام سرداری داشت با چیل و دوهرنه ارتشون  
بایطالیان امور کردند که اطریشیها را از آن مملکت خارج سازد و حق را  
بحق دارد. فاتح فخر انسوی مأموریت خویش را دلیرانه انجام



داده اطریشها را تسخیر و ن کرد و در شمال ایتالیا که سابقا در تصرف  
 اطریش بود یک جمهوری با اسم جمهوری سی سالیان *Repubblica*  
 تشکیل دادند و نیزه سینه تبدیل بیک جمهوری موسوم بجمهوری لیگوریان  
*Liguria* گردید. اما قطعه و غیر مستقل باطریش  
 گشت. دو سال بعد که ناپلیون اساس جمهوری را برهم زده خود را  
 امپراطور فرانسه کرد و جمهوری سیسالیان و لیگوریان را نیزه از  
 توابع فرانسه نمود. بدین معنی که در ماه مه ۱۸۰۵ میلان رفته  
 تاج آهن سلاطین مبار در برابر سر گذارد و عنوان پادشاهی ایتالیا را  
 نیز بر لقب امپراطوری فرانسه افزود. گویند در موقع ناجگذاری  
 ناپلیون چنین گفت: « من شارلمان بستم زیرا مثل او تاج فرانسه  
 و مباردی را متحد میازم بالاخره همه اطریش و فرانسه برین  
 اورثن بوناپارت *Eugène Bonaparte* را  
 از طرف خود در ایتالیا نایب السلطنه کرد و مورات *Murat*  
 شوهر خواهر خویش را پادشاه ناپل نمود



## ضدیت و کشاکش اطیش و ایتالیا

پس از خلع ناپیون بوناپارتن سلاطین اروپا یا نمایندگان آنها در  
وین جمع شده تقسیم ارث وی پرداختند ولی در این تقسیم هیچ ریاست  
از این سلسله نگرند که نقاطی را که از یک ملت و یک پادشاه هستند در  
تحت یک حکومت مستظم سازند. همچنان طور که یک کلاه و دو کوفته را  
در میان چند نفر تقسیم نمایند پادشاهان اروپا نیز ادعای مختلفه را بر این  
خودشان قسمت کردند.

از جمله بحکم ستره ارداد لنگره وین ایتالیا نیزها گرفتار فنیح ترین قسم  
بندگی و عبودیت شدند. و نیشا و مباردی را اطیش برداشت.

تو سکانی *Tuscany* مادنا *Modena* پارما  
*Parma* و لولا *Lucca* را در تحت  
حکومت شاهزادگان سپید ما بیورک و در حقیقت از توابع و مضافات  
اطیش ستره اردادند مملکت ناپل را بحد و بکمرانان بترین سپردند  
در تمام خاک ایتالیا فقط دو حکمران بومی باقی ماند یکی پاپ و دیگری  
ویکتور امانوئل پادشاه ساردینی. ببارتبه آنست که بمانور که مترنخ



گفته بود ایتالیا فقط یک لفظ جغرافیائی بود که صورت خارجی داشت  
لیکن یاد انقلاب کبیر فرانسه هنوز در خاطر ما زنده بود و اگر چه ایتالیا  
بچندین قطعه محبسه می شده و بر هر ناحیه ظالمی استیلا یافته اما با وجود این  
آتش عشق ایتالیا و خیال مقصّل کردن قطعات منفصل شده آن مملکت در سینه  
هزاران وطن پرست ایتالیائی اشتعال داشت .

در همین حال که فشار فوق العاده خاصبین دایره زندگانی را بر امانی  
ایتالیائیت گزیده بود یک انجمنی تشکیل یافت که به سران آن کار بوناری  
*Carbonari* یعنی زغال سوزان موسوم بودند .

در سال ۱۸۲۰ کار بوناریها در ناپل شورش کرده و سر دیناندپادشاه  
آنجا را محبوس و با عطا مشروطیت کردند لیکن پرنس مترینج اطریشی از بیم  
آنکه این طغیان بر اطریش اثر نماید شصت هزار قشون اعزام داشته  
انقلاب را سرکشانند و سر دیناند را از دادن مشروطیت ممانعت  
کرده او ضلع را بهمان حال سابق عودت داد .

مقارن این احوال یک روسیون دیگر در پیدمونت برپا شد . و یکتورا  
مانوئل اول از تخت و تاج استعفا داده برادر وی شارل فلیکس



سرشار Charles تحت سلطنت نشست و رعایای  
 خود را تهدید کرد که اگر دامنه شورش را توسعه دهند اطریشیان را  
 خواهد خواند بدین جهت مردم سپه خویش گرفتند و پیش دوست را برنویس  
 دشمن ترجیح دادند. اگرچه در همه دو حال خویش آنها را قسمی نبود  
 در آن اوقات زمام سیاست اطریش در دست مترنخ وزیر بود که  
 هنوز بر استخوانهای وی لغت میفرستند. این شاهزاده اترشی  
 که مستمدا درجه بجهت و جدر بل آورد تا اساس پوسیده استبداد را  
 مجدداً برپا سازد در مباردی و خویش در بارهای نظامی چندین  
 داد که مردم را در خشم استتقاق نموده و مانند کتقصری گرفتار حقوق  
 بزرگ میا خستند و یکدسته جاسوس پلیسی در اطراف برکاشت  
 تا هرگاه در پیری سودای آزادی افتد خبر دهند و او را از میان  
 بردارند و با بجهت در حالتی که انگلستان و فرانسه و انا زونی دارای یک  
 حکومت آزادانه بودند و در راه دموکراسی و حکومت ملی با قدرهای  
 مسیح می نمودند ایتالیائی را در زیر قلاوه رقیب اطریش ناله و زاری  
 میکردند. مجدداً در سال ۱۸۳۰ تا ۱۸۳۱ شورش بزرگ در مرکز



ایطالیان احداث گشت و باز هم قشون اطریش بداخله کرده شورشیان را  
از میان برداشتند. اما در این موقع وجود کفنه ایطالیانی آسایش  
خیال مترنج را متزلزل ساخت. خود مترنج کمتر میگفت چیزی که در ایطالیا  
اسباب زحمت من شده و وجود کفنه ایطالیانی لاغیر اندامی است

موسوم به ژوزف مازینی *Joseph Mazzini*  
و مترنج حق داشت زیرا ژوزف مازینی یکی از ملئون عالم منکر بود که  
باتحاد ایطالیان خدمات شایان کرد. مازینی میگفت نه تنها در ایطالیا  
بلکه در اسپانی و هنگری و آلمان و روس و عثمانی اساس  
سلطنت جابرانه برپاست از اینرو ملئون جمیع ممالک مذکور هستند  
هستند. پس بمانظور که پادشاهان اروپا با هم اتحاد مقدس عهد  
نامقدس برای ظلم کردن بسته اند ملل مختلفه هم باید یک اتحاد مقدس  
واقعی بر ضد سلاطین تشکیل داده خود را از قید رقبت آنان آزاد سازند  
( رجوع کنید بصفحه )

خلاصه نهضت های جمهوری طلبانه اروپا مجبه داوطلبان پرستان ایطالیا  
بهیجان آورد تا یک جنبش دیگری برای تحصیل استقلال و قومیت عمل



آوردند . در سال ۱۸۳۸ تا ۱۸۴۹ صفحہ ایتالیا را طوفان انقلاب  
و شورش تیره کرد . آئندہ الامپراتوری ایتالیا حکمرانان مستبد و  
باعطارد مشروطیت : اصلاحات مجبور نمودند . اما در این واکہ عداوت  
براطریش و فرانسه ہم مدخله کرده و سیون را خواہانند .  
و بدین طریق سؤین شورش ایتالیا معدوم نتیجہ گردید . علت  
مدخله فرانسویہا در امورات ایتالیا دو چیز بود . یکی آنکہ براطریش  
و سلطہ وی در ایتالیا حد میبردند و دیگر آنکہ لوی ناپلیون  
*Louis Napoleon* میخواست کاتولیکهای ایتالیا را با خود

ہمراہ سازد

و یکتور امانوئل دوم ، کنت کاوور و کریبالدی  
مقصد جمیع این نهضتہا و روسیونہا این بود کہ ایتالیا را مستقل و آزاد  
سازند لیکن عقیدہ وطن پرستان ایتالیا از طریق مستہی باین مقصود  
شد مختلف بود . جمہوریون چنین عقیدہ داشتند کہ اول باید قطعاً  
مختلفہ ایتالیا را از وجود حکمرانان جابر مصفا ساخت و پس بوسیله  
استقرار یک جمہوری بزرگی بترقی مملکت پرداخت . بعضی را



عقیده این بود که اتحاد ایتالیا فقط در تحت لوای پاپ نیز خواهد شد  
 و پس در برخی بسیجیات از این دو طریقه را مفید ندانسته میگفتند  
 قطعا پادشاهان ساردينی از عهده متصل کردن و متحد ساختن قطعات  
 مجزئی شده ایتالیا برمی آیند . و در حقیقت چنانچه تاریخ نشان  
 میدهد مقدرات ایتالیا نه در دست طرفداران پاپ و نه در دست  
 جمهورین بود بلکه در سایه مجاهدات و کتورات مانوئل پادشاه ساردينی  
 و از حسن تدبیر کاوور وزیر ~~رسمی~~ که از مادر و مایه  
 و خلقهای فوق العاده بشمار میرود و قوای پراکنده ایتالیا را جمع  
 و قطعات متلاشی آن مملکت متصل و در تحت یک حکومت مرکزی مستظم  
 گشت . کاوور وزیر نفیقت این نکته بود که ساردينی بدون کمک  
 خارجی نمیتواند خود را مرکز ساخته قطعات مجزئی شده ایتالیا را متصل  
 سازد زیرا ساردينی که عده نفوذش از پنج میلیون نمیکشد نسبت بمملکت  
 دیگر اروپا خاصه نسبت بدشمن تاریخی ایتالیا ضعیف بود . از اینرو  
 بزودی در خیال افتاد که با سنه آنکه متحد شود و بمملکت وی مقصود را  
 انجام دهد . و این قصد خود را با عبارات ذیل بمردم اعلام داشت



مقدرات آتیه ما خواهی نخواهی بسته بفرانسه میباشد و طوعاً یا کرهاً  
 باید باین مسلک تن در دهیم و در نمایش بزرگی که بزودی در صحنه  
 اروپا عرصه خض اندام خواهد نمود یار فرانسه باشیم. بزودی  
 موقع رسید. در سال ۱۸۵۴ جنگ کریمه واقع شد که در آن  
 انگلستان و فرانسه بازو بسته جنگ کردند. کا دور موقع را  
 غنیمت شمرده یک سپاه کوچکی از ساردینی فرستاد که بفرانسه کمک  
 نمایند. اگرچه مازینی و بسیاری دیگر این سیاست را مورد ملامت  
 قرار دادند لیکن کا دور بظان رفقه و سیاستی صحیح اختیار کرده  
 بود زیرا از اعزام قشون کمک فرانسه دو مقصود داشت یکی اینکه  
 ساردینی را از دول ثابته اروپائی و قابل سوق لشکر و دارائی  
 مسلک معرفی نماید دیگر آنکه روابط دوستانه باین فرانسه و انگلستان  
 و ساردینی مستقر سازد تا ایتالیا نیاید در جنگهای دیگر خود با طرفین  
 تنها نباشند. یک واقعه مختصری که جلوسنگرمای متفقین در  
 سواستاپل *Sevastapol* رخ داد معلوم میکند  
 که ساردینی با چه روح و چه حسد ارتتی بجنگ رفت. یک سرباز



ساردینی که رؤوئیش را گل گرفته و از خندق کندن و سنگر  
 ساختن خسته شده بود بصاحب منصب خویش از خستگی کار شکایت کرد  
 صاحب منصب بدو چنین جواب داد . عیبی ندارد شکایت کن  
 ایتالیای ما باید با این گل ساخته شود . چیزی نگذشت که جنگ  
 خاتمه یافت و موقع استفاده رسید در کنگره صلح که سال ۱۸۵۶  
 در پاریس منعقد شد ساردینی هم مثل سایر دول اروپا و ارامی یک  
 نماینده گردید که در حق رای با سایرین برابر بود . در خاتمه مذاکرات  
 کنگره فریبورنا پیون سوم همه اطور سنه انسه به کا و دور و عهد داد که  
 هر وقت موقع مقتضی گردد و ساردینی بخواهد قشون اطریش را از ایتالیا  
 بیرون کند سنه انسه هم سپاهی اعزام خواهد داشت تا ساردینی  
 در این اقدام کمک نماید . اگر چه همه اطور سنه انسه چنین بپای  
 داد که مقصودش مساعدت کردن ساردینی و جبران ملکی است که  
 در جنگ کریمه بپا ه سنه انسه نموده لیکن منظور حقیقی وی این بود که  
 نفوذ اطریش را از ایتالیا محو ساخته نفوذ سنه انسه را مستقر سازد .  
 و بعلاوه قرار داد که ویس و ساوای را هم در از اعزام قشون <sup>ضمیمه</sup>



فرانسه نماید . بالاخره در سال ۱۸۵۹ جنگ واقع شد و قشون  
فرانسه بقشون ساردینی ملحق شدند . در دو جنگ ماکن تا

*Magenta* و سانفرینو *Sanfrinolo*  
اطریش را از مبارز دی خارج ساختند . لیکن در این موقع رو  
تند به آمیز پر و پس و سایر ممالک آلمانی که از توسعه فرانسه وحشت  
داشتند ناپلیون سوم را مجبور ساخت که در ویلانکا  
*Villafraanca* با امپراطور فرانسا ژوزف دوم  
مذاکرات صلح سود علت دیگر صلح این بود که خود ناپلیون میل داشت  
ساردینی متدراجا بتدری قوت یابد که از ملک فرانسه مستثنی شود  
خلاصه نتیجه صلح این شد که ونیشیا در تصرف اطریش باقی ماند .  
لیکن مبارز دی را بساردینی دادند . این اولین قدمی بود که  
در راه اتصال قطعات بحرزی شده ایتالیا برداشته شد .  
در ابتدا ای جنگ اطریش و ساردینی قطعات دو ک نشین ایتالیا  
که تابع اطریش بودند و کهارا خارج ساختند تا بساردینی ملحق  
کنند . در انجمن صلح ناپلیون امپراطور اطریش وعده داد



که دو کمارا مجده ابدت حکمرانی خود مستقر دارد لیکن مشروط بانکه ایش  
 در این امتداد اخلاقی قسوتی نکند . اما خود مردم از قبول حکمرانی  
 قدیم خویش استنماع و رزیده اصرار داشتند که ضمیمه ساردینی کردند  
 آخر الامر ناپلیون تسلیم دارد و که امانی توسط رای دادن میل خویش را  
 ظاهر سازند . این بود که در مارچ سال ۱۸۴۸ دوک نشین پارما  
*Parma* و ما دنا *Modena* و توسکانی  
*Tuscany* با اتفاق خود را طالب ضمیمه شدن بساردینی  
 اعلام داشتند . واقعه مزبور دوین قدمی محبوب میبود که در راه  
 اتصال قطعات مجری شده ایتالیا گذاشته شد . بواسطه  
 ضمیمه شدن قطعه فوق الذکر تمام ایتالیا که در شمال متصرفات  
 واقع بود با پستثنای ویشیا در تملک ساردینی آمد و ۷ میلیون  
 برعهده رعایای ویکتور امانوئل منتهی شده شد

پس نوبت تصرف سیسیلی و نیپل و سایر نقاط رسید . پهلوان این  
 میدان کار بیالیدی *Garibaldi*

یکی از جمهوری طلبان معروف بود که از موفقیت نقشه های اولیه خویش



مایوس شد و نجات ایتالیا را از ساردینی انتظار داشت .  
 در ماه مه ۱۸۶۰ اگر کارibaldi با فرانسوا دو پلین حرکت کرد  
 تا جزیره سیسیلی را به فرانسوا بربونی که پادشاه سیسیلی و ناپل بود  
 کارibaldi ای قول جزیره سیسیلی پیاده شده آنجا را بدون خونریزی گرفت  
 و پس بسمت شبه جزیره ایتالیا متوجه شده به سولت ناپل را بنام  
 ویکتور امانوئل مستخر ساخت . فرانسوا نیز با مخالفت افکار عامه ناپل  
 صلاح ندانسته فرار اختیار کرد . و کارibaldi ویکتور امانوئل را  
 پادشاه ایتالیا اعلام نمود . و این سوئین قدمی بود که برای اتصال  
 ایتالیا برداشته شد .

چون قطعات مزبور به تصرف درآمد کارibaldi قصد کرد که روم را  
 از پای متوجع سازد . لیکن نظریه با حساسات امانوئل که  
 سخت ساعد با پای بود این اقدام کارibaldi ناپیون سوئم را  
 مجبور ساخت که ندانسته نموده وی را مخالفت نماید و همچنین اطیش  
 بهانه بدست آورده دخالت میکرد . بدین جهت که در کتفت خطرات  
 این مامور جوانی کارibaldi بودند انداخته نموده قشون منظمی بسمت جنوب



متوجه داشت که کاری بالدی را مانع نمایند و در ضمن ناپل را اشغال  
در نهایت تصرف کنند . بعد از این واقعه قطعه امپریا نیز داخل  
خود را ضمیمه ساردینی نمود

### تصرف ویشیا ورم

در این موقع تمامت ایتالیا با پستانای ویشیا ورم متصل و متحد  
شده بود . بزودی وقت انزاع ویشیا ورم هم رسید <sup>تفصیل</sup>  
این اجمال آنکه در جنگ ۱۸۶۶ که مابین اطریش و آلمان بود  
پیوست (صفحه) ویکتور امانوئل با پادشاه پروسیس <sup>متحد شده</sup>

بر اطریش حمل نمود و اطریش در این جنگ مغلوب شد و ایتالیا در  
انبار مساعدت به پروسیس قطعه ویشیا را پاداش یافت .

چهار سال بعد از این واقعه یعنی در سال ۱۸۷۰ مابین پروسیس  
و فرانسه جنگ شد امپراطور ناپلیون سوم تمام قشون فرانسه را  
که بحایت پای در رم اقامت داشتند بفرانسه احضار کرد .

ویکتور امانوئل فرصت را غنیمت شمرد به رم وارد شد و قشون  
پاپ را با پستانای یک چند دسته مستحفظ و شکمپی خلع سلاح کرد



لیکن بعد از بواسطه مدخله سلاطین کاتولیک پاپ و ارای بعضی  
استبازات گردید که متمیزین آنها از این قسمند .

اول مصونیت یعنی شخص پاپ مصون و محترم و در مقابل محاکم  
ایطالیایی مسئول نبوده و او را نمیتوان بجا کم احضار کرد یا توقیف نمود

دوم مصونیت عمارات و محل سکنای معمولی پاپ . موافق این  
استبازات زمامداران ایطالیایی نمیتوانند داخل بکنه فوق الذکر

شده در آنجا جسد ای حکم نمایند مگر بنحوا هیش خود پاپ .

سوم حق اقتضای سلطنتی پاپ .

چهارم حق پذیرفتن و نامور نمودن نمایندگان سیاسی .  
بدین طریق قطعات مجزئی شده و غضب گشته ایطالیای آزاد و مستقل

گشت و دولت سار دینی تبدیل بدولت ایطالیاشد

### مقاصد ایطالیای

مقاصد خارجیه را که ایطالیای در نظر دارد تا بدان برسد میتوان

بدو قسمت کرد . مقاصد ملی و مقاصد استعمراتی .

در آغاز امده نخست را که مقاصد ملی نام نهاده ایم ایطالیای مقصود



توجه خویش را بر واد و متقاعد مزبور و همان است که از مدلول لفظ  
ایردان نیزم قصد کرده اند

تفصیل این اجمال آنکه در ماوراء سپهرهای ایتالیا چند قطعه واقع است  
که سکنه بومی ایتالیائی نژاد هستند. مثل جزیره کرسیکا و قطعه  
ساوانی و آنس که متعلق بفرانسه میباشند و تسین سهند و آنس  
که متعلق به سویس است و همچنین برده مالتا که در تصرف انگلیس میباشد  
و ترانستینو و تریست که از مستملکات اطریش هستند

همچنانهای ملی آن عهد در ویسومهای متوالی که شتمه از آنها در این مقاله  
و در مقالات سابق ذکر شد ایتالیا بنهار ابدین سپه انداخت که اتحاد  
پیشینکی را مقدمه بیک اتحاد بزرگتری قرار داده جمیع قطعات  
خارج ایتالیا را که دارای نژاد ایتالیائی هستند در تحت حکمرانی  
دولت ایتالیا در آورند و چون حکومت آن قطعات را حق خود میدانستند  
و میگفتند که دولت دیگر غصباً بر آن اراضی سلطنت مینماید اراضی  
و قطعات مزبوره را ایتالیا بی حائل منتهی شد و یا ایتالیا بی نجات نیافته  
میخوانند.



دولت ایتالیا میدانست که استخلاص متصرفات ایتالیائی دولت فرانسه و سویس و انگلیس از محیط قدرتش خارج میباشد لیکن برترایست و تربیت بیک نفرد گیر میسر نیست . سابقا ایتالیا مبارزاتی ویشیار را از اطیش گرفته بود و چون تر استینو و تربیت بدون فاصله در آن سمیت سرحد ایتالیا وقوع داشت ایتالیائی گرفتن آن دو نقطه امکان میدانستند خاصه که امانی آنجا سینه تایل بودند که به ایتالیا ضمیمه کردند .

مقاصد استعمراتی — پس از تشکیل دولت ایتالیا سیاستی و می بعضی از اراضی محباده را در نظر گرفتند که مستمرات ایتالیا گردد . مهمترین نقطه که بنظر آنها شایستگی استعمار داشت و میتوانست مقصود ایتالیا را کفایت نماید ناحیه البانی و تونس بود .

در سال ۱۸۸۱ فرانسه تونس را اشغال کرد و علاوه بر این امانی کا تو ایک مذهب فرانسه هنوز میل داشتند که پاپ را در روم با در سابق باقی بمانند . ایتالیا که تا آن زمان در حیل اتحاد و تنهایی نبود چون حال را بدین منوال یافت مضررات تنهایی را تمسینه داده



باطریش و آلمان داخل اتحاد شد تا از خطر فرانسه محفوظ باشد و معلوم  
 بتواند باطریش را در دوستانه از اشغال سستیم البانی مانع گردد  
 هنوز از انعقاد اتحاد و مثلث چیزی نگذشته بود که سپاه انگلیس مصر را اشغال  
 کردند و این مسئله موجب رنجش خاطر فرانسه از انگلیس شد زیرا فرانسه  
 بر مصر دعوی داشت. و در حقیقت رشته این کدورت تا سال ۱۹۰۲  
 باقی بود. در هر حال ایتالیا موقع را مغتنم شمرده در سال ۱۸۹۰  
 با انگلستان عهدی بست که اگر چه مواد آن اشاعت نیافت لیکن بدون  
 شک در آن عهد نامه قسمه از مخصوصی گذارده بودند که هر گاه بهین  
 فرانسه و انگلیس جنگی رخ دهد ایتالیا با انگلیس کمک کرده در پاداشش  
 ایتالیا تونس را تصرف نماید. دیگری از مواد معااهده مزبوره این بود  
 که دولت انگلستان دعای ایتالیا را بر طرابلس بر سمیت شناخت چنانچه بعد  
 در جنگ ۱۹۱۱ عثمانی و ایتالیا دعای مزبوره بوقع اجرا گذارند  
 مقصود دیگر ایتالیا از عهد معااهده مزبوره با انگلستان این بود که مستعمرات  
 آفریقائی خویش را محفوظ دارد



پروگرام اتساع و انبساط ایتالیا و نسبت آن با طریش

هنگری و ممالک بالکان

چنانچه در صفحات گذشته بطور اجمال ذکر شد ایتالیا چهار قطعه  
زمین را ملح نظر خود داشته داده است .

۱- قطعه تیسره دل جنوبی *Tripoli*

۲- اراضی اطیشس هنگری که در ساحل بحره ادریاتیک واقع اند

۳- آلبانی *Albania*

۴- تیسره از شرقی

و ما وضعیات هر یک از این چهار قطعه را بطور اجمال ذکر میکنیم

تیرول جنوبی

ایالت تیرول را یک سلسله کوه بلند که موسوم به آلپ تیرول میباشد

و از طرف مشرق مغرب ممتد است بدو قسمت غیر متساوی منقسم گردیده است

قسمتی که در جنوب آن کوه است تیرول جنوبی معروف و بزرگتر از

قسمت شمالی میباشد . و از تیسره دل جنوبی به تیسره دل شمالی نمیتوان



رفت مگر از یک گردنه که موسوم به گردنه برز (Bers) است  
نظر بآنکه جبال مزبور بهترین استحکاماتی است که دست طبیعت میتواند ایجا  
نماید ایتالیا بنا بر هر چه طبیعی مملکت خود میداند و میخواهند که مناسب  
نیروی جنوبی را تا آنکه برز تصرف در آورند .

کنه قمت اعظم سیرول جنوبی از ژادوتوان هسته فقط مستها الیه جنوبی  
این ایالت که معروف به ترانستینو *Transitino* می باشد ایتالیا  
نژاد است . ولی ایتالیا بنا بر لفظ ترانستینو را بر تمامت سیرول جنوبی  
اطلاق کرده میخواهند مصلطه نمایند . عناصر توتانی سیرول جنوبی  
حلا و بر آنکه با آلمانی بودن خود افتخار دارند نسبت به سیرولک  
با وفا میباشند

یکی از نویسندگان امریکائی میگوید من سیرول جنوبی را خوب میشناسم  
و یقین دارم که عناصر توتانی آن ایالت مرک را ترجیح میدهند که  
ایتالیا بر آنها حکومت نماید

ساحل اوریاتیک اطریش منگرمی

و آن عبارت است از یک قطعه اراضی بطول چهار صد میل که مانند نوا



باریکی در استداد ادریاتیک شرقی واقع میباشد . یک رشته  
کوه بلند باین اراضی منور و بقیه اطریش منگری حاصل گشته و آن را  
صورت یک نوار باریکی داده است . از این اراضی قسمتی که از  
ایطالیان نزدیکتر میباشد ناحیه تریست است و این شهر مثل ترانستینو  
قرنهاست که با عالم یوتان مربوط بوده است .

و گری از شهرهای نزدیک ایطالیا فیوم *Fiume* است که  
با منگری ارتباط داشته و سایر نواحی اتریش را *Agus*  
و غیره نسبتاً تا این اواخر مستقل بودند . نظر بآنکه قسمت غربی شبه جزیره  
ایتریان *Adriaticum* که باین تریست و فیوم واقع میباشد و قسمت  
عمده *Dalmatia* و اغلب جزائر ساحلی در آن  
سابق متعلق بجمهوری ونیس بودند و ونیس حالاً یکی از اعضا تشکیل دهند  
ایطالیاست . ایطالیان بتمامت این قلمر ابرای خود دعوی میکنند  
و شکی نیست که تا این اواخر در تمامت ساحل شرقی ادریاتیک و  
در سوم ایطالیانی ساند و حکم نموده بود لیکن سکنه اراضی با و را بر ساحل  
از نژاد هلا و هستند و از او اسطو قرن گذشته که نژاد اسلاو بیدار شده



شروع بخش گذاردند مستر جان آثار ایتالیائی در این قطعه شروع بضعف  
 گذارد بطوریکه امروزه فقط آثار ایتالیائی فقط در بلاد مستبره ساحلی و  
 بعضی از جزایر دیده میشود پس

یکی از مسلکهای خارج ایتالیائی این است که در ادبیاتیک تفوق و سیادت  
 حاصل نماید سواحل غربی ادبیاتیک یعنی سواحل ایتالیائی بکلی عاری از  
 بندرهای عمیق هستند بطوریکه در تمام بنا در ایتالیائی امروزه یک بندر  
 یافت نمیشود که آنرا بتوان مرکز جازات و ردنوت قسار داد .  
 اما برعکس در سواحل که اطریش در تصرف روم بنا در عمیق فراوان است  
 و از این جهت سواحل شرقی ادبیاتیک همواره مملو نظر ایتالیائی بودند  
 اگر اطریش در این جنگ غالب شود بدین است که ایتالیائی بمقتضای خود  
 نخواهد رسید و هرگاه مغلوب گردد باز هم ایتالیائی بدون رقیب  
 نخواهد بود . فرض میکنیم اطریش مغلوب شود آنوقت بالطبع جمع سلاوهای  
 جنوبی که از آنجده صدها و امالی کروشیاییانند یک اتحادی را  
 خواهند داد و اراضی ساحلی ادبیاتیک را که متعلق باطریش است حتی  
 خود خواهند داشت زیرا آنرا دسلاو در آن نقاط از ایتالیائی زیادهتر



بنا بر این تخیل یک امپراطوری فاتح صرب و کروشیانی که دولتی  
مثل روسیه حامی آنست موقت ایتالیا را در ساحل شرقی  
اوریاتیک نخست تهدید خواهد کرد. بدینجهت است که ایتالیا هم وقت  
دولت بالکان را ضعیف و مضطرب خواهد ساخت.

البانی - مدتهاست که البانی مطمح نظر اطریش و ایتالیا بوده است  
قطعه البانی دارای منابع طبیعی بسیار میباشد و امالی آن بکلی بکلی  
داخلی مشغول بوده و مملکت را ضعیف و مرج و مرج نگاه داشته اند  
روی هم رفته اطریش در قسمت شمالی البانی و ایتالیا در مرکز و جنوب  
آن مملکت نفوذ خود را برقرار داشته بودند. یونانیها هم البانی را  
طالب بودند لیکن یونان در مقابل ایتالیا نمیتوانست مقاومت نماید  
باید دید که چه ایتالیا و اطریش البانی را با من خود تقسیم کردند.  
علت این است که قطعه البانی ناتنگه اترانتو *Otranto*  
که آبهای اوریاتیک را بامد تیره اند وصل مینماید ممتد است.  
در همین نقطه یعنی در ساحل تنگه مزبور بندر آولونا *Avlona*  
واقع میباشد. این بندر مانع از این بود که البانی تقسیم شود



زیرا هر کس مالک آن بشود بر تنگد ابر او تسلط یافته با نتیجه در ادیرا  
 استیلا و سیادت حاصل مینماید و اطرش و ایتالیا بچیک راضی  
 نبودند که بند و مرز بر قسمت آن دیگری شود .

یکی از مدعیان المانی دولت صرب است . در جنگ ۱۹۱۲ با لگان  
 قسمت بیشتر البانی تصرف وی در آمد و چون میخواست آن را تحلیه نماید  
 نزدیک بود جنگ بین ملی امروزی و همان اوقات واقع شود .  
 و البته هرگاه صرب مجدداً بحال اول خودت نماید هنوز البانی  
 مطلع نظر خود خواهد داشت

### لوانت یا مدیترانه شرقی

ایتالیا خود را دارث وینس و ژنیه قدیم میدانده و خواهی شنید را در  
 مدیترانه شرقی با نفوذ میخواهد چنانچه از جنگ ۱۹۱۱ — ۱۹۱۲  
 که با عثمانی کرد تا بحال علاقه بزرگی ب حصول این مقصود نشان داده  
 و بواسطه اشغال جزیره رودز Rhodes

و سلسله جزیره اتری که موسوم بحینه اترداد کانیز Dodekanese  
 هستند مقام خود را در بحره اثره تثبیت کرده است .



قطعه جنوب غربی اسپای صغیر را که مجاور حصار اترمز بود واقع میباشد  
 ایتالیاییها منطفه نفوذ خود دستار داده و در دستبرد آنه شرقی مرکز  
 تجارتی خویش ساخته اند. در ایام قبل از جنگ هم انگلستان و  
 هم فرانسه آنرا اظهار نگرانی کرده کوشش داشتند که ایتالیای را از حصار  
 اثره خارج سازند. لیکن بعد از ظهور جنگ بین الملی و دخول عثمانی  
 در زمره متخاصمین بطوریتین متفقین و عاوی ایتالیای را بر بعضی از قطعات  
 اسپای صغیر برسمیت پذیرفته اند  
 این است مختصری از مقاصد ایتالیای لکن موفقیت و عدم موفقیت  
 آن را فقط زمان معین خواهد کرد



فرانسه از زمان معااهده وستفالی در سال ۱۶۴۸

تا قرن بیستم میلادی

دوره اسپیداد : مقدمه انقلابات و مکرری

۱۷۸۹ — ۱۶۴۸

حق الوهیت پادشاهان — در مانه هفدهم و هیجدهم میلادی  
 راجع بحدود و حقوق سلطنت پادشاهان عقیده در اروپا حکم فرمود  
 که اثرات بزرگ بر پیش آمدنای تاریخی آن عصر داشت . این عقیده  
 عبارت است از حق الوهیت پادشاهان .  
 کسانی که دارای این عقیده بودند میگفتند بزرگترین خانواده  
 بزرگی است که ریاست آن از طرف خدای متعال بپادشاه تفویض  
 شده از اینرو وظیفه مردم آنست که فرمان پادشاه را مثل فرمان  
 یزدان اطاعت کنند . اگر پادشاه نادان یا ظالم باشد باز هم مردم  
 ناگزیر اند که تسلیم او امر دینی باشند و چون و چرا نکنند زیرا او فقط  
 مسئول خداوند است و پس



اما شهریاران آن دور در بواسطه بطلان قدرت و اختیارات مطلقه کمتر  
 بر رعیت پروری میپرداختند و چون وقت را بطبع یافتند دست بیدار  
 بر عرض و ناموس و اموال رعیت دراز کردند و برای گذراندن وقت  
 و مشغول ساختن خویش بجنگ میرفتند چنانچه گهشهر جنگهای خونین مانده  
 ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰  
 استعمال همین اختیارات و اقتدارات موجب زوال آنها گشت و  
 عقیده که مردم در الوهیت پادشاهان داشتند محو و نابود گشت .  
 نوی چهاردهم شهریار فرانسه نمونه آن پادشاهانی است که برای  
 خود حق الوهیت دعوی میکرد وند .

کلمات ذیل که از دلمان بی خارج شده بخوبی این پادشاه را معرفی  
 میکند . پادشاهان چند اوندان مطلق هستند و بر اموال رعایا  
 تسلط تام دارند . رعیت حق ندارد که برضد اراده پادشاه و اولاد  
 او از خویش قیام نماید و لو آنکه پادشاه ظالم و شریر باشد . پادشاهان  
 برگزیده شده گان پروردگارند و خدای متعال را اراده چنان است  
 که برگزیده شده گانش کمتر و محترم شمرده شوند . در جای دیگر همین معنی را



باین عبارت مختصر گفته است

*Qu'est-ce que moi.*

که معنی آن چنین است ( دولت یعنی من ) وضع ظاهر می این  
پادشاه بی با ائبت و شکوه بود و تجملات در باروی در تمام مغرب نظر  
داشت . در و ز سائینه قهری عظیم بنا نهاد و در نزدیکی آن قصر  
شهری آباد نمود تا در باربان و مقربان درگاه سلطنت در آنجا زندگانی  
کنند . با وجود آنکه هر آن در بهمان و سپاهی عظمی بی مزد این قصر  
بودند مخارج آن متجاوز از صد میلیون دلار شد . اثاثه قصر نیز گرانها  
و نفیس بود . و سائینه متجاوز از یک مائ محل سکونت پادشاهان  
فرانس گردید . شکوه و جلال در بار رجال و امارا برکش  
مملکت را بسمت پادشاه کشید . امرائی که تا آن زمان در قلعه های مستحکم  
زندگانی میکردند و پیوسته برای خارج شدن از دایره اطاعت پادشاه  
و دولت تدبیری اندیشیدند استحکامات خود را ترک گفته در  
وعشرت در بار شرکت جستند (۱)

(۱) چنانچه مجمل اشارت شد در بار نوی چهاردهم از باشکوه ترین دربارهای  
بقیه در صوفیه



سکونت و سیاست لوی چهاردهم — در سال ۱۶۴۳  
 که لوی سیزدهم درگذشت هنوز جنگهای مذهبی در آلمان دوام داشت  
 و مملکت فرانسه که از حسن کفایت کار دینال ریشو صدر اعظم لوی  
 سیزدهم دارای مقام و رتبه عالی شده بود به سپردن وی که طفلی بخانه  
 بود انتقال یافت . تا زمانی که لوی بحد رشد نرسید و بود مادرش  
 که از شاهزاده خانهای اطرش بود زمام مهام سلطنت را در دست  
 گرفت و از طرف خویش امورات مملکتی را بکار دینال مازارین  
 ایتالیائی سپرد و او رویه ریشو صدر اعظم لوی سیزدهم را  
 تعقیب کرده در مملکت داری کفایتی عظیم بخرج داد و بعد از هجده  
 سال صدارت در سال ۱۶۶۱ درگذشت . قبل از فوت

(نمونه قبل) عالم بشمار میرفت . قصر محبوب این شهر یار ارجند مجمع فضلا و ادباً  
 بود لیکن تمامت دربار آن و خانواده سلطنتی که عده آنها را متجاوز از پانزده هزار  
 گفته اند عسری به تن پروری و لهو و لعب میگذرانند . و باج و خراج  
 مملکت را صرف آسایش خویش مینهند . یکی از عناصه این فایله بزرگ  
 امرار و اشراف دوره ملوک الطوائف سابق بودند که فوت و جوانمردی قدیم  
 ترک گفته و طیفه خوار پادشاه و اسباب زینت دربار شده بودند بقیه در ضمیمه



کار دینال مزبور خانوادہ سلطنتی اطیش که در اروپا رقیب خانوادہ  
 سلطنتی فرانسه بودند ضعیف شده پادشاهان فرانسه بالتبعية در اروپا  
 مقام سپه‌وری را حاصل کردند. با تجمعه پس از فوت کار دینال  
 مازارین نوی چهاردهم که در آن زمان بیت و سه ساله بود رؤسای  
 ادارات دولتی را اجتناب کرده با آنها سفارش کرد که همیشه چون  
 الوجوه در امورات ملکی دخالت نمایند و بدون اجازه او حستی  
 پاسپورتها را مضامینند و از آن پس متجاوز از پنجاه سال لوی  
 شخصاً حتی در جزئیات امور مملکت رسیدگی کرد. و اگر چه اشخاص  
 کافی زیاد گردا و بودند و او را در امورات راهبرستانی میکردند  
 لیکن لوی هیچگاه آنها را در کاری دخالت نمیداد.

تتمه منقول - چنانچه باسانی میتوان درک کرد حیات درباریان این دور که  
 بشهرم آگین تری طسری میگذشت لیکن فساد حشلاق را با پس طلالی  
 پوشانده و اعمال قبیحه را با ظاهری نیکو و بدیع جلوه گر میآختند.  
 اما با وجود این شش در رونق دربار این شهریار در تمام دربارهای اروپا منقلب  
 گشت. جمیع پادشاهان کوشش میکردند که دربار خود را نظیر دربار لوی  
 سازند. فساد مرکز حادثات در رسوم بد شد. و لبران اروپا فرانسویان  
 بقیه در منقول



در عرض مدتی که لوی چهاردهم خود شش شخصاً متکفل امور سلطنتی بود  
چهار جنگ بزرگ کرد

۱- جنگ برای تصرف آن قسمت اراضی نذرند که متعلق به

اسپانی بود (از ۱۶۶۷ تا ۱۶۶۸)

۲- جنگ با آن قسمت نذرند یا هولند که پروتستانی بودند

از سال ۱۶۶۲ تا ۱۶۶۸

۳- جنگ پلاتینات که آنرا جنگ ضد اتحاد اکسبورک

نیز میخوانند از ۱۶۸۸ تا ۱۶۹۷

۴- جنگ راجع بنیادشاهی اسپانی از ۱۷۰۱

تا ۱۷۱۴

تفصیل بربیک از این جنگها که ناشی از میل لوی به توسعه و انبساط

تقوینش - شکیک را تقلید میکردند . در همان عصر زبان فرانسه از زبان

درباری عالم متدین گردید .

آن وقت مورخ آلمانی میگوید اگر از من پرسند رژیم قدیم را چه کس منهدم و نابود

ساخت جواب خواهیم داد لوی چهاردهم . لوی چهاردهم البته در صفحه



فرانسه بود و بلا ذکر میشود

## جنگ برای تصرف ندرلند اسپانی

زوجہ لوی دختر فیلیپ چهارم پادشاه اسپانی بود. ایا صریحا قول داده بود که اگر فیلیپ قبل از او درگذشت این سپند را و سیدہ دعوی تخت و تاج اسپانی متعذرند.

لیکن چون فیلیپ پادشاه اسپانی درگذشت لوی یک بیانیه اشاعت داده دعوی کرد که ندرلند اسپانی حق زوجہ وی میباشد و لشکری سان دیده بدان قطعه تاخت و یک عده از ششهای سرحدی را گرفته فرانش کونتہ *Comte de Flandre* را نیز متصرف شد. این فتوحات اسباب وحشت اروپا گردیده بلمسند و انگلیس و سوئد یک اتحاد مثلثی تشکیل دادند و فرانسه را مجبور کردند

بواسطه سور اسپتیمال قوای نامحدود خویش سلطنت مستبدہ را بی اعتبار کرد جنگهای متوالی و تبهیرات درباری وی فرانسه را سخت در هم شکست. لوی عقیده این بود که تمام ملت فرانسه برای راحت شخص او خلق شده اند. فلذاک و بختی که از این عقیده منعکس گشت افکار ملت فرانسه را برای روسیون بزرگ حاضر کرد



با اسپانی صلح نماید . پادشاه اسپانی شهرهای ندرلند را که هم سرحد  
با فرانسه بود به لوی واکدار کرد مشروط بآنکه لوی فرانسه کونته رار و دنیا  
و جنگ با صلح اکس لا شاپل در سال ۱۶۴۸ خاتمه یافت .

باعث عقد این اتحاد برضه لوی هلند بود و بعد ملاحظه خواهد شد  
که تقسیمات جمع اتحاد مالی که برضه لوی چهاردهم بسته شد تحریک و  
ترغیب جمهوری هلند بوده است .

دوین جنگ پادشاه فرانسه با جمهوری هلند بود . این اقدام  
مجاورکارانه لوی چند علت داشت . یکی آنکه مدتها قبل از  
جنگ سابق موجب خشم و غضب او شده بود . دیگر آنکه مالی این مملکت  
طرفدار آزادی و استقلال و دارای آئین پرستانی بودند .  
و لوی با این همه مخالفت تمام داشت . قبل از جنگ لوی شارل  
پادشاه انگلستان را با خود همراه کرد و اول دوکن نشین لوران را  
گرفت پس با صد هزار قشون قطعات جنوبی هلند را تصرف در آورد  
جمهوری کوچک هلند از این مسئله سخت متوحش شده و پیام کمی از امرار انرا  
دعوت کرد که از شهر بارفرا انبه جلو گیری نماید . و او سدهای دریای



گشوده راه پیشرفت را بر قشون شاهانه مدد نمود و در ضمن اسپانی و  
اطریش و براندن بورگ را با همند همراهِ ساخت . در این بین نیکلستان  
با همند صلح کرد و لوی را تنها گذاشت . بالاخره بعد از شش سال جنگ  
در بروجس در آمدند و درین در بحر مانس و در مدیترانه و سواحل  
امریکا جنگ با صلح نیم و کین سهصد هجده سال خاتمه یافت  
و قرار شد که تمامت بنده محفوظ باشد لیکن شاهانش کونته و چند شهر و قلعه  
در ندرلند اسپانی که در ابستدای جنگ لوی گرفته بود همچنان که  
تصرف وی باقی ماند . این جنگ موجب مزید اعتبار لوی گردید .  
و از آن بعد او را اگر اند مونارک یا شهریار اعظم میخواندند .  
بعد از این جنگ تا ده سال محاربات رسی بوقوع نمیوست . در عرض  
این مدت لوی اوقات خویش را مصروف تسخیر اراضی و قطعاتی نمود که  
در آمدند و درین واقع و مابین شاهانه و امپراطوری ژرمان متنازع  
فیه بود یکی از مهمترین نقطه که در حدود مغرب و متصرف لوی در آمد شهر آزاد  
استرازبورگ و چند قطعه دیگر در ساحل سیار و درین بود . استراز  
بورگ بواسطه استحکامات مستینه برای لوی اهمیت بسیار داشت .

در این



در این موقع شهریار اعظم فسرانه نصف النهار قوت و قدرت رسیده  
 و از باده فتوحات مست شده بود لیکن از این بعد ستاره اقبالش را  
 لکه های تیره پوشانید . از ابتدای سلطنت تا آن سال نوی اقدام  
 به کاری مینمود جز مزید شوکت و اعتبار نتیجه نمیرد لیکن از آن زمان  
 دیگر تمام اقدامات نتیجه معکوس میبخشید .

در سال ۱۵۹۸ ماری چهارم پروتستانیهای سیه روز فرانس را  
 آزاد و از زجر و هلاکت نجات داده بود . فرمان آزادی پروتستانیها  
 مشهور نان تیس *Nantes* نام داشت . در صدر منشور  
 این کلمات مرقوم بود ( اگر خدا می متعال را پسندیده نیامده که  
 ذات مقدسش را تمام رعایای مابیک شکل و بیک آئین پرستش نمایند  
 خوب است اقلایمگی ما نام مقدس او را بایک مقصود پرستش کنیم ...  
 شما رعایای من بدرگاه خداوند دعا کنید تا مردم را بفهماند که  
 اساس این اتحاد و آرایش فقط در این است که خدا می متعال را با اشکال  
 مختلف ولی بایک نیت پرستش نمایند و این مسند موجب ازدیاد رونق  
 و اعتبار ملک و ملت خواهد شد )



نومی چهاردهم این حکم را در سال ۱۶۸۵ خنچ نمود و منتهی بود که تمام  
 کلیای مای پروتستانی را بیدند و بر پروتستانی یا (هوکانات) را که  
 طریقه کاتولیکی قبول نمیکرد بخت ترین عقوبتها گرفتار سازند . این  
 اقدام ظالمانه چنین نتیجه بخشد که تقریباً سیصد هزار نفر از بهترین  
 پیشه واران و نیکوترین اهل حرف و صنایع فرانسه ترک دارودیا  
 گشتند و وطن عزیز خویش را که بعداً همه آزادی طلبان بودند و داعی گرد  
 تا بتوانند با وجدان پاک خدای را عبادت نمایند . این هجرت  
 مستلزم اثرات هولناک بود . بزودی کارخانجات بزرگ فرانسه  
 خوابید . چند قسم از صنایع مشهور آن مملکت از میان رفت . لیکن  
 برعکس انگلستان دهنند و براند نورک از مهارت و استادی و سرانجام  
 مهاجرین استفاده های بزرگ نمودند . از این مهاجرین قسمی هم دنیا  
 جدید رفتند و یکی از عوامل همه آبادی آنجا شدند . اثرات غیر  
 مستقیم این عمل نیز چون اثرات مستقیم هولناک بود . و بلیام سوم  
 که از دیر زمانی منتظر فرصت بود تا لطمه را که نومی برپا کند وارد آورد  
 انتقام کشد موقع را غنیمت شمرده و دول پروتستانی را با خود متحد ساخت



و در سال ۱۶۸۸ اتحاد موسوم به *کسبرک* *Augsbuch* را  
تکلیف داد. رویه طمع کارانه لوی و تنخیر استرا از فورک و دعوی بر  
پالاتینات و غیره سابقا اسباب بیم و ترس دول اروپا شده  
بیشتر آنها را باعث شد که عهد و میثاق خود را محکم نمایند.

لوی بر پالاتینات تاخیر کرده چون نمیتوانست آن قطعه را نگاهدارد  
بشکریانش حکم کرد که تخریب آن قطعه بپسند دارند. بلاد تاریخی

هیدلبرگ *Heidelberg* و اسپایرز

*Speyer* و در فرنس *Kornus* را با خاک یکسان کردند

این کارها موجب ازدیاد دشت دول و ملل اروپا شده این ترتیب  
اتحاد مضبوطی بر ضد لوی تشکیل یافت. در سال ۱۶۸۹ انگلستان

دهند و سوند و اسپانی و سادای و اسپر اطور و چند نفر از

شاهستانها و گان آلمانی بر ضد لوی متحد شدند. مدت ده سال

اروپا یک میدان بزرگی بود. آخر الامر هر دو طرف خسته و زبون

شده در سال ۱۶۹۷ جنگ را با صلح ریسویک *Ryswick*

خاتمه دادند. این جنگ تغییرات زیاد بنقشه اروپا داد فقط لوی



چهاردهم ویلیام از انژلما در بزرگ هند را که بدعوت امالی  
 انگلستان پادشاهی آن مملکت را قبول کرده بود برسمیت پادشاه  
 انگلستان شناخت . و هر چه را که از امپراطوری ژرمان گرفته  
 بود باستانی الزاس را نمود توران را محبته دانه و دوک آنجا  
 مسترد داشت لیکن قطعه غربی سن دومینگو *San Doming*  
 و قطعه لاندام *Landam* و سارلویز

*Sarrelouis* را برای خود نگا داشت  
 جنگ برای تخت و تاج اسپانیول — از سال ۱۷۰۱

تا ۱۷۱۴

شارل دوم پادشاه اسپانیای اولاد داشت نه برادر بدین جهت اول  
 اروپا از دیر زمانی مشغول مذاکره بودند که پس از فوت وی مملکت  
 اسپانی و مستملکات وسیع وی چه خواهد شد . بیم و وحشت اروپا  
 بپا نمود . زیرا نوی چهاردهم خواهر بزرگتر و امپراطور لئوپولد  
 اول امپراطور اتریش خواهر کوچکتر شارل دوم در نکاح داشتند  
 و این دو شهریار سیه و مند مدتها در فکر بودند که مستملکات شارل



مابین خود تقسیم نمایند . شارل در سال ۱۷۰۰ وفات کرد و معلوم شد  
 که دستنامه نوشته و تحت و تاج خود را فیلیپ که دوک انژو و نواده  
 کوچک لوی بود منتقل ساخته اما بشرط آنکه پادشاهی فرانسه و پانی  
 هرگز یک نفر منتقل نگردد . فیلیپ پادشاهی اسپانی را قبول کرد  
 و خود را فیلیپ پنجم لقب داد و نوتس سلسله بوربون اسپانی شد .  
 لوی چهاردهم از این سلسله تحت سرور و شادمان گردید و بی اختیار  
 فریاد زده گفت دیگر مابین فرانسه و اسپانی جبال پرنه حایل نیست  
 فرانسه اسپانی است و اسپانی فرانسه . بدین ترتیب جمیع قطعات  
 جنوبی غربی اروپا که از هند تا سیل امتداد بود و یک قسمت بزرگی از امریکا  
 شمالی و جنوبی در تحت حکمرانی سلسله بوربون درآمد . بعبارت دیگری  
 یک امپراطوری بزرگی نظیر همه امپراطوری شارل پنجم تشکیل یافت .  
 بالطبع لئوپولد اول امپراطور مابینورک که یکی از ارث شارل  
 دوم محروم شده بود و ویلیام ارانژ که پادشاهی انگلستان را داشت  
 هیچگاه آرام نمی نشستند که فرانسه بلا مانع دارای یک چنین نفوذ و  
 وسعتی شود . از اینرو مجبوره با تحریک ویلیام ارانژ دشمنان دیرینه



لویی یعنی نخلستان و بلند و اطیش و بعضی از دُول کوچک متحد شده  
 با لویی جنگ کردند بدین مقصود که ارشید و ک شارل و دین سپه  
 امپراطور لئوپولد اول را پادشاه اسپانی کنند . و پیام پادشاه  
 نخلستان قبل از شروع جنگ فوت کرد لیکن مالبورو

Marlbrough سردار بزرگ انگلیس و اوژن  
 Eugene فرمانده طبرشی داخل جنگ شدند . اوژن  
 در میدان لوزارا Luzzara و یک قشون دیگری در فرای  
 لین کن Friedlingen و در هوشستدت

Hochstedt شرکت یافت . اما مال بورو در بلند  
 و ارشید و ک شارل در پرتغال پیاده شده از این بعد متفقین  
 فتوحات پی در پی کردند . مقارن این احوال واقعیه رخ داد که  
 عمر طولانی جنگ را کوتاه کرد . اتحاد دُول اروپا برای این بود که  
 فیلیپ را از پادشاهی اسپانی خلع نمایند و ارشید و ک شارل را  
 بجای او بنشانند . لیکن برادر بزرگ ارشید و ک فوت کرد و امپراطور  
 اطیش در سال ۱۷۱۱ انصبب او شد . این مسئله اتحاد دُول ضد



فراتر از حدیقه بخت زیرا اگر اسپانی و ناپل هم به اسپه اطوری  
 اطیش ضمیمه می شد و از ژنرال و پائی بیش از پیش متزلزل میگشت . بعد از  
 شکستائی که منبرانه یافته و مرد تیکه به از دستور آمده بود و کله منبر  
 نومی چهاردهم را فدری خم کرده بود عاقبت بعد از مذاکرات متصل بواسطه  
 صلح او ترکت در سال ۱۷۱۳ اجنت بصر اسپانی خاتمه یافت .  
 معاهده او ترکت از عهد نامه های سابق نقشه اروپا را بیشتر تغییر داد . تمام  
 تنصیمین دست بغارت اسپانی گشودند . تحت و نای اسپانی در تصرف  
 فیلیپ پنجم باقی ماند لیکن بهمان شطر که پادشاهی اسپانی و فرانسه هرگز بکلی  
 منتقل نگردید . ندرلند اسپانی و ناپل و میلان سم اطیش گشت . بعضی  
 از اماکن پستیکه که در سرحد بند بود بآن ملک منتقل شد . جزیره مینورکا  
*Mimosa* و کوه و قلعه جیل الطارق در دنیای قدیم  
 دنوا اسکوشیا و یونان و نواحی واقع در ساحل خلیج بودرس در  
 دنیای جدید هم گنجانیده گردید .  
 در این موقع لازم است خاطر نشان کرد که در عصر نومی چهاردهم علم حقوق  
 بین الملل ترقی کرد . جنگهای متوالیه و عهد نامه های صلح و اتحاد و استقلالها



معلوم داشتند که برای تعیین جنگجویی زوابط دول مستقر در وقت جنگ  
و در وقت صلح باید قوانین مخصوصی وضع گردد . مثلا تعیین حقوق سفرا  
و سفایر بطریق و جنگجویی سلوک و رفتار نسبت با سراسر ای جنگی نهایت اهمیت را  
داشت . اولین دستور منظمی که در ضمن علم حقوق بین الملل مدون گشت  
در سال ۱۶۲۵ بود که وقایع سکهین و حوادث هوناک جنگهای سی ساله مجمع  
افکار را بدین خیال متوجه داشته بود که برای حل منازعات بین المللی و مسلطه

غیر از جنگ اتخاذ نمایند .

نویسنده کتاب فزبورگر ویتوس *Grotius* نام داشت

در تفسیر کتاب وی که نامش جنگ و صلح بود پوند ورفند *Pufendorf*

در عصر لوی چهاردهم کتابی نوشت موسوم بقانون طبیعت

و قانون مل . اگرچه قوانین بین المللی نتوانست است جنگ را خاتمه دهد

لیکن با وجود این بسیاری از مشکلات را که شاید منجر بحجکهای هوناک بشد

بر طرف کرده است . با وجود این گاهی که دستور قفقہ سلاح کموشس بر

سلطنت طولانی پرا از قبایل و از بار لوی چهاردهم پایان رسید .

دست تباری و مرگ طبعه مهب خود را بر روی خانواده سلطنتی نیز فرود آورد



پسرونه لوی راهبسم طعمه خود ساخت و قطعه بیره دی را باقی گذارد .

تاجانشین پادشاه آفتاب گردو . از غره سپتامبر سال ۱۷۱۵

شهربار بزرگ آخرین نفس خود را کشید و یکت مملکتی را که بارش رض

و فلاکت شکنیش ساخته بود برای کودک پنج ساله باقی گذارد که همان

لوی پانزدهم باشد . در عرض هشت سال اول که این پادشاه بحد

رشد رسیده بود و دوک اورلین زمام مهام مملکت را در دست گرفت

و او مردی فاسد الاخلاق و شریر بود . در زمان نیابت سلطنت

وی فساد نه پیش خراب گشت

در سال ۱۷۲۲ پادشاه بحد رشد و بلوغ رسید خود متکفل امور گردید

لیکن بجای آنکه شریاری با عزم و عزیم و دلادوری با همت و غیرت و

مالکی با شجاعت و شهامت زمام مهام را در دست گرفته خرابیهای

گذشته را در مرت نماید و سرعه دولت با اسم بک سوری بمیز دست

عنصری ضعیف عقل بیرون آمده بود که بواسطه معاشرت با زنهای

تسلیم بودن مقابل رای مستهسا از قبیل مادام دو پوپا دور

Madame de Pompadour مشهور مملکت



فرانسه را که بسنوز ظاهری شمع و براق داشت بکلی غبار آلود کرد .  
 حب و بغض محبت و عداوت این زن مذت نوزده سال در حل مصلحتین  
 مسائل ملی از صلح و جنگ یکی از عوامل بزرگ بشمار میرفت .  
 و بزرگترین مناصب لشکری و کشوری را او معین میکرد .  
 گویند شهریار تن پرور و محبوبه وی را هر زمان که از و خاست بجا  
 متذکر می ساختند جواب میدادند بعد از ما دنیا را بیل برود .  
 لویی پانزدهم در سال ۱۷۷۳ نفس واپسین را کشید و نواده وی لویی  
 شانزدهم که در آن زمان فقط بیست سال از عمرش گذشته بود  
 تحت تزلزل و پریشان را اشغال کرد . در موقع جلوس این پادشاه  
 قرضه ملی فرانسه تقریباً پانصد میلیون دلار بود و هر سال ده میلیون دلار  
 زیاد میشد . مملکت با قدهای سریع بسمت و شکستگی حرکت میکرد .  
 پادشاه تورگات *Turgot* و نیکر *Necker*  
 و کالون *Calonne* را که به نفع از تخصیص فن مالیه و اقتصا  
 بودند دعوت کرد تا حننه از مملکت را اصلاح نمایند . لیکن اصلاحات  
 اولی بواسطه دخله و مانعت ارشید و پس ماری ان توانست اطریشی



# Archduchess Marie Antoinette

دختر امپراطریش ماریا طرسا که زوجه لویی شانزدهم بود و اقامت  
دومی بواسطه ملک فرانسه با امریکا در جنگ با انگلستان که فرضه مملکت را  
زیاد کرد و بواسطه مخالفت درباریان و عملیات سومی بواسطه ضدیت  
و طغیان خواران ملوب نتیجه گردید

## علل روسیون یا شورش فرانسه

لفظ شورش فرانسه یکلو تین و صد تا نفوسی که طعمه آن شدند . خراب  
کردن باسئیل و تنه یا جمعیت پاریس که سر بزرگان مملکت را بریده و  
بر چوبها نصب کرده در خیابانها دور میگردانند و سرود مارسیز  
میخوانند بنظر ما محترم سازد . همه کس از وقایع یونان شورش فرانسه  
چیزی خوانده یا شنیده است . اثرات وقایع خونین این انقلاب  
بر افکار بتدریج عمیق است که بعضی اوقات مقصود روح روسیونرا  
فراموش کرده تصور میکنیم شورش فرانسه همان حوادث یونانی است  
که مابین سال ۱۷۸۹ و ۱۷۹۹ بوقوع پیوست .

لیکن باید دانست که شورش فرانسه یک جنبش اصلاح کارانه بود که قوام



و عادات طاقت فرسا و مفاسدی را که تمام ملت از آن بجان بسته و  
مول بودند خاتمه داد . همچنین یک نفر منبر انوی در قسطنطنیه  
چشم خود را می‌گشود و در اوضاع و احوال و خیر و شر و فساد و  
تکلیفات موجوده را فاسد و خراب و مخالف عقل و انسانیت می‌بیند .

ظلم و اسراف پادشاهان بوربون و درباریان غیر قابل تحمل شده بود .  
جان و مال تمام ملت در ید قدرت پادشاه بود که مطابق اراده یک پادشاه  
نفر درباری یا چند نفر مترس خود کار می‌کرد . طبقات اعظم و اشرف  
مملکت که املاک بیشتر متعلق بآنها بود هیچ لایات نمیدادند و از ایراد بارگرا  
تا دیه باج و خراج گردن و تا قین فتنه افتاده بود و با وجود این پیش  
از نصف لایاتی که غیر و عطف جمع میشد بخزانة دولت عاید نمیکردند و آن هم  
بصرف درباری میرسید که از ششم الین ترین دربارهای سلطانین  
جابر و مشرق زمین بدتر بود .

عده اعظم و اشرف مملکت از بیت‌العیسی هندو ارخانواده بودند و اگر چه  
پنج یک تمام املاک هندو متعلق بآنها داشت لیکن هیچ لایات نمیدادند .  
فاسد تر از این طیفه کشیشها و روحانیین بودند که با وجود املاک هندو و آن



هیچ مالیات نمیدادند و بعد از دست جور و تعدی با موال مردم دراز  
 میکردند . پانین ترازان دسته طبقه سوم بود که سوای بزرگان و  
 روحانیون سایرین در دایره آن بشمار میرفتند . اکثریت این طبقه را  
 دماقین و زارعین تشکیل میدادند و بدترین طسری روزگار میگذاشتند  
 بارگران مالیات بدوش آنها افتاده بود . این طبقه سوم هیچ قسم  
 امتیازاتی نداشتند و فقط اسیر اراده و طبیعت بالا تر بودند .  
 یکی از علل بزرگ روسیون فرانسه طغیان همین طبقه بر ضد اعظم  
 روحانیون بود . دیگر از علل مهم شورش فرانسه را باید ادبیات انقلابی  
 آن عصر دانست . کترکی است که نام ولتر و روسو را شنیده و بعضی  
 از نوشتهجات آنها را خوانده باشد . ولتر با قلم توانای خویش فساد  
 اخلاق طبقات ثلاثه فرانسه را محسوس کرده پادشاه و درباریان را  
 برای ظلم و سیداد . کلیسا و روحانیون را برای خود پرستی و فساد  
 اخلاق . و دماقین را برای تحمل ظلم و ستم ملامت نمود و مردم را برای  
 عدالت دعوت کرد . نوشتهجات وی نه تنها فرانسه بلکه تمام  
 اروپا را بهیجان آورد و افکار مردم را برای شورش حاضر خست .



مدت زندگانی آن نویسنده عالی مستدار از سال ۱۶۹۴ تا ۱۷۷۸ <sup>بود</sup>  
 رد سوینده که از سال ۱۷۱۲ تا ۱۷۷۸ زندگانی نمود مانند دست‌انها  
 یاپس از تأسیسات دولتی آن زمان کرده میگفت عنوان دولت وقت فقط  
 بزرگی است که اقویا برای رقیب و بندگی ضعیف‌تر شرح کرده اند ( انسان  
 آزاد خلق شده و حالا همه جا در بنجر است ) خوب است انسان را  
 زندگانی مصنوعی را ترک گوید و بر زندگانی ساده طبیعی گریزد . مثل بی‌استاد  
 و مربی بر این مردم که خود را متحدان میخوانند فضیلت و برتری دارند .  
 رد سوینده زندگانی طبیعی انسان را چنان نیکو و دلکش بیان کرده که گویند چون  
 و لک کتاب وی را خواند باو نوشت بیانات تو این زندگانی مصنوعی را  
 چنان بر من ناگوار ساخته که میل دارم همین ساعت مانند حیوانات چا  
 دست‌پا راه روم . دیگری از عوایل همه شورش فرانسه را باید  
 استقرار حکومت جمهوری در امریکا دانست .  
 عملیات استقلال جو یانه االی اتا زونی در تمام اروپا منعکس گشت و مل  
 مختلفه آن تسلیم را بخیال تحصیل آزادی انداخت .



دوره اول روسیون از ماه مه ۱۷۸۹ تا ماه

اوت ۱۷۹۲

سابقاً اشاره کردیم که خندانۀ فرانسه شتی شده و لوی شانزدهم چند نفر از  
دانشمندان را با صلاح امور مائیه مملکت دعوت کرد و اقامات آنها  
بواسطه علی که ذکر شد معدوم نتایج ماند . بدین جهت در سال ۱۷۸۷  
پادشاه با اشاره کالون اعظم و اشراف مملکت را برای مشورت حضا  
کرد و مکرر تیری اندیشند و گریبان مملکت را از فقر و فاقه نجات بخشند .  
لیکن تمام آنها مستشاراتی خود پرست بودند و هیچیک حاضر نشد که  
استیازات خویش را ترک گوید . از این رو بدون آنکه نتیجه بدست  
آید این هیئت منحل گشت . لیکن فشار مالی روز بروز بیشتر محسوس میشد  
و پادشاه ناگزیر در دو سال مبر سال ۱۷۸۸ اعلام کرد که طبقات ثلاثه  
مملکت یعنی اشراف و روحانیون و طبقات متوسطین از طرف خویش  
نمایندگان معین کرده مجلس ملی مشتمل بر اموش شده را که بواسطه خود مری  
پادشاهان یکصد و هفتاد و پنج سال تعطیل بود مجدداً منعقد سازند . در ماه  
مه ۱۷۸۹ که در تاریخ حوادث انسانی یک سال فرا موش نشدنی است



نمایندگان که برای این مجلس انتخاب شده بودند در سائیس جمع شدند.  
 چشم تمام ملت بسمت آنها متوجه بود که آیا این هیئت برای اصلاح امور  
 مملکت چه اقدامی خواهند کرد . نمایندگان طبقت متوسطه سابقاً تقاضا  
 نموده بودند که عده آنها بحد مجموع نمایندگان اشراف و روحانیون  
 باشد . عده نمایندگان اشراف سیصد نفر و عده نمایندگان روحانیون  
 نیز سیصد نفر بود و بموجب این تقاضا عده و کلاس طبقه ثالث شصت نفر شد  
 رسم قدیم این بود که رای دو طبقه اول بر طبقه ثالث تقدم و رجحان  
 داشته باشد . در این موقع نمایندگان طبقه ثالث تقاضا کردند که تریز  
 مهتیار و رجحان رای متروک شده رای عملي برابر باشد . نمایندگان  
 طبقات ممتاز و با این تقاضا مخالفت کردند و مدت پنج ساعت امور آن  
 متوقف ماند . بالاخره نمایندگان طبقه متوسطه بیست اقدام اقتضایی  
 مبادرت ورزیده اعلام داشتند که چون اکثریت ملت از طبقاتی تشکیل یافته  
 که مانع از آنها هستیم لهذا برای انعقاد مجلس ملی احتیاجی بوجود نمایندگان  
 طبقات ممتاز نیست اگر بخودی خود آید و آنها و آلا ما خود مستقلاً بر ترقی و  
 تمام مملکتی خواهیم پرداخت . و در حالیکه از این جرات و



و جباریت متوجّش شدند . پادشاه در صدد ممانعت برآمد و قشونی فرستاد  
 تا عداوت مجلس را اشتهال نمایند لیکن نمایندگان طبقات متوسطه در یک  
 جابجا بازی قیاس جمع شده و سوگند یاد کردند که از یکدیگر جدا نشوند مگر  
 زمانی که برای منبرانه نظامنامه و قانون مشروطیتی وضع کرده باشند .  
 طولی نکشید که چند تن از اشراف و عده بزرگی از نمایندگان و حاکمان  
 نیز بآنها پیوستند . پادشاه از این بیسنی بیشتر در بیم و وحشت شد و چون  
 دید که اثری نمیبخشد از در نصیحت درآمد و نمایندگان را احضار کرد  
 برای آنها نطقی قرائت نمود و بکلای طبقه متوسطه نمود که بحقوق و کلا<sup>نصیحت</sup> و طبقه  
 دیگر تخطی نورزند و پس هر یک امر فرمود که با طاق مخصوص خویش بروند  
 نمایندگان اشراف و روحانیین امر پادشاه را طاعت کردند لیکن  
 نمایندگان طبقه ثالث در جای خویش محکم نشستند در این حال رئیس  
 تشریفات آمده با آهنگی خشن بآنها گفت مگر امر پادشاه را شنیدید ؟  
 میرا بوجه *Mirabeh* کی از لیدرهای آنها که صدائی با صلابت  
 داشت چنین جواب گفت ( برو و بهر کس که ترا فرستاده است بگو  
 که ما بکلمه نتایجا آمده ایم و تا ما را بکسر نزنه بیرون نکنند در اینجا خواهیم ماند )



مردن بیچاره چون این جواب شنید دانست که کار از چهره است

و پس پس بیرون رفته آنچه دیده و شنیده بود برای پادشاه نقل کرد.

لوی دانست که برای این جماعت ضدیت کردن از عقل دور است

با شراف و روحانیون امر نموده که با آنها مخفی شوند. بدین طریق مجلس

تربور که تا آنوقت در حقیقت مطابق اراده دولت کار میکرد مبدل

بیک مجلس غنی گردید. بزرگترین عضو این مجلس لافایت

*Lafayette* و میرابو بودند که اگرچه هر دو از اشراف و

اعاظم مملکت بشمار میرفتند لیکن حقوق و استیازات خویش را ترک گفته

حامی طبقات رنجبر مملکت شدند. میرابو شخصی مشهور و نظامی جهور بود

لیکن در اصلاحات مملکت اعتدال میجوید لافایت مدتها در نیای جدید

جمهوری اتا زونی خدمات شایان کرده و محبوب ملت خویش گشته بود.

دیگری از بزرگان مجلس ملی ابی سانیس *Abbé Sieyès*

نام داشت. در این موقع دولت طرح یک انقلابی رنجسته چند

هزار سپه باز کار آزموده آلمانی و سویی را که طرف آلمانیان بودند

برزدی ملی پاریس احضار کرد بدین مقصود که بیدارهای آزادی طلب را



نماید و مجلس را منحل سازد . در نهم ژوئیه میرابو مقصود پادشاه را به مجلس  
اعلام داشته میشناود نمود که عریضه بمقام سلطنت فرستاده در خواست  
نماید که قشون منقسه قی گردد . لیکن لوی شانزدهم بجای قبول کردن  
مسؤل آنان بگر *Necker* را که یکی از وزرای آزادی خواه و  
محبوب ملت بود معسول کرد و روز بعد این خبر در پاریس منتشر شد .  
طرف عصر مردم برای دفاع خویش و برای آنکه بقول خود یک عمل وطن  
پرستانه بجا آورده باشند تمامی مسلح شدند و صبح چهاردهم ماه ژوئیه  
بر باستیل که مجلس دولتی بود حمله کرده بعد از چند ساعت زد و خورد آنرا  
ازستغنین دولتی گرفتند . و همه آنها را بقتل رسانده سرشان را در خیابانها  
میکردانند هنوز این وقایع در جریان بود که لوی از شکار برآست  
کرد برای رفع خشکی در یکی از اطاقهای قصر و سائینه استراحت نمود  
نمود . قاصدی آمده او را بیدار کرد تا پادشاهی فکر را از حوادث  
سیکینی که در پاریس جریان داشت مطلع سازد .

لوی از روی تعجب گفت چه ؟ شهر شلوق شده مردم باغی شده اند ؟  
قاصد جواب داد خیر شته بان حکایت شلوق نیست مردم شور مشر و



در دسیون کرده اند . بزودی باز و دھار بستیل با خاک یکسان

شد و هنوز امالی فسرانہ ۱۴ ژوئہ را بیا دگا رنہ ابی مجلس با دشا مان

نگر جشن میگیرند .

بالجمله چون خبر خراب شدن بستیل در اطراف و اکفاف فسرانہ منتشر

گشت و ماقین سایر نقاط با مالی پاتخت تانتی کرده بستیلهای محلی را خراب

کردند و عمارات اعظم و اشراف را عارت نموده سوزاندند .

بزودی ہرج و مرج حکم فسرانہ گشت . و استیت از اعظم و اشراف

سلب گردید . بدین واسطہ شروع ہجرت کردہ از خاک فسرانہ

بیرون رفتند .

خبر طوفانی کہ پسرانہ ملک حادث شدہ بود بہ درسا نیز رسید . امار

و اشراف سلامت و سعادت خود را در این دیدند کہ ارجع استیارات

خویش استغفا دهند و حقوق فیووالیری خود را کہ موجب خشم و غضب مردم

شدہ بود ترک گویند . امار و اعظم ملک از ترس جان در مجلس ملی بر

کید بکرسبت جہ استیارات مالیاتی و نظامی و طیفہ و واجب دیوانی

خود را باطل ساختند بدین طریق در شب چہارم اوت فیووالیرم و



امتیازات طبقه در فئرانته خاتمه یافت .

چندی بعد از این واقعه امالی پاریس پادشاه را از ورسانیه  
پایتخت آوردند مقصود آنها این بود که او را بطور گروند خود داشته باشند  
تا دو سال بعد از این واقعه در اوضاع روسیون سکونت و آرامش  
راه یافت . و مجلس ملی با <sup>در این مدت</sup> اصلاحات بزرگ اشتغال داشت .  
از جمله جمع اراضی کلیسای راضیو ضبط کردند و برای کثیها مواجب معین ساختند  
و بعد با آنها تکلیف کردند که سوگند یاد کنند که با اساس پس حدید همراه خواهند  
بود لیکن از روحانیون فرمعه وودی حاضر برای قسم نشدند و این سنده  
شورشیان را نسبت بروحانیون و روحانیون را نسبت بشورشیان  
طنین ساخت و رشته عداوت باین بر دوی آنها محکم گشت .

### جمهوری اول فئرانته

ثمة از جنبشهای انقلابی که موجب زوال اساس قدیم گردید ذکر شد .  
در مرحله اول شورش بدون اغتشاش و زحمت اصلاحات بزرگ  
در اوضاع مملکت بعمل آمد . و با پشنای بعضی تغییرات که در وضعیات  
کلیا داده شد سایر اصلاحات را تمام ملت با خوشوقتی و مسرت پذیرفتند .

















سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران